و حضرتِ شاهنشاهي در حصارِ حضانتِ ایزدي تماشائیِ بدائعِ آفرینش بودند - نگاهبانیِ خدیوِ هستي و پایهٔ توکّلِ والا خاطرنشانِ آشنا و بیگانه شد *

و از سوانحِ اقبال بدست آمدنِ حاجي‌پور است - و اجمالِ این تفصیل آنکه روز آراد بیست و پنجمِ امرداد ماهِ الٰهي چاشتگاهِ بلند روشن شد که قلزمِ هیجا از جانبِ حاجي‌پور درموج‌خیز است - شهریارِ دوربین بمورچلِ شاهم خان (که ازانجا آن مصر نمایان بود) عنان‌تاب گشته در نصرتِ اولیای دولت توجّهِ اقلیم‌گشای فرمودند - اگرچه تردّدِ بهادرانِ جنگ جوی چنانچه باید تشخیص نمي‌یافت امّا این‌قدر پیدا بود که سواطعِ سنانِ آتشبار معرکه افروز است و لوامعِ شمشیرِ صاعقه کردار مخالف‌سوز - و هنگامی (که جنگ ترازو شده بود - و پاسے از روز مانده) حضرتِ شاهنشاهي چندے از نبرد آزمایان را درکشتیهای جنگي بتائیدِ جنودِ اقبال فرستادند قلعه‌نشینانِ تهوّرگزینِ پتّنه ازمشاهدهٔ این‌حال چند غرابِ مبارزت بِرسَرِراه (۲) داشته آمادهٔ پیکار شدند دلیرانِ جنگ‌آزموده باعتضادِ تائیدِ الٰهي دستِ جلادت گشاده غنیم را برداشتند - و پیشتر ازانکه این فوجِ نصرت اعتصام بآن لشکرِ ظفرقرین پیوندد بمیامنِ دولتِ روزافزون چنان حصارِ حصین گشاده شد - و شکوهِ سطوتِ شاهنشاهي زهرهٔ آهنین‌جگران را آب ساخت - و گروهے انبوه ازان بخت‌برگشتگانِ آشفته دماغ بخاکِ هلاکت غبارآلودِ مذلّت گشتند *

و تفصیلِ این‌اجمال آنکه چون خان‌عالم باین‌خدمت سرافرازي یافت جمعے از رود بانانِ حقیقت‌دان رهنمای‌او شدند - آخرهای روز دینِ بیست و چهارمِ امرداد ماهِ الٰهي بکشتي درآمدند راهبرانِ تیز هوش کشتیهای این شجاعت‌مندانِ نبرد دوست را بالا رویه برده (۳) شباشب بآئینے (که غنیم اطّلاع نیابد) بنهرے (که از آبِ گنگ جدا شده متّصل بحاجي‌پور میرود) رسانیدند نخوت‌آرایانِ قلعه نشین در گردابِ اندیشه فروشدند - ناچار بختیانِ دریا نورد را بتوپخانه آراسته درمبارزت مبادرت نمودند - نخستین ضربزنها (۴) و بندوقها را گشاد دادند - و شرارهٔ این‌طوفانِ آتش ارتفاع گرفت - و نزدیک بود که صورتِ استیلا و استعلای این گروهِ بدکار در آئینهٔ اوهامِ نظّارگیان نمودار شود - دریں‌اثنا آن غرابهای شاهنشاهي (که فروغِ نصرت باخود داشت) پرتوِ فیروزمندي انداخت - و یکبارگي پایِ ثباتِ آن بد اندیشانِ تبه روزگار بلغزش درآمد - لیکن (چون از طغیانِ آب بدشواري کشتیهای لشکرِ منصور را سربیالا مي‌کشیدند) کارِ آن گروه بانجام نمي‌رسید - رهنمونیِ مبشّرانِ اقبال این دریا نوردان را بالا رویه بجانبِ (۵) گندمک برده بصوبِ حاجي‌پور سرداد

---

(۲) نسخهٔ [ل] سربراه (۳) نسخهٔ [ل] بردیه برده (۴) نسخهٔ [ي] ضربزنها و توپها و بندوقها را
(۵) در [چند نسخه] بجانبِ دریای کندک *

(چون فر الٰهي از ماهچهٔ رايات اقبال بران مرز وبوم افتاد - و بوارق لمعان عظمت و قدرت بران ديار تافت) اساس مبانيء غرور الوس افغانان تزلزل پذيرفت - و از سراسيمگي[۲] گمرهي گزيدند و [چون آن پيغامهاى شاهنشاهي (كه زهرهٔ آهنين جگران از نهيب آن آب ميشد) بآن گروه رسيد و مقارن آن بهادران والا شكوه فتح حاجي‌پور نمودند] داؤد (كه سرخوش نشهٔ غفلت بود) بهوش‌آمده زمانے در كار خود نگريست - نه چراغ تدبيرش را نورے ماند - و نه شمع ضميرش را فروغے از تيرگي بخت راه سعادت را گذاشته در هنگامے (كه بايستے خجالت‌مند بوده احراز دولت آستان‌بوس نمايد) بدشت ادبار درآمد - و شب آراد بيست و پنجم امرداد ماه الٰهي از دروازهٔ خرد قلعه بركشتيء تيزرو نشسته راه بنگاله پيش گرفت - و گوجرخان (كه مير شمشير آن‌گروه بود) از راه دروازهٔ آهوخانه با تماميء فيلان و عموم سپاهيان براه خشكي رو بگريز نهاد - و نخوت و استكبار اين جماعه يكباره بباد فنا رفت - و صلاح كار خويش در[۳] فساد دانسته برخے در موج‌خيز دريا و جمعے در تنگناى طُرُق و طايفهٔ در گوهاى خندق بهاويهٔ فنا شتافتند - و كشتي را از دريا ندانسته جمعے انبوه بقعر نيستي فرو رفتند - و طايفهٔ كثرت را از قلّت تفرقه نكرده با كشتي غرقهٔ بحر فنا گشتند و بسيارے از فزونيء هجوم در تهٔ پا مانده بخاك مذلّت يكسان‌شدند - پيشروانرا راه گذر بسته‌گشت و پس‌ماندگان را ازدحام پيش سدّ راه آمد - سرها (كه نخوتگاه بيخردي بود) بپاى مذلّت فرسودگي يافت - و افسرهاى استكبار بافسار اشتر و استر پابند شد - طايفهٔ ازهول جان فراز و نشيب را يكسان شمرده خود را از اوج ثريّا بثرى بر مي‌تافتند - چنانچه خندق قلعه از اقسام جانداران انباشته گشت - و طبقهٔ انبوه از همراهان گوجر غريق بحر فنا شدند - و جمعے از تهوّر خود را در گرداب بلا انداخته قرين سيل هلاكت گشتند - آن شب كه صبح فيروزمندي را آبستن بود غريب شورشے در قلعه پديد آمد - جمعے از كم‌فطرتان معامله نافهم بر شبخون قياس ميكردند - و كار دانان بارگاه مقدّس برهم خوردن و گريختن افغانان را يقين ميدانستند - آن شاه‌سوار ميدان اقبال همان زمان بال[۴] سندر را (كه در چندين هزار فيل بحسن منظر و لطف كردار و شكوه آسماني و تيزيء آتش و سبكيء باد و وقار زمين امتياز داشت) طلب داشته سوار دولت شدند *

و چون بر پيشگاه خاطر اقدس ناكامي و گريختن غنيم پرتو انداخته بود همّت والا اقتضاى آن داشت كه در همان ظلام شب نور افروز نصرت گردند - خانخانان زمين نياز بلب ادب بوسيده عرضه‌داشت كه (چون علم نور از مشرق اقبال سرزند) عزيمت پيش فرمايند - هم پاس قانون حزم و احتياط بتقديم رسيده باشد - و هم درين فرصت احوال غنيم بپرتو تشخيص روشني خواهد گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ي] سراسيمگيء دل (۳) نسخهٔ [ل] در فرار خود (۴) در [بعضے نسخه] دل سندره

و از نهر آبے (که در هفت هشت کروهیٔ دریاپور بود) و از ساحلِ دریای گنگ فرو رفتهای آب را بلطائف‌الحیل کشیده همیانهای زر و اسلحه بدر آوردند - و عامهٔ خلائقِ این لشکرِ بزرگ کامیابِ خواهش شدند - و از نیرنگیٔ اقبال و مددگاریِ بختِ بلند و نیروی همتِ سترگِ شاهنشاهي چنین لشکرے آراسته را (که داؤد باستظهارِ آن همواره از غرور گزافها گفتے - و یانه‌درائي[۲] کردے) بےجنگ خاکِ ادبار برمفارقِ‌شان ریخته شد - و آبروی دین و دنیا گرفته آمد - و حسینِ پسرِ عدلي (که از واژونیٔ بخت و تیرگیٔ عقل گریخته بغنیم پیوسته بود) بدست افتاد - و بسعيِ خانخانان بیاسا رسید - و به تنویرِ روشنانِ سماوي و امدادِ جنودِ غیبي چنین فتحے بزرگ (که دوربینانِ عرصهٔ صورت دشوار مي‌اندیشیدند) و اتمامِ[۳] این‌کارِ سترگ (که در حوصلهٔ روزگار نمیگنجید[۴]) دربن موسمِ باران (که غنیم آنرا حصارے[۵] حصین مي‌شمرد) بر وجہے آسان و طرزے دل پسند از پردهٔ خفا بجلوه‌گاهِ ظهور آمد *

و (چون خانخانان باردوی بزرگ جبهه سای عقیدت گشت) باشارهٔ همایون صفوتکدهٔ قدس را آراستند - و نزهت سرای خلوت زینت‌گرفت - و انجمن‌زارِ خسرواني ازغیر پرداخته آمد دولت منشانِ خردپژوه و بخت آورانِ دیده ور و معامله شناسانِ حقیقت بین (که با راستي و درستي مردانگي و دولتخواهي غازهٔ چهرهٔ روزگارِ ایشان بود) حفظِ مراتب و پاسِ حدود نموده سخن‌گذار و نکته‌سرای[۶] شدند - و هرکدام (در خورِ صفای جوهر و اندازهٔ دریافت) لازمِ وقت و مستحسنِ حال را بموقفِ عرضِ مقدس (که عیارگاهِ نقودِ جواهرِ دانش‌اندوزي و محکِّ طلای خالصِ دوربیني ست) رسانیدند - گروهے (که شعاعِ بینشِ‌آنها از مناظرِ صورت[۷] نگذرد) چنان معروض داشتند که تا سپري شدنِ موسمِ باران ولایتِ بهاررا (که نو بتصرفِ اولیای‌دولت در آمده) از خس‌وخاشاکِ مخالف پاک باید ساخت - و درعنفوانِ طلوعِ سهیل دلنهادِ تسخیرِ بنگاله شد و جمعے از تیزجلوي و فرطِ مردانگي و برخے از کارداني و معامله فهمي چنان‌نمودند که بےتوقف دست به بنگاله زدن و غنیم را فرصتِ سرانجام ندادن ناگزیر[۸] است - و حضرتِ شاهنشاهي از وفورِ غیب‌بیني و فروغِ نیرِ باطن سخنِ این‌گروه را پسندیده همتِ جهانگشای بتسخیرِ بنگاله بستند (اگرچه خاطرِ اقدس میخواست که خود بگره‌گشائیٔ این عقدهٔ مشکل نمای پردازند) لیکن (چون ترازوی کارشناسي بدستِ عقلِ صلاح اندیش بود) فرمودهٔ ساطانِ خرد را فرمانِ ایزدي

---

(۲) نسخهٔ [ی] بیانه درآمدے (۳) نسخهٔ [ب] اهتمام (۴) در [بعضے نسخه] نمي گنجید (۵) نسخهٔ [ل] حصارهای (۶) نسخهٔ [ي] نکته پیرای (۷) نسخهٔ [ب ی] صواب (۸) نسخهٔ [ا ب ی] ناگزیر کار سپاهي ست *

شمرده توقّف گزیدند - چه از گریوهٔ نظر بگلستانِ هدایت[۲] رسیده مشامِ هوشمندانِ بختور را عطرآگین ساخته اند که هر خدمتي (که از اُمرای خرد تمشیت یابد) بطبقهٔ اوسط نباید فرمود - و کارے (که از دستِ این طایفهٔ خدمت گزین انجام یابد) نوئینانِ بزرگ را حواله نباید کرد - و آنچه ازین گروهِ والا سربراه شود فرزندان و خویشان را نباید بران کارداشت - و مقاصدے (که ازین طایفهٔ دولت آرا صورتِ اتمام پذیرد) محافظتِ حدودِ رتبهٔ عُلیای خویش (که از مهین عطایای ایزدیست) نمودهٔ خود بنفسِ نفیس متکفّلِ آن نباید شد - که انتظامِ نشاهٔ صورت (که بقدرداني و حفظِ اعتبار و پاسِ جاه و آرایشِ ظاهر باز بسته است) در معني پاسبانیِ عطایای الٰهي و سپاسِ ایزدي بزبانِ کردار ادا کردن است - سبحان الله درر بینانِ تماشائي و سپاس گزینانِ کردار را چه دیدها و اندیشها ست همین حفظِ اعتبار و غمِ جاه در گروهِ تیره گزینانِ صحرا نشین نکوهیده ترین صفات است - و در کارپردازانِ تعلّق اساس از بهین عباداتِ ایزدي - و این یورشِ نصرت قرین در مبادیِ حال بملاحظهٔ همین دیدِ بلند در احتجابِ توقّف بود لیکن (چون از اُمرا همّت محتجب شد - و استدعای حضورِ اقدس نمودند) ناگزیر مراعاتِ خاطرِ آن گروه فرموده تشریف ارزاني داشتند - دربنولا (که فتوحاتِ سترگ جلوهٔ ظهور داد و روز افزونیِ اقبالِ شاهنشاهي بتازگي زنگ زدای اربابِ ظاهر گشت - و همّتها در افزایش درآمد و نظرها روی ببلندي نهاد - و دلها کارطلب شد) منعم خان خانخانان انجاحِ این مقصود و انجامِ این امنیّت را بر ذمّهٔ خود گرفته استدعای این خدمت نمود - ملتمسِ او بمعرضِ قبول داشته مشمولِ عواطفِ خسرواني گردانیدند - و بسیارے از اُمرای والا شکوه و سایرِ منصب داران و یکهجوانان زیاده از بیست هزار کس با سامانِ یورش و سازِ پیکار و سایرِ اسبابِ جهانگشائي و ملک گیري همراه ساختند و برای آسودگي و آسانیِ کارِ او درحدودِ بهار جایگیر فرمودند - و جونپور بخالصهٔ شریفه منسوب گشت - و وزارتِ آن برضوي خان تفویض یافت - و راجه تودرمل را (که کاردان و عقیدت مند بود) علم و نقّاره عنایت فرمودند - و مخصوصِ عواطفِ[۳] بیکران گردانیده همراه ساختند - و همچنین جمیع ملازمانِ عتبهٔ اقبال را (که دربن لشکر نامزد شدند) بمنصبهای بزرگ و جایگیرهای[۴] سیرحاصل و اعتبارهای بلند مختصص گردانیدند - و نصائحِ ارجمند را (که در هنگامِ کامرواني و دولت افزائي مصاحبِ بے غنج بوده نگذارد که مآلِ کار ببدمستي گراید - و سررشتهٔ حق شناسي گسسته گردد) آویزهٔ گوشِ هوشِ این بختمندانِ خدمت[۵] گزین ساختند - و چنانچه پایهٔ صورتِ این مخلصان را افزودند حالتِ معنوي را افزایش بخشیدند ه

---

(۲) نسخهٔ [ي] نزاهت (۳) نسخهٔ [ی] عنایت و مراطف (۴) نسخهٔ [ز] جایگیرهای سره
(۵) نسخهٔ [ل] گزین خدمت ه

و روزِ اورمزد غرهٔ شهریور ماهِ الهي خانخانان را رخصتِ بنگاله فرموده بجونپور (که فرزندانِ بخت‌مند و پردگیانِ سرادقِ عزت آنجا بودند) معاودت نمودند - اعیانِ اُمرا (که بتسخیرِ بنگاله رخصت یافته) بدین تفصیل اند - محمد قلي خان برلاس - مجنون‌خان قاقشال - قیا خان اشرف خان - خان‌عالم - شاشم خان - باقي‌خان - راجه تودرمل - لشکرخان - بابا خان - حیدرخان میرزا قلي خان - لعل‌خان - پاینده محمد خان - معین خان - حاجي یوسف‌خان - نقیب خان غازي خان قزویني - میرزا علي علمشاهي - صالح‌عاقل - وزیرجمیل - و آنروز ظاهرِ قصبهٔ غیاث پور بر ساحلِ دریای‌گنگ مضربِ خیامِ ظفرطراز گردید - و مهچهٔ لوای (۲) دولتِ ابدپیوند چهار روز دران‌منزل لامع بود - لختی از اوقاتِ خجسته بدیدنِ فیلانِ داؤدي مصروف شد - و میرزا یوسف‌خان را بآئینِ پیش اشارتِ مقدس شد که حراستِ اردوی بزرگ نموده از راهِ خشکي شتابد - و شبِ اسفندارمذ پنجمِ شهریور ماهِ الهي برفیلِ آسمان‌شکوه جلوهٔ اقبال کرده ازان‌مرحله نهضت فرمودند مناشیرِاقبال لمعانِ تباشیرِصبحِ کامراني شد - و روزِ خرداد ظاهرِ شهرِدلگشای دریاپور از ورودِ رایاتِ والا نور پذیرگشت - و دران مرزِ دلگشای زمانے خاطرِ بهجت پیرای را بنشاطِ (۳) جنگِ فیلانِ مستِ داؤدي مشغول گردانیدند *

و (چون در دینِ سلطنت و آئینِ جهانداري قناعت در ملک‌ستاني چون حرصِ تجرّد گزینان نکوهیدهٔ عقل و نا پسندیدهٔ خرد پژوهان است) تسخیرِ قلعهٔ رهتاس پیشنهادِ همّتِ والا شد آن‌قلعه در متانت و رصانت عدیل و نظیر ندارد - و چندین دیه برفرازِ آن آبادان است - و چندان زراعت میشود و آنقدرِ آذوق بهم‌میرسد که نگاهبانان را بسند آید - و چشمهای خوش‌گوار فراوان و با وجودِ آنکه بر بالای‌کوهے ست (که بآسمان همسري دارد - و در ما بینِ‌آن آبِ چاه بعمقِ بسیار پدید آید) دران حصارِ رفیع باندک کندن آبِ شیرین لبریز کند - این قلعه را هیبت خان کرراني و پسرش بهادرخان استحکام داده بخوابِ غفلت غنوده بودند - فرحت خان باین خدمت نامزد شد - و مظفّرخان را (که در روزِ رخصتِ اُمرای بنگ از راهِ خشکي خجلت زده باردوی معلّی پیوسته بود) بے آنکه بسعادتِ پا بوس استسعاد یابد بهمراهيِ او تعین فرمودند - و نخوت و نازشِ بیجای او را باین‌طرز چاره‌گر آمدند - و حاجي‌خان سیستاني و فتح‌خان‌میداني (۴) و خدا داد برلاس و خواجه شمس‌الدین خافي و باقي‌خان کولابي وبرخے از نبردِ دوستانِ همّت‌گزین‌را بکمکِ او نوشتند - و این‌فوجِ نصرت قرین را به پندهای هوش افزا گرانبار گردانیده رخصت فرمودند *

---

(۲) نسخهٔ [ل] لوای ظفر دولت (۳) در [بعضے نسخه] بانبساط (۴) نسخهٔ [ا] میدغاني و نسخهٔ [ب و غیره] مسند عالي *

و سایرِ جایگیرداران آنحدود یکجا فراهم آمده در تسکینِ شورش و تصفیهٔ آن ملک کمراهتمام بربندند نام بردها فرمان پذیرفته بسلّمِ نیکوخدمتي بر غرفهٔ اعتبار برآمدند - و شور انگیزانِ فرومایه در گوِ ادبار سرنگون شدند - و غبارِ فتنه یکبارگي فرونشست *

و از سوانح آنکه بمسامعِ همایون رسید که خان‌عالم باعتمادِ عاطفت و مرحمت (بے آنکه رخصت نامهٔ خانخانان داشته باشد) بدرگاهِ مقدّس جبهه‌سای است - ازانجا (که پاسبانيِ‌حکم ناگزیرِ فرمان‌روائي ست) بدورباشِ عتابِ شاهنشاهي دوري گرای شد - طایفهٔ از نیک اندیشانِ سخن‌ساز بموقفِ عرض رسانیدند که او بنه و بارِ خود را در اردو گذاشته خود بعُرضِ[۲] مهمّات جریده روی‌نیاز بدرگاهِ سلاطین‌مطاف آورده است - اورنگ‌نشینِ پوزش‌پذیر معذرتِ اینگروهِ صلاح‌اندیش بسمعِ قبول پذیرفته بار دادند - و او کامیابِ آرزو گشته رخصتِ انصراف یافت *

و از سوانحِ هدایت بخشِ ظاهر پرستان و مزیدِ آگاهيِ معني شناسان پندهای نزولِ رحمتِ ایزدي ست - و اجمالِ این داستانِ عبرت‌بخش آنکه چندگاه بارانِ‌افضال از آسمانِ تقدیر برگشت و کارِ زمانیان نزولِ سعادت نفرمود - و کشاورزان و برزگران و عمومِ آدمیان از بیمِ قحط بفغان آمده همه یکدل و یک‌زبان بدرگاهِ این یگانهٔ آفرینش (که ولایت با سلطنت فراهم آورده رونق‌بخشِ ظاهر و باطن‌است) التماس نمودند که از دادارِ توانا گشایشِ درهای رحمت طلبدارند تا بوسیلهٔ نیازمنديِ برگزیدهٔ خویش بر عالمیان ببخشاید - و گره از کارِ فروبستهٔ جهانیان گشوده گردد *　　　* فرد *

قوي بندي تو یا قیومِ[۳] دانا * گره از روزگارِ خلق بگشای

بر زبانِ اقدس گذشت که خواستن و دعا کردن رسم و آئینِ شهرستانِ صورت است - و گرنه دادارِ مهربان همه‌چیز میداند - و پیش[۴] از خواهش آنرا بر لوحهٔ تقدیر نگاشته - و همانا (جمعی از بزرگانِ دین که براهِ دعا رفته اند) غرض آنست که خفتگانِ شبِ دیجورِ ناداني بیدار شده راهِ نیازمندي (که پیرایهٔ عبودیت و سرمایهٔ سعادت است) پیش گیرند - شفقتِ الٰهي در حقّ بندگان ازان بیشتر است که رحمتِ خود را موقوف برطلبِ ما دارد - یا بپاداش دهیم یا تعلیمِ مهرباني کنیم *　　* مصراع *　　* خدا[۵] را رهِ رحمت آموختي *

در همان حال (که این ایزد شناسي ازان گوهرآمودِ حقیقت تراوش نمود) ابرِ رحمت پدید آمد

---

(۲) در [چند نسخه] بغرضِ مهمات (۳) نسخهٔ [ل] قیوم و دانا (۴) در [بعضی نسخه] بیش از خواهش (۵) نسخهٔ [ا] حق را توکوي رحمت آموختي - و نسخهٔ [ل] حق را کوکبای رحمت آموختي - و در [بعضی نسخه] حق را گوئیا رحمت آموختي - والله اعلم *

و تا یک هفته بارانِ افضال تواتر داشت - و مزارع و مراتع سرسبز و شاداب گشت - تشنه کامان آرزو سیراب شدند - و ضعیف دلانِ بارگاهِ معرفت را اطمینانِ سترگ و دریافتِ یقینِ گرای روی داد و شناسای مرتبهٔ عُلیای شاهنشاهي گشته در عبودیت و ارادت افزودند *

و از سوانحِ این ایّام معاتب گشتنِ صادق خان است - و اجمالِ این مفصّل آنکه میرزا یوسف خان و صادق خان (که باهتمامِ امورِ معلّی مامور بودند) روزِ آبان دهمِ مهر ماهِ الٰهي بدرگاهِ والا رسیدند - و چنان روشن شد که لال خان فیلِ خاصه در گذرِ چوسه فرو رفته است صادق خان (که در گذراندنِ آن احتیاطِ لایق وجدِّ شگرف بجای نیاورده) از نظرِ عاطفت افتاد و جایگیرِ او بخالصهٔ شریفه تعلّق گرفت - و او را بی آنکه دولتِ (۲) کورنش دریابد بصوبِ ولایتِ تتّه کسیل کردند - و فرمودند که [تا گزیده فیلی (که بدلِ آن بی‌بدل تواند شد) بنظرِ اقدس نیارد] بکورنش سرافراز نگردد *

توجّه نمودنِ موکبِ مقدّس شاهنشاهي بدار الخلافه

و در اثنای راه خبرِ فتحِ بنگاله رسیدن

(چون خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي از مهمّاتِ این ملک واپرداخت - و عزیمتِ دار الخلافهٔ فتحپور مصمّم شد) روزِ ماه دوازدهمِ مهر ماهِ الٰهي بساعتِ میمنت بخشِ سعادت افزا از شهرِ جونپور رایتِ مراجعت بر افراشتند - و موضعِ خانپور مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گشت - حضرتِ شاهنشاهي باوجودِ استشمامِ فتح و فیروزي برای تسکینِ خاطرِ برخی از ملتزمانِ رکابِ اقدس (که از ظاهر بینیِ خویش تردّد داشتند - که حالِ اُمرای شرقي بکجا انجامد) درین منزل وقوفِ اجلال فرمودند - که ناگهاني مژدهٔ نصرتِ لشکرِ بنگاله رسید - و جمهورِ خلائق اطمینان پذیرفتند - و غیب دانیِ گیهان خدیو خاطرنشینِ سعادت پذیرانِ بختِ بیدار گشت - و تفصیلِ این اجمال آنکه چون افواجِ گیتي‌گشای بعزیمتِ تسخیرِ ولایتِ بنگاله رخصت یافت نخستین قصبهٔ سورج گدهه مفتوح شد - و افغانان تابِ لشکرِ منصور نیاورده بی‌جنگ راهِ ادبار سپردند - بعد ازان قصبهٔ منگیر در حیطهٔ تصرّف در آمد راجه سنگرام زمیندارِ گورکهپور و پورنمل راجهٔ کیدهور (۳) و بسیاری از زمینداران آن‌ناحیت خود را بفتراکِ این دولتِ ابد طراز بستند - خانخانان از روی کارداني لشکرِ گران را در چنین موسمِ باران ازراهِ (۴) دریا و خشکي بآئینِ شایسته سرکرده روی اهتمام بفیروزمندي آورد - و (چون فرطِ توجّه

---

(۲) نسخهٔ [ی] ادراک دولت کورنش نماید (۳) نسخهٔ [ا] کیدود - و نسخهٔ [ي] کیدور

(۴) نسخهٔ [ز] از راه خشکي بآئین *

شاهنشاهي راهنمای این گروهِ کار طلب بود) هرجا که رسیدند نصرت روی داد - و بهاگلپور و کهیل‌گانو[۲] (که افغان‌نشین بود) باقبالِ روزافزون بےجنگ بدست آمد *

و چون موضعِ کونه موردِ لشکرِ ظفرقرین شد بتحقیق پیوست که اسمعیل خان سلحدار (که داؤد او را از تهي مغزي خانخانان لقب کرده است) با لشکرِ بسیار آن حصارِ حصین را استحکام داده - و مشکل‌تر آنکه از موردِ لشکرِ اقبال تا گڈهي در زیرِ آب است - و نزولِ عساکرِ گردون‌شکوه تعذّر دارد - پوشیده نماند که گڈهي دروازهٔ بنگاله است - از یک طرفِ او کوه سربفلک کشیده که عروج بآن بلندي پیاده را دشوار است - تا بسوار چه رسد - و ازین‌طرف چندین دریا باگنگ اتّصال یافته موج‌زنان میگذرد - و دران میان قلعهٔ متین اساس نهادهٔ حکّامِ آن‌دیار است - درین مرحلهٔ دولت اساس مجمعِ کنکاش آراسته شد - و خردپژوهانِ کاردیده در چاره گزیني در آمدند رای همه بران قرار گرفت که از همین‌منزل گشایشِ این‌عقده را طلبگار شوند - زمینداران آن ناحیت چنین وا نمودند که در ولایتِ تبلي[۳] راجه راهےست نهاني - اگرچه چاروای بار بردار را ازان گریوه گذاره نتواند شد امّا سوارانِ چابک دست را بلطائف‌الحیل عبور میسّراست - مناسبِ دولت آنکه افواجِ گیتي‌گشا دل‌نهادِ گڈهي شده ازین‌شاهراه عزیمتِ ملک‌گیري نمایند - و برخے از مبارزانِ همّتمند ازان راه درآیند - هرآینه درین صورت غنیم پالغزِ ناشکیبائي شده مسلکِ فرار پیش میگیرد بنابران مجنون‌خان قاقشال را با فوجے از بهادرانِ خدمت‌جوی بآن‌صوب فرستادند - و قیاخان را با طایفهٔ از مبارزانِ ناموس درست بصوبِ گڈهي رخصت دادند - و باقي اعیانِ لشکر در مقامِ رفتن بودند که سطوتِ اقبالِ شاهنشاهي غنیم را از پای در آورد - نخستین جمعے از ملازمانِ خانخانان آنجا اندکے تردّد کرده بیم‌افزای آن‌گروه شدند - و چون قیاخان با فوجے آراسته بآن حواشي پیوست یکبارگي ازان‌طایفهٔ مدبر سررشتهٔ تدبیر گسیخت - سراسیمه وار راهِ گریز پیش گرفتند و چنان جائے (که بجنگ کمتر بدست‌افتد) بتائیدِ الٰهي بآسان‌روش بدست آمد - و صباحِ آن (که مطلعِ انوارِ اقبال بود) خانخانان رسیده اساسِ سپاسِ ایزدي را بلند گردانید - و مجنون‌خان بقایدِ نصرت آن‌گریوه را در نوردیده همان روز ملحق شد - زمینداران شایسته دولتخواهي کرده بودند اگر افغانان در حصار محکم شدے بآمدنِ این فوج تزلزل در ثباتِ ایشان بیفتادے - امّا بتوفیقِ ایزدي بےوسیله کارِ دشوار آسان شد - ازین نویدِ فیروزمندي اورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای ستایشِ ایزدي و نیایشِ دادارِ توانا فرموده بارگاهِ نشاط را فراخ ساخت *

و از سوانحِ آنکه درین منزلِ نصرت اساس غازي‌خان بدخشي (که از کابل احرامِ سجدهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ز] کهل‌گانو (۳) در [بعضے نسخه] نیلي - و در [بعضے] بتلي *

آستانِ والا بسته‌بود) جلا انزای جبههٔ اخلاص گشت - او از گریوهٔ علمِ ظاهر فراترک شده بگلشن‌سرای حقیقت استشمامِ روائح مینمود - از میامنِ توجّهاتِ قدسیِ شاهنشاهی و برکاتِ ارادتِ آن خدیوِ آگاهی بسیارے از نشیب و فرازِ راهِ خداطلبی برآمده بغرنهٔ(۲) تحقیق بلندی گراست - و فیروزه خاصه‌خیل (که از مخصوصانِ میرزا حکیم بود) و جمعے دیگر ازان دیار بگردآوریِ سعادتِ ابدی باندیشهٔ خدمتِ این آستانِ مقدّس رویِ شرمگین را بدان عتبهٔ اقبال مالیدند - و هریکے زیاده از رتبت بنوازشِ شاهنشاهی بخت‌مند آمد - و ازان جا گیهان خدیو بقایدِ اقبال با ضمیرے آسمان‌پیوند و خاطرے سپاس‌گرای و کردارے خردپسند روی بدارالخلافه آورد - و منزل بمنزل (بظاهر در عبادتِ معدلت و عشرتِ شکار - و بباطن راز پردازِ ایزدی بوده) دادِ خلوت در انجمن میدادند - و روزِ دیبادین بیست وسیومِ مهرماهِ الٰهی [که اسکندرپور (که نزدیکِ مانکپور است) مخیّمِ سرادقاتِ دولت شد] عرضداشتِ خانخانان رسید - خلاصهٔ مضمون آنکه داؤد راهِ ادبار پیش‌گرفت و باقبالِ روزافزونِ شاهنشاهی افواجِ قاهره بدارالملکِ ٹانده درآمد - و شرحِ این‌تائید ایزدی آنست که چون گڈهی گشایش یافت داؤد ادبارمند تابِ صدماتِ لشکرِ منصور نیاورد(۳) - و روی بگریز نهاده بادیه‌پیمای ادبار شد - و دریای گنگ از ٹانده بدو شعبه انقسام می‌یابد - یکے جانبِ بندر ساتگام که بارتبسه منتهی میشود - و دیگر بطرفِ محمودآباد و فتح‌آباد و سنارگانو و چٹگانو داؤد از راهِ دریا ساتگام روبه سرعت نمود - که بحدودِ اُڈیسه شاید غبارِ فتنه تواند انگیخت خانخانان روزِ گوشِ چهاردهمِ مهرماهِ الٰهی در شهرِ ٹانده (که مرکزِ بنگاله است) در آمده در رواج و رونقِ آئینهای معدلت (که از بارگاهِ خلافت شرفِ نفاذ یافته بود) همّت گماشت و گفتارِ شهریارِ جهان‌پرور بکردار درآمد - لطفِ الٰهی روزافزون شد - زبانِ قول و لسانِ فعل باعمالِ جوارح و اعمالِ دل شکرِ الٰهی را طلبکار آمدند - و منشورِ عاطفت باسمِ خانخانان شرفِ نفاذ یافت و خدماتِ مستحسنِ او بتحسین و آفرینِ شاهنشاهی رسید - و ازان جا بپرده‌نشینیِ عشرتِ شکار با دلِ سپاس‌گزین و ظاهرِ عشرت‌طلب متوجّهِ پیش شدند ٭

و از سوانحِ این‌ایّام سپری شدنِ روزگارِ خواجه‌جهان است - او بواسطهٔ انحرافِ مزاجِ عنصری در جونپور بود - بسرنوشتِ آسمانی درین‌هنگام فیلِ مست بجانبِ او دوید - و پایش بطناب بند شده افتاد - و حالِ او بیکبارگی تباه گشت - و بحوالیِ لکهنؤ پیمانهٔ هستیِ او پُر شد - خرّما سعادتمندے که در پیشِ ولی‌نعمت ساغرِ زندگانیِ او لبریز شود - و در نیکوخدمتی و عقیدتمندی

---

(۲) در [اکثر نسخه] بر فرنهٔ بلند تحقیق گراست - و در [بعضی نسخه] تحقیق گرائی ست (۳) نسخهٔ [ی] نیاورده ره نورد بادیهٔ فرار شد ٭

و رضا جوئي کارِ او بانجام رسد - و روزِ اردي بهشت سيومِ آبان ماهِ الٰهي ساحلِ دريای گنگ نزديکِ قنّوج مستقرِّ راياتِ اقبال شد - و چون موکبِ همايون بحدودِ بيتّالي[۲] رسيد حسين‌خان (که درين لشکر بمزاجِ سودائيِ خويش در مانده از سعادتِ ملازمت محروم بود) بدرگاهِ والا آمد و دولتِ کورنش نيافت - و چون بسرمنزلِ دارالخلافه موردِ سرادقاتِ جلال شد عزيمتِ طوافِ اوليای دهلي و اجمير درخاطرِ خدا پرستِ اين يگانهٔ عالمِ يزدان‌شناسي درجوش آمد - اوائلِ آبان ماهِ الٰهي دهلي مقرِّ راياتِ نصرت اعتصام گشت - و شرائطِ تعظيم و لوازمِ احترامِ گذشتها (که نيکانِ جهان را درحقِ آنها خدا پرستي و خدا شناسي مظنون بل متيقّن است) بتقديم رسيد و از فيوضِ صوري و معنويِ صاحبِ زمان ساکنانِ آن مرزوبوم احتظاظِ وافر يافتند *

و از سوانح آنکه حسين‌خان از غلبهٔ سودا اسبابِ دولت را از خود دور ساخته قلندري گزيد شاهنشاهِ قدردان بداروی عاطفت چاره‌گر آمدند - و تيرے از ترکشِ خاصه عنايت فرمودند که باعتضادِ آن جايگيرِ خود را (که بخالصهٔ شريفه اختصاص يافته) در تصرّف آورد - و در سرانجامِ سپاهيان همّت گمارد - بنازم همّت و حوصلهٔ فراخ را که در برابرِ تقصير احسان مبذول است - و در مقابلِ عصيان افضال درکار - و ازين منزلِ دلگشای از راهِ نارنول بخطّهٔ فيض اساسِ اجمير عنانِ عزيمت انعطاف يافت - و حواليِ نارنول در شکارگاه خانجهان (که از لاهور احرامِ آستان‌بوس نموده بود) ناگهاني در نورستانِ حضور درآمد - و باعثِ انبساطِ خاطرِ همايون شد - و بشرائفِ مراحمِ شاهنشاهي اختصاص گرفت - و هم در حواشيِ نارنول خان‌اعظم ميرزا کوکه از گجرات ببالِ شوق راهِ دراز طی‌کرده ناصيه‌سای عتبهٔ اقبال گشت - و بجلائلِ عواطفِ شاهنشاهي سربلندي يافت - و اوائلِ دی ماهِ الٰهي خطّهٔ دلگشای اجمير مطالعِ انوارِ شاهنشاهي شد - آدابِ طواف و مراسمِ زيارت بتقديم رسيد - و لوازمِ داد و دهش بظهور آمد - و روزها و شبها دران مشهدِ نور افزا جشنهای عالي منتظم‌شد - و طبقاتِ انام فيضِ وافر برگرفتند - اماجدِ حُکما و اعاظمِ عُلما از کلماتِ قدسيّهٔ آنحضرت استفاضه نمودند و حاجتمندانِ ملکِ صورت و معني کامروای گشتند - دادارِ جهان‌آرای آن عنصرِ قدسي ملکات را برای تکميلِ ناقصان و کار افزائيِ کاملان دير داراد *

و درين ايّام (که اجمير از قدومِ شاهنشاهي مظهرِ اشاعتِ فيض و کرامتِ نور بود) رای رايسنگهه از قلعهٔ سوانه جريده ببارگاهِ مقدّس آمده بموقفِ عرض رسانيد که چندرسينِ مالديو در حدودِ جودهپور از سيه گليميِ خود سرِ استکبار بر دارد - و لشکرے (که در تسخيرِ سوانه پای همّت انشرده) بدفعِ او نمي‌تواند پرداخت - اگر فوجے از مبارزانِ[۳] اقبال رخصت يابد هرآينه تبه‌حاليِ او

---

(۲) نسخهٔ [ز] تپتّالي - و نسخهٔ [ي] بنيالي - يا پتّيالي (۳) نسخهٔ [ل] ملازمان اقبال *

مراتبِ سلطنت و مدارجِ جهانباني (که اساسِ آن بر هوش‌افزائي و قدرداني ست) افزودند و آنچه جهانیان را (چه در زمانِ باستاني و چه در روزگارِ حال) سرمایهٔ غفلت تواندبود خدیوِ عالم را از سعیدِ اختري و بلند فطرتي اسبابِ مزیدِ آگاهي ست - و [هرچند ایزد تعالی این پاک طینت را مراتبِ عالي (از فزونیِ ملک - و فراوانیِ مخلصان - و برافتادنِ اعدا - و بدست آمدنِ عجائبِ دنیا و گشایشِ درِ دانش - و ادراکاتِ بلند) عنایت مي‌فرماید] آن تائیدیافتهٔ الٰهي را نیازمندي افزون میگردد - و تشنگیِ طلب افزایش مي‌یابد *

درین هنگام (که دارالخلافه از مقدمِ گرامي روشني افزود) برای آرایشِ ملکِ معني عبادتخانهٔ اساس فرمودند که آن خانهٔ رفعت پیرای چهار ایوان داشت - اگرچه همواره فیضِ الٰهي در بازکرده قابل و مستعد را جویا ست امّا چون خدیوِ عالم بمقتضای عمومِ رافت بآئینِ ظاهر بینان نیز سلوک مي‌فرمایند بنابران شبِ جمعه را (که غازهٔ اشتهارِ سعادت بر روی دارد) برای افاضت گزیدند - و صلای عام شد که دران شبِ نوراني طبقاتِ انام و طوائفِ مردم (از گروهِ دانش‌پژوهانِ صوري و معنوي - و آگهي‌طلبانِ عمومِ خلائق - و محتاجانِ هر طایفه) در حوالیِ آن بقعهٔ مقدّس گرد آیند - و مراتبِ نفس‌داني و مدارجِ حق‌شناسي بآئینهای مختلف و روشهای متنوّع بطرازِ تنقیح و بیانِ روشن در منصّهٔ ظهور گراید - عیارِ دانش و کردار گرفته شود - و جوهرِ آدمیّت جلا پذیرد - حق‌اساسان ببارگاهِ قبول درآیند - و زر اندودان بکنجِ کساد شتابند - بزمِ خدا شناسي و ایزد پرستي رونق یابد - و هنگامهٔ خلق پرستي از پایهٔ خود فرود آید - غبار آلودگانِ کنجِ خمول چهره‌آرای دولت گردند - و چرب زبانانِ تهي‌مغزِ معرکه آرائي از پای درآیند - و در فضای دلگشای آن منزلِ حق‌اساس هزاران هزار مستعدّانِ هفت اقلیم بآدابِ دلنشین آمده انتظارِ قدومِ شاهنشاهي مي‌بردند - و گیهان خدیو با پیشانیِ گشاده و روی شکفته و دلِ فسیح و خاطرِ دانا زلالِ عاطفت بران تشنه لبانِ بادیهٔ انتظار ریخته نقّادیي فرموده - گروه گروه‌را سره کرده - و طایفه طایفه را عیار گرفته - و بهر یکے از مسکینانِ گردِ آلود (تا بعمامه بندان و طیلسان افکنان چه رسد) وا رسیده کامیابِ آرزو گردانیده - و ازان بارِعام بنظرِ دورسیرِ خود از هر طبقه جمعے را گزیده دران انجمنِ صفا پژوه اساسِ بزمِ حقیقت نهاده - و گاه برای تعلیمِ حاضرانِ بارگاهِ اقدس بندگانِ مزاجدانِ آدم شناس‌را فرستاده - و آن دیده ورانِ تامّل گزین هر جنسِ مردم را بکورنش رسانیده - و آن صیرفیِ اهلیّت بتجدید بنظرِ دوربین درآورده چندے را طلبداشتے - و همواره دران انجمنِ صورت و معني چهار بزمِ والا ترتیب مي‌یافت - در عبادتکدهٔ شرقي نوئینانِ بزرگ و اُمرای عاليِ شکوه (که در حجابستانِ تعلّق فروغِ آگاهي از ناصیهٔ حالِ ایشان لمعهٔ ظهور داشت) جای میگرفتند

و در نشیمنِ جنوبي حکمت پژوهانِ دیده‌ور (از نور پذیرانِ روزستانِ اشراق و آرامش‌گزینانِ شبستانِ نظر)
بدبستانِ(۲) دانش‌آموزي مي‌نشستند - و در انجمنِ مغربي مهین‌نسبانِ عالي حسب کسبِ سعادت
میکردند - و در نزهت گاهِ شمال صوفیانِ صافي‌دل محوِ تجلّیاتِ انفسي و آفاقي میشدند - و برخے
از فراخ حوصلهای بخت‌مند(۳) (که بمیامنِ توجّهاتِ قدسي ازین مراتبِ آگهي بهره‌مند بودند)
در هر چهار خلوتکده نورِ مشعلِ شناسائي مي‌افروختند - نکاتِ بلند و سخنانِ دقیق بر زبانِ
مقدّس میگذشت - و حقائقِ کوني و الٰهي ازان رموزدانِ بارگاهِ حقیقت تراوش مي‌نمود - که
پیشروانِ عرصهٔ شهود و چابکدستانِ گروهٔ نظر بحسرت آتش مي‌گرفتند - و ازین عالم است
آنچه ظهیر میگوید *　　* بیت *

در معرضِ تجلّیِ افکارِ(۴) خاطرش * خجلت همه نصیبِ گل و گلستان دهد

و طوائفِ دانش‌اندوزانِ انصاف گرای بتقریرِ مقاصد و تحریرِ مطالب جوهر نمای استعداد
میشدند - مشکلاتِ طبقاتِ انام را گشادے شایسته روی میداد - و آئینهٔ دانشِ مستعدّانِ
زمان جلا مي پذیرفت - و تمامِ آن شب را بچنین طرزِ خاص پسند عام‌گزین زنده میداشتند
مراتبِ قیاسي و مدارجِ شهودي بعیار میرسید - و انجمن‌آرای حکمت پژوه در جمیعِ نشیب و فرازِ
صحرای آگاهي بے فکر و رویت سخنانِ حقیقت آمودِ هوش افزا گفته چراغِ بینش را نورافزای
میشدند - و بمیامنِ توجّهاتِ قدسي محقّق از مقلّد جدا میشد - و ناسرگیِ زر اندودانِ دانش
پرتوِ انکشاف مي یافت *　　* بیت *

قلبِ اندودهٔ حافظ برِ او خرج نشد * که معامل بهمه عیبِ نهان بینا بود

و اصنافِ استعدادات از ظلمتِ خفا ببارگاهِ ظهور مي شتافت - بل از گوِ عدم بر فرازِ وجود
جلوه میکرد - اگر بتفصیلِ سوانحِ نورآگینِ این محفلِ قدسي پرداخته آید و ذکرِ دانش آموزیِ
این دبستانِ حقیقت نگاشته گردد دفترے علٰحده باید *

درین بهارستانِ آگاهي محرّرِ این‌شگرفنامه تجدیدِ ملازمت نمود - و ولادتِ ثاني جلوهٔ ظهور
داد - و اجمالِ این داستانِ هدایت‌بخش آنکه در مبادیِ این‌سال در دارالخلافهٔ آگره بسجدهٔ خدمت
ناصیه(۵) افروز گشت - و چون رعونتِ دانشِ رسمي در سر داشت باوجودِ فرطِ اخلاص و عقیدت
(که از پدرِ بزرگوارِ خویش اکتساب نموده بود) از سفرِ دیارِ شرقي تقاعد ورزید - اگرچه سامانِ رفتن بسفر
نداشت امّا خاطرِ بت‌پرستِ خودبین در آهنگِ این یورش هم نشد - وهمچنان در بتکدهٔ دانشِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] دبستان دانش آموزي مي‌بستند (۳) نسخهٔ [ل] بخت‌بلند (۴) نسخهٔ [ل]
ابکار (۵) در [چند نسخه] ناصیه سای *

خویش رعونت‌افزا بود - عزیمتِ غربتِ صوری و نظّارگیِ عالم در خاطر جوش میزد - و بے رخصتِ پدرِ بزرگوار دران عالم‌نوردي میمنت نمیدانست - و آن معدنِ عاطفت دلنهادِ تودیع نمیشد - تا آنکه از دیارِ شرقي مرحمت نامهٔ اشرفِ برادران آمد که شهریارِ جهان آرا ترا یاد فرموده - چون در نگارخانهٔ اسباب کوته دست بود عزیمتِ خدمت از قوّت بفعل نیامد ٭

و از غرائب آنکه در هنگامے (که استیلای افغانان اشتهار داشت - و هرزه گویانِ شهر ژاژخا بودند) شبے از شبها (که خاطر از تعلّقاتِ کوني فارغ بعالمِ مثال شتافت) ناگاه دریچهٔ از عالمِ غیب گشودند - و فتحِ بلادِ شرقي بعنوانے که صورتِ وقوع یافت (از ابتدای محاصره تا هنگامے که داؤد بعدمخانه فرو رفت) و حصولِ دولتِ ملازمتِ این حیرانِ انجمنِ آفرینش و مراتبِ توجّهات (که از مکامنِ قوّت بفعل آمد) در پیشِ چشمِ عبرت بین نمودار ساختند و دران شبِ دراز هربار (که[۲] از مثال بحس مي‌آمد) بخلافِ عادت از استلذاذِ آن بخواب میرفت و بدیع تر آنکه بازچون بجهانِ مثال مي‌شتافت ازانجا (که آن سانحه مانده بود) آغاز میشد همان[۳] سحر بخلوتکدهٔ پدرِ بزرگوار رفته ازانچه نموده بودند بعرض رسانید - انبساطِ عظیم فرمودند و بشارتها دادند - آرزوی ملازمت در سویدای دل افزود - و فاتحهٔ سورهٔ فتح‌را تفسیر تسویدنمود - تا آنرا تحفهٔ مجلسِ مقدّس گرداند - و (چون راياتِ اقبال باجمیر رسید - و مکرّر دران بزمِ دانش این‌شوریدهٔ شورستانِ هستي را یادکردند - و از ملاطفهٔ گرامي برادرِ سترگِ صوری و معنوي حقیقت روشن‌شد) شوقِ عتبه بوسي افزود - چون راياتِ اقبال بفتحپور نزولِ اجلال فرمود رخصت از والدِ صوری و معنوي حاصل کرده بفتحپور شتافتم - و همگي‌همّت آن بود که روزے چند تماشای جمالِ جهان‌آرای گیهان خدیو نموده بکنجِ خمول رفته با خود هنگامهٔ پیکار آراید - و تماميِ مکامنِ ضمیرِ مشوّش آنکه بادیهٔ هولناکِ غربت پی‌سپرِ اقدامِ همّت گردد - که دل از دیدِ مردمِ دیارِ خود بتنگ آمده بود و سرِ هنگامهٔ تعلّق نداشت - و هزاران اندیشه گردِ سراپای خاطر جولان میکرد - عقلِ علاقه‌گسل نداشت که بے میانجیِ تدبیر خارستانِ تنهائي را پرنیانِ آسایش گرداند - و چون دران مصرِجامع اتّفاقِ نزول افتاد مهربانے نبود که تفقّد نماید - رعونت نمیگذاشت که وسیله جوید - و منزلے نداشت که زمانے دران چراغِ خلوت افروزد - برادرِ افزون بسال و دانش مرا بزاویهٔ خود رهبري فرمود - و چون از راتبه خوارانِ مایدهٔ معنوي بود ناگزیر خواهشِ آن سالارِ معني پذیرفتم - روزِ دیگر بمسجدِ جامع (که از عماراتِ سترگِ شاهنشاهي‌ست) عبور افتاد - ناگاه دران انجمنِ بزرگ گیهان‌خدیو سایهٔ عاطفت انداختند - از دور بدولتِ کورنش نور پذیر گشتم - و بحسابِ خردِ مصلحت‌آموز خرسندي داشتم

---

(۲) در [بعضے نسخه] که از خیال بحس (۳) در [بعضے نسخه] همان شب ٭

که اگر شاهنشاه ترا نمي بيند تو خود آن نورِ اقدس همي‌بيني - و اگر ملحوظِ انظارِ شاهنشاهي نيستم بديدارِ اقدس جلا انزای بصارت و بصيرت گشته ام - در همين انديشه محوِ قدرتِ ايزدي بودم که شهريارِ قدردان از دوربينيِ خود نظرِ تربيت انداخته طلب فرمودند - ازانجا (که حالِ زمانه و وضعِ زمانيان برپيشگاهِ خاطرِ پايهٔ ظهور داشت - و بُعدِ مسافت ضميمهٔ آن) انجامِ خواهشِ خويش دريافته نظّارگي برد - تا آنکه از فروغِ توجّهِ شاهنشاهي روشن‌شد که بختِ من ياوري کرده است و کوکبِ طالعِ من از هبوط برآمده - پيشتر شتافتم - و ناصيه‌سای آستانِ جلال گشتم - زمانے دران مجمعِ دين و دنيا (که صدهزاران ملل ونحل فراهم آمده بودند) باين حيرانِ انجمنِ هستي خطاب داشتند و حالِ مرا (چنانچه من هم نميدانستم) بخاصانِ بزمِ اقدس وا مي نمودند - کمندے چند در گردنِ جان انتاد - و دل‌را بگروگانيِ بارگاهِ تعلّق بردند - (اگرچه در سالِ ديگر آرزوی قريب بفعل گرد سراپای خاطرم گرفته بود - و در تنگنای باطنِ ما دلِ شوريده چنين‌سرائيدے که اينک از اهلِ مدينه و اصحابِ تعلّق برآمده درفسحت آبادِ يکتائي و نزهتگاهِ وحدت عشرت‌آمودِ فطرت ميگردي) امّا عاطفتِ شاهنشاهي روزبروز مرا از زمينِ خسي براوجِ کسي برمي‌آورد - و برمدارجِ تربيت پايه پايه ارتفاع مي‌بخشيد - چنانچه کليدِ بيت‌المقدّسِ متصود بدست افتاد - و حقيقتِ دين و دنيا پرده از روی برداشت - نخستين از شورشِ[٢] خواهش برآمدم - و آغازِ ولادتِ دوم شد و از بختمندي بغرّهٔ والای ارادتِ اين‌هادیِ آفاق بلندي‌گرای گرديدم - و بعنفوانِ[٣] سيومين ولادت مسرّت روی‌داد - و از شکمِ پندار بملکِ نياز آمده ببارگاهِ اطمينانِ صلحِ‌کل صدرنشين گشتم - و بميامنِ تائيداتِ ايزدي از وفورِ نورانزائيِ اورنگ‌نشينِ اقبال از خارستانِ صلحِ‌کل بگلستانِ هميشه بهارِ محبّت گلِ عشرت پيرای شدم - و مادرِ روزگار را چارمين فرزند پديدآمد - و درين پايه تکاپوی من آنست که دران باغستانِ بےخارستان و بهارستانِ بےخزان غرّهٔ عالي عمارت پذيرد - تا بميامنِ پرتوِ نظرِ شاهنشاهي بذريعهٔ ثبات پائيِ امّ فطرت را مولودِ خامس جلوه‌گر آيد - و بسعادت‌انزائیِ رضای کل سرافراز‌گردد - تا شورشِ درونیِ خواهش روی در نيستي‌آرد - و (چون درين آسمانِ تقدّس نشيمنِ دلنشين بدست افتد) برهنمونيِ اين پيش‌بينِ بزمِ آفرينش[٤] بولادتِ ششم آبروی تازه گرفته بدربای فروغ درآيد و به پيشگاهِ چهارطاقِ تسليم (که خواهش را دران پي کرده اند) مربّع نشينِ عرصهٔ آگهي گردد تا در ولادتِ سابع (که زمانِ گسستنِ علائقِ عنصري‌ست) بارِ تعلّق‌را از درشِ فطرت انکنده بخلوتکده[٥] هستيِ نيست نما عشرت آمود شود - و بدلِ فارغ و پيشانيِ‌گشاده بآن بارگاهِ تقدّس فرصتِ تجريد

---

(٢) نسخهٔ [ل] سوزش (٣) نسخهٔ [ا] بعنوان (٤) نسخهٔ [ا] پيشرو بزم (٥) نسخهٔ [ل] اخلوتگاه نيستيِ دست نمای •

[illegible] مجلس [illegible] موجب حضي
[illegible] *

[illegible] فتند ازینجهت [illegible]
[illegible] (ته) [illegible] آنجا
[illegible] خواجه شاه منصور شیرازي را
[illegible] عاطفت [illegible] پذیرفت *

[illegible] بعواقب آن کنندتر
[illegible] طوق و حرمن داشت
[illegible] عاطفت خود را بر عالمیان
[illegible] *

آئین داغ را رواج دادن – و سپاهیان را براستي روا هدایت فرمودن[4]

[illegible] آرای بزم آفرینش هیچ ماهي و سالي نگذرد
[illegible] و باروي خرد دوربین خویش (که مرآت حقائق
[illegible] فرماید – دربنولا بجهت انتظام حال سپاهي
[illegible] اندلخته ضوابط شگرف و قوانین سترگ
[illegible] کزین بنقاب خفا در نیاید که آدمي
[illegible] و از استیلای قوّت غضبي و شهوي خرد پژوهان بالغ نظر را
[illegible] خاک پوش گردد – تا بفرومایگان نابخرد چه رسد
[illegible] و [illegible] آفاق در نقاب بے توجّهي – هرآینه
[illegible] و [illegible] پدید آید – بآئین[5] امداد
[illegible] – و نوکر خاک بیوفائي
[illegible] – و [illegible] بوده از شرم و آز نیاسوده
[illegible] و مسئلت پژوهي راه سوئت سپرده

(۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) نسخهٔ [ل] فرمودن
و [illegible] (۵) [illegible] آنکه [illegible] آنرا از نوکر
[illegible] *

حقیقت بین از نی (که آنرا بزبانِ هندی بانس میگویند) طنابے اختراع نمود - و آنرا بحلقهای آهنین اتّصال بخشیده پیرایهٔ سعادت گردانید - و بوسیلهٔ این آئینِ حق‌اساس سرمایهٔ آسودگیِ جهانیان پدید آمد - و آبادانیِ ملک افزایش گرفت - و راهِ تزویر و ناراستی بستگی پذیرفت *

و از آئینهای سترگ قرارِ واقعه نویسی و تعینِ نویسندهای هشیار مغزِ حساب دان است درین هنگامِ ابتسامِ اقبال برخاطرِ دانش پژوه پرتو انداخت - و بفرمانِ والا این طرزِ انتظام بخش فروغِ رونق یافت - و مقرّر شد که بامعانِ نظر و تامّلِ وافر آنچه از بارگاهِ خلافت لمعهٔ ظهور بخشد در قیدِ تحریر درآید - تا کارپردازانِ سلطنت را اعتضادے شایسته بدست افتد - و احکامِ فرمان روائی را پاسبانیئ گزیده قرار گیرد - للّه الحمد که چنانچه مرکوزِ نهانخانهٔ ضمیرِ قدسی سرشت بود همچنان بعمل‌خانهٔ اقبال پیوست - و بفروغِ این طریقِ انیق عبادتِ گزینِ نشاهٔ تعلّق بتقدیم رسید و تفصیلِ این آئینهای والا در دفترِ آخر نگارش یافته *

و از سوانحِ آنکه عفّت‌نهاد عصمت قباب قیمه[۲] بانو صبیّهٔ عرب شاه در پرستارانِ شبستانِ دولت در آمد - و جشنِ بزرگ سرانجام یافت - و اعیانِ اکابر و اماجدِ اُمرا و سایرِ ارکانِ دولت سعادتِ حضور دریافته شادی‌آمود گشتند *　　* بیت *

بوستان بر بوستان افگنده زین بهجت نثار * آسمان بر آسمان افگنده زین شادی کُلاه

نبرد آرائیِ منعم خان خانخانان در اقصای[۳] بنگاله و شکست یافتن داوٗد - و سایرِ سوانحِ آن دیار

(چون بتائیدِ الٰهی و امدادِ سماوی معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت) داوٗد بجانبِ ساتگام و اوڈیسه روان شد - و کالاپهاڑ و سلیمان و بابومنکلی و برخے از افغانان بجانبِ گهوڑاگهات شتافتند و همچنین هرگروهے بطرفے رفته فتنه افزای شدند - خانخانان باتّفاقِ راجه تودرمل در ٹانڈه (که دارالملکِ آن ناحیت است) رحلِ اقامت افگند - و به تنظیمِ مهمّاتِ ملکی و مالی پرداختن گرفت و بقوانینِ معدلت‌آئینِ شاهنشاهی آشوبِ ملکِ بنگاله را چاره گر شده - و در حواشی و اطرافِ آن معموره افواجِ نصرت قرین تعین نمود - تا یکبارگی آن نزهتگاه از خس و خاشاکِ مخالف صفا پذیرد محمّد قلی خان توقبای و خواجه عبدالله و نیابت خان و قمر خان و مقبول خان و طالب بیگ و ناصر بیگ و طبقهٔ از مبارزانِ[۴] کارطلب را بسرکردگیِ محمّدقلی‌خان برلاس بجانبِ ساتگام فرستاد که داوٗد را فرصتِ سامان نداده بدست آورند - و مجنون‌خان و باباخان و جبّاری و میرزا بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ل] قسیمه　(۳) نسخهٔ [ل] در فضای بنگاله　(۴) نسخهٔ [ی] بهادران *

ریخت - محمّد خان و بهارهمل و چندے دیگر مردانگي بجای‌آورده جانفشاني نمودند - چون این خبر براجه تودرمل رسید بآئین هوشمندي و طرزِ نبرد شناسان بتادیب آن مُدبر روان شد جنید تابِ مقاومت نیاورده بسرعت بجانبِ جهارکهند گریخت - و بعنایتِ روز افزونِ ایزدي غبارِ فتنه فرو نشست *

و از سوانح آنکه یار محمّد ارغون قراول نزدیکِ مولهیر (۲) رفته دست بتاخت و تاراج گشود و اسباب و اموالِ بسیار بتصرّفِ او درآمد - و اپار (که از فیلانِ نامورِ آن‌دیار بود) ضمیمهٔ غنائمِ او شد و هرچند منعم‌خان خانخانان اورا طلبداشت بعذرِ پیش آمد - و در حدودِ جهارکهند شتافته در جمعِ اموال کوشید - و اوباشانِ آن دیار همراهي گزیدند - و ازانجا تا شهرِ بلکهنبه (۳) تاراج کنان بجنگلِ لوني (۴) و کنکر (که پناه جای بنه و بارِ افغانان بود) شتافت - و درانجا دست بردے لایق نمود و غنیمتِ بسیار بدست افتاد - و همگي نیّت آن داشت که از راهِ جهارکهند بدرگاهِ والا شتابد - و بایں ذریعه گردآمدهای خود را بتمامي رساند - چون بمقامِ تاره (۵) آمد بهویت چوهان و شهاب پسرِ دهنجي (۶) بجنگل در آمدند - و فوجِ نصرت‌قرین همّت در تعاقب بست - بهویت از حیله اندوزي آمده دید و بر مکامنِ حال آگهي یافته در لباسِ دوستي دشمني‌اندیش شد - و جنید برهنمائیِ او شبخون برد و همگي اندوختهٔ او و تمامیِ مالِ سوداگر و جمیعِ اسبابِ این‌قافلهٔ بزرگ بدست آورد - آن‌غنوده خرد از خوابِ غفلت بیدار شد - و برهنمونیِ بخت خود را بلشکرِ راجه رسانید - و از نهیبِ این‌فوجِ اقبال جنید باز بهمان خفایای کوهستان پناه برد *

و محمّد قلي خان برلاس آن لشکرِ آسماني‌تائید را بطرزِ هوشمندانِ معامله شناس سرکرده بصوبِ داؤد مرحله پیمای شد - چون بیست کروهیِ ساتگام موردِ افواجِ گیتي‌گشای گشت غنیم را پایِ ثبات بلغزش درآمد - خاکِ ادبار بر فرقِ خود بیخته بصوبِ اڑیسه پي‌سپرِ راهِ گریز گشت این‌فوجِ ظفر طراز به بندرِ ساتگام رحلِ اقامت انداخت - و ابوابِ معدلت گشوده بانتظامِ پراگندگیهای آن‌ناحیت اشتغال نمود - درین‌هنگام مُسرعانِ راست‌گوی خبر رسانیدند که سرهري (۷) نفسِ ناطقهٔ داؤد نفائسِ خزینه را برداشته بولایتِ چهتر (۸) شتابان است - محمّد قلي‌خان هرچند سرعت‌نمود سودمندنیامد - آن‌سبکپای تمام‌حیله خودرا بتمامي رسانید - و همگي اندیشهٔ اعیانِ این‌لشکر آن بود که در همین حدود آسایش‌طلب گردند - درین اثنا راجه تودرمل بآن‌فوجِ عقیدتمند پیوست

---

(۲) نسخهٔ [ا] مولیه (۳) نسخهٔ [ب] بلکنه - ونسخهٔ [ی] تل‌گنهه (۴) نسخهٔ [ب] اوني و لنکر ونسخهٔ [ز] لوني و کهنکر - ونسخهٔ [ی] نوتي و لنکر - والله اعلم (۵) نسخهٔ [اب] پاره - ونسخهٔ [ز] باره (۶) در [اکثر نسخه] پسرنجوي (۷) نسخهٔ [ی] نرهر (۸) نسخهٔ [ز ل] جسر - یا چتره

و در توجّه بصوبِ اوڈیسه و استیصالِ داؤد سخنانِ درشتِ همّت افزای اخلاص‌طراز درمیان آورد و به نیروی دانش‌اندوزی و بردباری چارۂ هرزه درایانِ نادان کرده بسعیِ شگرف محمّد قلی خان برلاس را باین جنودِ اقبال دلیلِ سعادت گشت - و دران هنگام (که قصبۂ مندل‌پور موردِ افواجِ جهان‌گشای شد) اواسطِ دی ماهِ الٰهی محمّد قلی خان را روزگار سپری گردید - غیر ازانکه زمانِ افطار پان خورده و حرارتے بر وی غلبه کرد سببے دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینانِ عرصۂ آگهي این را از نتائجِ بد اندیشیِ یکے از غلامانِ خواجه سرا فرا گرفتند - و ازین سانحۂ ناگزیر دران اردو بے‌انتظامیئے[(۲)] پدیدآمد - و بازارِ واقعه‌طلبانِ روزگار گرمي پذیرفت - اکثرِ مردم قیاخان را (که سرِ هرزه درایان بود و از خانخانان رنجیده خاطر) سردار ساخته قرار دادند که از جهارکهند متوجّهِ درگاه شوند - و دفعِ جنید را دست‌آویزِ کورنش گردانند - هرچند راجه تودرمل عقل و اخلاصِ خویش را بکار برد سودمند نیامد - مُسرعان فرستاده خانخانان را آگهي بخشید - و چارۂ بازداشتنِ این گروه را در فرستادنِ زر با یکے از چرب‌زبانانِ یکتادل منحصر ساخت - او مبلغِ گرانمند مصحوبِ لشکرخان فرستاده در امّید و بیم گشود - فرستاده بصلاح دیدِ راجه زرپندها را بقدر آرامش داد - و بدوربینی و سعیِ منعم‌خان شاهم‌خان و خواجه عبدالله و طبقۂ از دلاورانِ خدمت‌گزین نیز درین لشکر پیوستند و از رسیدنِ این فوجِ عقیدت‌مند انتظام گونه پدید آمد - و استیصالِ داؤد را بخاطرے مذبذب و دلے ناخوش قرار داده راه‌نورد شدند ۰

داؤد (که در اقصای هندوستان شتافته میخواست که در گوشۂ خمول بسر برد) از استماعِ اختلاف در لشکرِ منصور و دلدهیهای جهان‌خان[(۳)] (که ایالتِ اوڈیسه از جانبِ او داشت) بقصدِ پیکار معاودت نمود - اُمرا از بردوان برآمده براهِ مدارن[(۴)] کوچ‌بکوچ بچتوه[(۵)] شتافتند - (چون پیوسته فضای پیشانیِ اکثرِ اعیانِ این‌لشکر غبارآلودِ ناسپاسي بود) راجه از دوربیني اندیشید که اگر حال برین‌نهج باشد روزِ نبرد (که زمانِ جوششِ دریای عقیدت و شجاعت است) کار چگونه بانجام رسد بهر گونه اگر خانخانان پیوندد ظاهر آنست که بد دلي و نکوهیده بینی برخے از معامله نافهمان آسیبے نرساند - باین خیالِ صواب‌ترین نگاشته فرستاد - خانخانان از دور اندیشیهای کهن‌سالان روز میگذرانید - و این‌قدر نگاهِ مستبصرانه نمیکرد که اگر آسیبے بآن لشکرِ نصرت‌اعتصام رسد هرآینه کار بدشواري خواهد کشید - در چنین هنگام غیب دانِ گیهان خدیو دستگیري فرمود - و اجمالِ این‌داستانِ هدایت آنست که سزاوارانِ جدگزین فرمانِ مقدّس آوردند - خلاصۂ مضمونِ آن منشورِ دولت

---

(۲) نسخۂ [ل] بیطاقتي (۳) در [بعضے نسخه] خانجهان (۴) نسخۂ [ل] بداؤن (۵) در [چند نسخه] بچینور ۰

آنکه (چون بتائید سماري آن ملکِ معموره درحوزهٔ تصرّفِ اولیای دولت درآمده - و ساکنانِ آن مرز و بوم بمعدلتِ روزافزون کامیابِ خواهش شده اند) از راهِ دبدبه وری و دوربینی زبونیِ غنیم را آسان نشمرده همّت در استیصالِ آن فتنه‌جوی گمارد - تا یکبارگي توطّن گزینانِ آن بوم از اندیشهٔ شورشِ او آسوده گردند - خانخانان ناگزیر امتثالِ حکمِ اقدس نموده بعزمِ این کار برآمد - و با سرانجامِ خردِ پسند در چتوه با جنودِ اقبال پیوست - داؤد با لشکرِ فراوان در حدودِ هریپور[۲] (که بزرخی ست میانِ بنگاله و اوڈیسه) در استحکامِ مداخل اهتمام‌گزین آمد - بسیارے از اعیانِ لشکر و عمومِ سپاهي (از کوتهیِ حوصله و پستیِ فطرت و ناشناسائیِ کار و بداندیشیِ باطن و کاهلی‌ذات) دلنهادِ خدمت نمیشدند و اقتضای همّتِ این‌گروه آن بود که یک‌گونه صلحے درمیان‌آید - خانخانان انجمنے از کارآگهان ساخته نخستین بابے چند از دفترِ اقبالِ شاهنشاهي برخوانده دردلدهي و جگربخشي استادي بکار برد و پس ازان در گشایشِ این عقدهٔ مشکل‌نمای و پاسبانیِ ناموس و دولت سخن‌سرا گشت و هریکے باندازهٔ شناسائي و مردانگي و مقدارِ عقیدتمندي و فراخیِ حوصله پاسخ آرای شد - برخے صلح را برجنگ مقدّم داشته سلامت‌جوی آمدند - و بعضے محاربت را بر مصالحت[۳] گزیده زنگ زدای جوهرِ مردانگي شدند - و طایفهٔ دل برجنگ نهاده از صعوبتِ مسالک تامّل گزین بودند - و طبقهٔ از فزونیِ شجاعت مشکل‌را از آسان تفرقه ننهاده شوقِ پیکار داشتند - آخر بسعیِ راجه تودرمل و ثبات‌پائیِ منعم‌خان‌خانخانان همه را رای بر محاربت قرارگرفت - لیکن جویای مسلکے دیگر شدند - که عزیمتِ این‌کار از رو برو دشوار بود - الیاس‌خان لنگاه و طایفهٔ[۴] از واقفانِ خبایای ملک راهے آسانتر نشان داده خدمتِ شایسته بجای آوردند - و جد گزینانِ کار طلبِ بتسهیل و تصفیهٔ آن‌طریق رخصت یافتند - و بچستي و چالاکي ازان معبر بملکِ اوڈیسه درآمدند داؤد را آن‌همه تدبیر در استحکامِ راه بطلان پذیرفت - با خاطرے پراگنده برگشته بقصدِ پیکار شد و درمقامِ نکروهي[۵] تقابلِ این‌دو لشکر روبداد - و آن عرصهٔ ناوردگاه بلمعانِ سیوفِ بهادرانِ همّت‌مند آرایش گرفت - دلاوران و نام‌آوران از هردو طرف برآمده آویزشهای نمایان میکردند - و نقدِ مردانگي را بعیارِ کامل میرسانیدند - تا آنکه بمیامنِ دولتِ روز افزونِ شاهنشاهي روزِ دَین بیست و چهارمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ جمعه بیستمِ ذی‌القعده داؤد شکست یافت و جمعےکثیر بکوعدام فروشدند - و شرحِ این عطیّهٔ کُبریٰ آنست که چون خانخانان عزیمتِ این پیکارِ دولت افزای را مصمّم ساخت فوجها برین‌نسق قرار گرفت - قول بفروغِ کاردانیِ او روشني افزا گشت

---

(۲) نسخهٔ [ی] دهرپور (۳) نسخهٔ [ز] مسالمت - و در [بعضےنسخه] مساهلت (۴) در[چندنسخه] و طایفهٔ از دانش منشان خبایای ملک (۵) نسخهٔ [ل] تکروی •

و لشکرخان و هاشم‌خان و محسن‌خان و بسیارے از مجاهدانِ نصرت طراز بهمپائی او دلنهاد شدند و التمش بشجاعتِ قیا خان و خانزاده محمّد خان پسرِ کوچک علي‌خان بدخشي و برخي از بهادران رونق گرفت - و فوجِ هراول بمردانگي و عقیدتمندیِ خان عالم استحکام یافت و خواجه عبدالله و شیربیه خان و سیّد عبدالله و میرزا علي علمشاهي و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب خان و لیابت خان و میرزا محمّد جلایر و خان‌قلي دیوانه و حافظ کوسه و شجاع بیگ از پیش‌قدمانِ این فوجِ ظفرقرین بودند - و برانغار به نیروی همّت و تدبیرِ هاشم خان جلایر و محمّد قلي‌خان توقبائی و پاینده محمّدخان و اعتماد خان و تتلق قدم خان و سیّد شمس‌الدّین بخاري منتظم‌گشت - و جرانغار بدیده‌وری و ثبات پائیِ اشرف‌خان و راجه تودرمل و مظفّرمغل و یارمحمّد قراول و ابوالقاسم نمکین و چندے دیگر از مبارزانِ خدمت‌دوست منضبط شد •

و چون غنیم روبروی افواجِ کشورکشای آمد هرروز دران عرصهٔ مرد آزمائي عیارِ همّت گرفته میشد - و مردانگیها و دلاوریها از جانبین بتقدیم میرسید • • نظم •

زبس خون که هرجای پاشیده بود • زمین همچو روی خراشیده بود

سه روز این‌چنین بود خون‌ریختن • نماندند گُردان ز آویختـــن

و دران تاریخ براسطهٔ مواجهتِ ستاره عزیمتِ محاربه در سر نداشته بدستورِ هرروز دلیران مستِ بیکار بودند - بیکبارگي مختلف صفوفِ مبارزت آراسته برآمد - در قلبگاه داؤد بسعي خود اسبابِ تکاپو مي‌اندوخت - و میمنه بشومیِ سکندر برادرِ خان‌جهان تیرگي پذیرفت - و میسره از تیره‌رائیِ اسمٰعیل خان زبوني[۲] گرفت - و مقدّمه از زیاده‌سریِ گوجرخان روی در فساد داشت بیکبارگي شورش پدیدآمد - خانخانان ناگزیر باقتضاءِ اقبالِ شاهنشاهي در ترتیبِ فوجهای ظفرتائید همّت‌بست - خان‌عالم از رعنانِ شباب و افزونیِ شهامت سررشتهٔ تدبیرگسیخت - و تیزجلوي کرده دردرشتی‌است - و گروهِ اوقچیي دست بکار بردند - و معرکهٔ زد و خورده شراره افزای شد خانخانان این بیراهي برآشفت - و درشت‌گویان بیروت[۳] را فرستاده او را بعنف بازگردانید و هنوز آن فوجِ اقبال انتظامِ شایسته نگرفته بود گوجرخان (فیلانِ سبک‌پای تیزرو تمام غیرت را در پیش و تهورکزیدگانِ نخوت‌مند را در پس داشته) به پیکار درآمد - و چون تقاسهای سیاه و پرستاي جانوران بدندان و سر و گردنِ آن سباع بسته رعب و مهابت افزوده بود اسپانِ فوجِ هراول را از دیدِ این اشکالِ بوالعجب و شنودِ آوازهای مهیب روی همّت برگشت - هرچند فارسانِ عرصهٔ شهامت کوشش نمودند سودمند نیفتاد - و جمعیّتِ دلاورانِ این فوج را سررشتهٔ انتظام گسیخت - خان‌عالم

(۲) در[الف نسخه] کار دشوار بود (۳) نسخهٔ [ل] در پي او فرستاده •

که براسپ آسوده ـ که خراس سوار بود) پای ثبات افشرده داد مردانگي داد - و بسیاری از افغانان را علف تیغ[2] جلادت گردانید - ناگاه اسپ او ازرخم شمشیر چراغ پا شد - و او ازسرزین بر روی زمین امد - و از وفور چستي و تیزدستي خود را براسپ گرفته باز شعلهٔ نبرد را آرایش داد درین هنگام چشم زخم باز رسید - ناگهاني فیل عربده[3] جوی بیباک رسیده اورا برزمین زد - افغانان هجوم آوردند - او ببذل جان گرامي بآئین اخلاص‌نهادان کاردان ناموس جهان صورت و معني بدست آورد - و ازین سودای پر سود نیکنامی ابدي‌منشور روی داد - پیش ازانکه غبار این پیکار ارتفاع گیرد بچندے از ملازمان عتبهٔ اقبال میگفته‌است که چنان برخاطر عقیدت‌گزین پرتو مي‌اندازد که درین بزم ناوردگاه رخت هستي بسته روی بملک تقدّس آورم - توقّع آنست که شرح جانفشانیِ مرا ببارگاه مقدّس معروض‌داشته مذکور آن محفل عالي سازند که رضامندی خدیو آفاق سرمایهٔ نجات اعلي و پیرایهٔ حیات ابدي ست - از اشراقات خواطر صافیِ ارادت نهادان امثال این دید غیبي چه مستبعد باشد •

و چون ناظم فوج را این پیش‌آمد گوجرخان تمامیِ این‌جوق را برداشته روی بالتمش نهاد پیوستن همان بود و برداشتن همان - خان زادهٔ محمّد خان مردانه جان‌فشاني نموده مسافر ملک بقا شد - و آن متهوّر مُدبر این فوج را نیز بیجا ساخته روی بقول آورد - و تزلزلے در مبانیِ همّت این طایفه افتاد - و پاداش نیّات ایشان آماده‌گشت - منعم‌خان خانخانان با لشکرخان و حاجي‌خان سیستاني و هاشم‌خان و چندے از نزدیکان خدمت ایستاده دل‌میداد - و همّت همراه مي‌ساخت اگرچه ملازمان او توفیق ثبات‌پائي[4] و نیکو خدمتي نیافتند امّا خود بدوستیِ ناموس مردانه زخمها خورد - وبا آنکه زخم فرق و گردن ودوش بسیار بود جای ازدست نداده بتمهيي درآمد - و لشکرخان و حاجي خان سیستاني و هاشم‌خان نیز زخمي شدند - خانخانان پیوسته میگفت که اگرچه زخم سر بهٔ شد امّا بدبینائي نقصانے رسانید - و جراحت گردن اگرچه اندمال یافت امّا آن‌قدر توانائي ندارم که عقب نیک توانم دید - و از ریش[5] دوش دست چنانچه باید بسر نمیرسد و با چنین‌زخمهای عنیف اندیشهٔ برگشتن پیرامون خاطر او نمي‌گشت - درین هنگام جمعے ازخدمتگاران هوا خواه عنان‌گرفته برگشتند - و گوجر همچنان رانده مي‌آمد - تا آنکه باردوی لشکر منصور رسید - و آن مصر معمور تاراج شد - و سرمایهٔ افزایش رعونت وخود بینیِ او گشت و ازبدمستي وخود نمائي برای دلدهي بآواز بلند سخن‌سرای شد - که من خانخانان را

---

(۲) نسخهٔ [ی] تیغ بیدریغ جلادت (۳) نسخهٔ [ل] عربده ناک (۴) در[بعضے نسخه] همپائي
(۵) در[چند نسخه] و ازپس دوش •

زخمهاي كاري زده ام - اين‌همه امتداد جنگ براي چيست - كوشش كنيد - و كار بآخر رسانيد
و با همرازانِ خود از نيرنگيِ اقبال هراسيده ميگفت كه باوجودِ آثارِ فيروزي خاطر نمي‌شكفد
و زمان زمان دلبستگي مي‌افزايد - نميدانم كه چه از پردهٔ تقدير بظهور خواهدرسيد - و انجامِ
كار چگونه خواهد شد - و چون آن ادبارمند از اردو گذشت اكثرِ مردمِ او بتاراجِ اموال و اسباب
پريشان شدند - دربن‌اثنا قياخان و پسرِاو و چندے از بهادران (که روی[٢] در گريز داشتند) بر گشته
به پيكار درآمدند - خواجه عبدالله و شيرويه خان و سليم خان و حاجي يوسف خان و شجاع بيگ
و جبّار قلي ديوانه و حافظ كوسه و جمعے ديگر بهم پيوسته آبِ رفته‌را بجوی آوردند - و عنايتِ ايزدي
(كه كافلِ آمالِ اين دولتِ سترگ است) لمعهٔ ظهور داد - و نيرنگيِ اقبالِ شاهنشاهي در مقامِ
دستگيري شد - دربن هنگام (كه دلاورانِ اخلاص‌گزين و بهادرانِ نصرت اعتصام پای همّت افشرده
بكارزار درآمدند) تيرے از كمان‌خانهٔ تقدير منشورِ نيستي بگوجر رسانيد - چون آن خود كام
بخاكِ هلاک غبارآلودِ مذلّت گشت همسران و هم بازوانِ او از ظهورِ اين‌سانحهٔ جانكاه دل بای‌داده
راهِ گريز پيش گرفتند - و جمعے انبوه را قطعِ نظر از آنكه قالب تهي گشت آبرو ريخته آمد
و خانخانان (كه از لشكرگاه سه كروه پيشتر شتافته بود) معاودت نموده روی بميدانِ وغا نهاد
دربن شورش (كه بهادرانِ برانغار و جرانغار صف پيرائي نموده نبردآزما بودند) برانغارِ غنيم تيزدستي
نموده پيش‌گذشت - وهمانا خبرِ استيلای گوجر يافته ميخواست كه خود را باو رساند كه آن‌قضيّه
روي‌داد - دست بكار نرسيده گريخت - و طرز چنان‌نشست كه داؤد روبروی جرانغارِ لشكرِ منصور آمد
راجه تودرمل به نيروی عقلِ دوربين ايستاده فوجِ خويش را بكار داشت - دربن اثنا يكے از
هرزه دارايان خبرهای ناخوش از خانخانان و خان‌عالم رسانيد - پای همّتش برجای مانده
پاسخ‌آرای گشت - كه پرتوِ اقبالِ شاهنشاهي بر سرِ بندهای اخلاص‌گزين همّت‌مند[٣] نورافزا ست
(اگر يكے را روزگار سپري شد - و پای ثباتِ ديگرے بلغزش درآمد) چهرهٔ اقبال را ازان چه گزند
و مجاهدانِ دولت را براي چه غبارِ سراسيمگي پيرامونِ حواشيِ خاطر گردد - هرزه درای مشو
و ازين‌گونه حرف برزبان ميار - عنقريب نسائمِ فيروزمندي از مهبِّ تائيدِ يزداني وزيدن گيرد
و نيّرِ كامروائي از مطالعِ امّيد برآيد - و به نيروی سخنانِ دل‌بخشِ هوش‌افزای عقيدت‌آموز آن بدگوهررا
مهرِخاموشي برلب نهاده جواهرِ نصيحت آويزهٔ گوشِ‌هوشِ او گردانيد - و خود كارفرمای بهادرانِ
اخلاص‌مند شد - و بابای كولابي و مقصود علي و ميريوسف آب‌باراني و حسين بيگ گُرد و جمعے
ديگر از تيزدستانِ پيش‌قدمِ اين‌فوجِ ظفرطراز رفته دست بكار بردند - و پُردلانِ جان بناموس‌ده

(٢) در [چند نسخه] روی درزد و گير داشتند (٣) نسخهٔ [ل] همت بلند •

بکارزار در آمدند - شاهم خان جلایر از شنیدنِ دلیریهای گوجر و برهم شدنِ فوجها پانغز شکست شده در انعطافِ جلو بود - سیّد شمس‌الدّین بخاری و طایفهٔ از دلیرانِ جان‌نثار (که با او بزمِ یکجهتی را گرم داشتند) در آرامشِ دل و عزیمت‌افروزی نکتهای تلخِ شیرین اثر بجلوه‌گاه زبان آورده چاره گزیدند - تا بابر[۲] آذری این دریادلانِ نبردآرای[۳] ناموس‌دوست غبارِ اندیشه فرونشست نامورانِ برانغار یکدل و یکجهت شده روی بجرانغارِ غنیم نهادند - و هنگامهٔ کارزار آرایش گرفت و جواهرِ فطرت را روزبازار شد - در اندک زمانے مخالف را برداشته[۴] بقول رساندند - و درین هنگام (که میانِ راجه و داؤد کارزار ترازو شده بود) برانغارِ موکبِ ظفرلوا بفرِ ایزدی یکبارگی نمایان شد و شکیب ربای آن گروهِ نخوت‌گزین گشت - داؤد (هرچند خبرِ شکستِ هراول و التمش و قولِ عساکرِ منصور شنود) از شکوهِ اقبالِ شاهنشاهی آنرا فریبِ نبرد شناسانِ کاردان انگاشته در سنگلاخِ بیدلی حیرت داشت که این‌فوجِ سترگ نیز نزدیک شد - آن ناسپاس دل بیی‌آزرمی نهاده بدشتِ ادبار شتابان‌گشت - و سنگِ تفرقه در جمعیّتِ او افتاد - و مقارنِ این‌حال خبرِ فروشدنِ گوجر رسید - سرعت در گریز آورد - و سپاهِ نصرت‌قرین تیغها آخته از دنبال شدند - و بسیارے ازان بخت برگشتگان بخوابِ نیستی غنودند - و صحرا از خونِ کشتها لاله‌زار گشت * ابیات *

بهرگوشه مستے برافتاد خوار * چه مستے که هرگز نشد هوشیار

یکے بزم‌گه بود گفتی نه رزم * دلیران درو باده خوارانِ بزم

غنائمِ فراوان فراهم‌آمد - و دولتِ صوری و معنوی روی‌آورد - و سعادتِ دین و دنیا بحصول پیوست اولیای دولت کامیابِ خواهش گشته بسجدهٔ نیایش ناصیهٔ بخت را روشنی‌بخشیدند *

ای جویای آگهی چشمِ عبرت‌بین بگشای - و رنگ‌آمیزیِ تائیدِ ایزدی را بچشمِ اعتبار بنگر - و انکار را باعتراف و اعتراف را باعتقاد و اعتقاد را بپایهٔ والای اخلاص رسانده کامیابِ حقیقت شو * بیت *

به بختِ بلندش خرد ره ندارد * زهے قوّتِ بخت اللّٰه اکبر

خانخانان پس از چنان ناامّیدی بتائیدِ دولتِ ابدپیوند بچنین فتحِ شگرف ارجمندی یافت جراحاتِ عنصری و ریشهای درونی بمرهمِ نصرت اندمال پذیرفت - اگرچه پیش‌ازین بنگاله در حوزهٔ تصرّف درآمده‌بود لیکن بشمارِ مبصرانِ دیده‌ور امروز فتحِ این‌ملکِ وسیع روی‌داد - و موهبتے عظمی از مکامنِ غیب بجلای ظهور شتافت - اقبال بالید - و پایهٔ دولت بلند شد - خانخانان در حواشیِ

---

(۲) در [بغیے بآبیاری (۳) نسخهٔ [ل] نبرد آزمای (۴) نسخهٔ [ب] از شکوهِ اقبال شاهنشاهی برداشته *

آن نبردگاه منزل گزیده در مسالک شکر قدم فراخ نهاد - و در مراتب سپاس دولت روز افزون همّت گماشت - و روز دیگر از افزونی بدکاری آن گروه کافرنعمت و استیلای قوّت غضبی در گردآوری اسیران ناوردگاه سعی شگرف نمود - و آن گرفتاران دشت ادبار را علاقه‌گسل تن و نفوس شریر آمد و از سرهای بی‌مغز نخوت‌مندان هشت منارهٔ آسمانی ارتفاع اساس نهاده عبرت‌افزای نظّارگیان شد چون نوید این فتح سترگ و مژدهٔ بالش دولت بمسامع همایون رسید سرمایهٔ مزید آگاهی گشت و مراسم سپاس بتقدیم آمد - و مراتب شکر بظهور پیوست - مناشیر عاطفت کبری صادر شد و پایهٔ اعتبار مخلصان خدمت‌گزین بلندی پذیرفت - رتبهٔ صورت این گروه ارتفاع گرفت - و مرتبهٔ معنی این طایفه اعتلا یافت ٭

و از سوانح این ایّام آنکه لشکرخان را پیمانهٔ زندگی لبالب گشت - ازان زخم عنیف (که در روز شیخپا از پای در آورده بود) حال او بصحّت گرائید - لیکن از بی‌پروائی و سهل انگاشتن ایّام نقاهت قالب تهی کرد ٭

و از سوانح سپری شدن کار بارمحمّد ارغون است - او از قراولان پادشاهی بود - و خدمت نزدیک کرده - در بنگاله نیکوکاری اورا بخارستان خودآرائی برد - و بتکاپوی خود اسباب مکنت را فراهم آورد - و با لشکر بیگی[۲] دم استکبار زد - هرچند فیل آبار را (که بدست آورده بود) طلب داشت نفرستاد - و اندرز اورا سودمند نیامد - درین جنگ نیز در اخذ غنائم با چندے از ملازمان او کار بشورش رسانید - چون آن گروه داد طلبیدند ننگ پیشین شرار افروخت - بے آنکه ضرورت در معامله نماید و نگاه ژرف کند بسیاست دست غضب برگشاد - چندان بزدند که تار و پود هستی او گسیخته آمد - اگرچه بحال او ستم رفت امّا بسیارے از تبه رایان خود سر را بسعادت آباد سخن‌شنوی رهنمون شد ٭

آغاز سال بیستم الٰهی از جلوس اقدس شاهنشاهی
یعنی سال آبان از دور دوم

درین هنگام معدلت افروزی و جهان‌آرائی نشاط افزایان بهار تهنیت گویان رسیدند و جهان جهان عشرت و عالم عالم سرور را ارمغانی آوردند ٭　٭ نظم ٭

امروز روز شادی و امسال سال گل ٭ نیکوست حال[۳] دل که نکوباد حال گل
گل چیست قامدے ست ز بستان تهنیت ٭ گل چیست رقعه ایست ز جاه و جلال گل

---

(۲) در [چند نسخه] با پیکار بیگی (۳) نسخهٔ [ی] حال ماکه ٭

روز جمعه بیست و هفتم ذی‌القعدهٔ (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دوم هلالي بعد از سپري شدن هفت ساعت و سي و پنج دقیقه چهره آرای جهان بفرّخي و فرخندگي پرتو جمال ببرج حمل انداخت * ابیات *

بر دست صبا نگار بستند * پیرایهٔ نوبهار بستند

دوران ببهار رنگ و بو داد * گلدسته بدست آرزو داد

و آغاز سال بیستم از دور دوم شد - رسم نشاط و شادماني پایهٔ شمول گرفت - و عیش و عشرت صورت عموم یافت - (همچنانکه ربیع آفاقي سال بسال در افزونیِ حسن[2] و آرایش نوخاستگان نبات و شوق افزودن نظّارگیان لوامع صورت است) بهار اقبال اورنگ نشین (روزبروز در نشو و نمای دوشیزگان معني و رواج و رونق پردگیان استعداد[3] کوني و الٰهي بوده) چمن‌آرای سلطنت است - عشرت گزینان چمن‌راز معني را آن‌کامیابي‌ست که گل دوستان[4] صورت را در بهار عنصري بفراغ دلي و مراد پیرائي روی ندهد - درین محمدت نامهٔ الٰهي [اگرچه اساس کار بر شرح نیرنگی اقبال ظاهر نهاده زبان را رنگین و نامه را نگارین میسازد - و (بملاحظهٔ آنکه فرمان روای ملک بے پایان معني را دل فراخ‌حوصلهٔ بسیار دان بصد مشعل توفیق نتواند سراپای آنرا سرمهٔ بینش سازد) دست و قلم و کاغذ و مداد را کجا زهرهٔ[5] آن باشد که از عهدهٔ این‌کار سترگ برآید] لیکن ازانجا (که همّت یاور و بخت مساعد و فطرت قرین‌است) اندکے ازان دریای‌مالامال انفصال تراوش ظهور داده تفسیده دلان دشت طلب را سیراب میگرداند - و برخے ازان نورستان[6] حقیقت را بلمع[7] شرح چراغ بینش افروخته ظُلمتیان رسم و عادت را نورآگین‌میکند - ای غنوده بخت گشایش چشم باطن اگر چنان انگاشتهٔ (که بدست همّت تو نیست) بازکردن دیدهٔ ظاهر بخواهش تو بازبسته‌اند - چرا مستبصرانه نمیگشائي و نگاهے در روزنامچهٔ احوال خدیو جهان نمیکني - و اگر ترا طاقت تماشای آن‌شواهد قدسي‌نیست مطالعهٔ اطوار دولت روزافزون منسوبان این‌درگاه والا چرا از دست میدهي - و اگر از نا مساعدی بخت و غرض اندائیِ خرد باین‌سعادت نرسیدهٔ امروز نگاهے باین‌اقبال‌نامه کن - تا برکات مقدّس این یکتای بیهمال برتو آشکارا گردد - و اگرسیاه دروني پرده برچشم ظاهربین تو فروهشته است از حال منتسبان این‌دولت عبرتے برگیر - و از نیرنگیِ آثار دولت برسترگیِ احوال گیتي‌خدیو اعتراف‌گزین - [هرگاه کارے (که در باستاني زمانه از فرمان‌روایان بزرگ‌منش بدشواري مي‌برآمد) امروز از ملازمان گیتي‌خدیو بآساني بجلوه‌گاه ظهور مي‌شتابد] پس از ظاهر بباطن گرای که این‌میمنت

---

(۲) نسخهٔ [ا] جشن (۳) نسخهٔ [ا] استار (۴) نسخهٔ [ا] گل خسپان صورت را (۵) نسخهٔ [ل] بهرهٔ (۶) در [چند نسخه] نورستگان (۷) در [بعضے نسخه] بروز چراغ *

بنفسِ مقدّس کیست - و ناصیهٔ دل را چون پیشانیٔ سر بسجدهٔ این آستانِ آسمانی پایه روشنائی بخش تا باین آئینِ سعادت منشان نخستین نشأهٔ ظاهر سرانجامِ شایسته یابد - و هم در گلشنِ همیشه بهارِ باطن گذارت دهند - و بتازگی آنچه در عنفوانِ این سالِ فرخنده چهره آرای اقبال شد آنست که داؤد (که انسرِ فرمانروائی برسر داشت) آنرا پای اندازِ بارگاهِ اقبالِ شاهنشاهی ساخته داخلِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال گشت •

دیدن داؤد منعم خان خانخانان را - و بزم یکجهتی باهم آراستن

[چون بتائیدِ جنودِ سماوی (که پیوسته در اقبال افزائیٔ گیهان خدیو و ارتفاعِ اعلامِ دولت است) داؤد خاکِ بےآزرمی بر تارکِ روزگارِ خود بیخته فرار نمود - و گوجر با بسیارے از نخوت گزینان بگو نیستی فرو شد - چنانچه مجملے ازان گذارش یافت] خانخانان بصلاحِ کارشناسانِ دولت منش هاشم خان جلایر و راجه تودرمل را بتکامشیٔ آن آوارهٔ دشتِ ادبار رخصت داد - و قبول خان و محمّد قلی خان توقبائی و سعید بدخشی[2] و تمرخان و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب بخشی و بسیارے از مجاهدانِ عرصهٔ اقبال و مبارزانِ خدمت گزین را درین لشکرِ ظفرطراز نوشت و این جنودِ نصرت قرین دل نهادِ خدمت شده باقدامِ[3] آگهی بی سپرراه همّت کنند - آن بدمستِ بادهٔ ناکامیابی خمار آلودِ ناکامی شده شتابانِ کنجِ خمول و کرنجِ گمنامی بود - چون قصبهٔ بهدرک موردِ افواجِ کشورکشای شد آگهی آمد که آن تیزروِ عرصهٔ ادبار را در عینِ سرعت جهان خان بپیوست و بدلدهیِ او سلطهٔ کتک (که از قلاعِ حصینِ آن دیار است) روی آورد - و اوباشِ آن ملک گردِ او فراهم آمده اند - و تمامیِ اندیشهٔ خود سرانِ آنکه اگر لشکرِ نصرت طراز را کدر باین[4] حوالی اند عرصهٔ مبارزت آراسته کردد - که آن شکستِ ناگهانی از عدمِ محافظتِ قوانینِ احتیاط روی داد و اگر توقّف نماید در سرانجامِ اسباب بیکار کوشش برد - تا در هنگامِ مناسب باوامِ انتقام توانیم پرداخت - از شنودِ این خبرِ کین سالان غنوده بخت سراسیمه شدند - و فتنه جویانِ شورش طلب را هنگامهٔ هرزه درائی گرمی پذیرفت - هرچند راجه تودرمل دانش منشی و عقیدت مندی را بکار برده در تسلّی و تسکینِ این گروه همّت بست سودمند نیامد - ناگزیر استدعای حضورِ خانخانان نمود - و صریح نوشت که کارِ دشوار به نیروی اقبالِ شاهنشاهی آسان شده است - اگر بامیدِ این مردمِ خردبینِ روزشمارِ کارنساز گذاشته شود هرآینه بدشواری کشد - لایقِ اخلاص و معامله شناسی آنکه اهتمامِ این کار را بر ذمّتِ خود لازم شمرند - و بے شایبهٔ توقّف روی توجّه باینصوب آورند

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بدخشی (۳) نسخهٔ [ز ل] باندام همت (۴) نسخهٔ [ل] باین دیار •

خانخانان را با آنکه زخمها اندمال نیافته بود گشاده سوار همّت بانجام این امنیّت گماشت و به تیزی و چستی در همان شهر آمده هنگامه انروز خدمت شد - از بندگان تهی‌مغز را ببخشش و بخشایش و ناموس‌دوستان خودآرای را بخشمین‌نگاه از تیه‌رائی بازداشته عزیمت پیش نمود و بآئین کارشناسان خدمت‌گزین نزدیک آن حصار حصین (که افغانان تیره رای پناه اندیشیده بودند) رسید - پای شکیب این گروه مدبر بلغزش در آمد - نه سامان قلعه‌داری - و نه اسباب پیکار و نه جای گریز - و جنود اقبال فوج در فوج - داؤد برهنمائی مکر اندوزان حیله مند راه گریزت پیش گرفت - و بعجز و زاری گرائیده در مصالحت زد - وقتو[2] و شیخ‌نظام و برخی از اعیان را فرستاد و این فریب‌کاران جادوفن بزر[3] و سخن سران لشکر منصور را بصلح آوردند - و کهن‌سالان غنوده بخت (که از تبه‌رائی بلطائف الحیل درآرایش هنگامهٔ غنیم تکاپو نمایند - و آنرا وسیلهٔ مزید اعتبار انگارند) داستان مصالحت را غنیمت شمردند - راجه تودرمل (که برحقیقت کار آگهی داشت) هرچند دست و پا زد سودمند نیامد - و مشعل هدایت او دران [illegible] صمت‌آباد غرض نور نبخشید - خانخانان هاشم‌خان و قتلق قدم‌خان را فرستاده شرائط صلح [illegible] را تنقیح داد - خلاصهٔ پیمان آنکه نخستین داؤد آمده تسلیم نوکری درگاه مقدّس نماید - و فیلان نامور [illegible] سرآمد و پیشکش گزیده بدرگاه والا فرستد - و پس از چندگاه (که مورد خدمات پسندیده گردد) روی شرمگین خویش را بآستان مقدّس شاهنشاهی برده زنگ زدای عقیدت شود - و بنقد یکی[4] از خویشان معتمد خود را بدرگاه والا روانه سازد - تا ملتزم حواشی عزّت بوده مذکّر[5] او باشد *

داؤد (که کارش باضطرار گرائیده بود) همه را بحسن تلقّی قبول نمود - چو سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق غرّهٔ محرّم (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هنگامهٔ دولت آراسته گشت - و بزم مصالحت زینت گرفت - پیشتر ازان بیرون اردوی ظفرطراز جائی[6] منزّه دلگشا بترتیب یافت و بانواع آرایش حیرت افزای نظّارگیان آمد - و خانخانان باعیان دولت بتاریخ مذکور در عشرتگاه آمده جشن‌آرای شد - اشرف‌خان و حاجی‌خان سیستانی شتافته داؤد را با بزرگان آن لشکر آوردند - خانخانان تا[7] سر گلیم باستقبال شتافته گرم‌خوئیها نمود - او شمشیر خود را گشوده گذاشت یعنی از سپاهگری برآمدم - و خود را بآن درگاه مقدّس سپردم - تا بدانچه مصلحت دید ارکان دولت باشد بجای آورند - خانخانان آنرا بملازمان خود سپرد - و پس از زمانی از جانب

---

(۲) نسخهٔ [اب ی] قتلو (۳) نسخهٔ [ب] بزور سخن (۴) نسخهٔ [ل] یکی از معتمدان خود را (۵) نسخهٔ [ی] وکیل او (۶) در [بعضی نسخه] جای نزه . و در [بعضی] جای تنزه (۷) نسخهٔ [ل] باعیان لشکر تا سر گلیم *

عتبهٔ خلافت خلعتِ والا داده شمشیر بکمرِ مرصّع حمایل ساخت - داؤد به بیعتِ فروتني روی خود را بصوبِ دارالخلافه داشته سجدهٔ ملازمت بجای آورد - و نفائسِ امتعه و شرائفِ اسبابِ آن دیار و فیلانِ نامور و خزینهٔ وافر برسمِ پیشکش گذرانید - و شیخ محمّد پسرِ بایزید را (که برادرزادهٔ او بود) بخدمتِ درگاهِ مقدّس همراه ساخت - و اکثرِ آنروز بخرّمي و عشرتِ آن جشن سپري شد - و در هنگامِ رخصت بعضی محالِّ اوڌیسه به تیولِ او دادند - و او را از تنگنای زندگي بوسعت آبادِ انبساط رخصت داده نشاطِ معاودت کردند - و عمومِ مردم شادمانیها بظهور آوردند - مگر راجه تودرمل که در اندیشهٔ دراز سر بجیبِ تفکّر داشت - و دران بزمگاه حاضر نشد - و بر صلح‌نامه مهر نکرد و ازانجا (که دنیا جای بادافراهِ اعمال است) هرکدام بزود ترین اوقات بپاداش رسید *

و از سوانح شورشِ گهوڑاگهات است - و اجمالِ این تفصیل آنکه دربن وقت (که عبورِ[۲] خانخانان با اکثرِ عساکرِ والا شکوه بصوبِ کنک اتّفاق افتاد) کالا پهاڑ و بابوی منکلي و طایفهٔ از افغانانِ تیره بخت گردِ شورش انگیخته بر سرِ قاقشالان ریختند - و این گروه اندک جنگی کرده آبروی حمیّت و حیا را بخاکِ بےناموسي انباشتند - و افغانان ولایتِ گهوڑاگهات را متصرّف شده تعاقب نمودند - و اُمرای قاقشال در هیچ جای پای همّت نیفشرده بحوالیِ ٹانڈه عنان کشیدند خانخانان بسرعت معاودت نمود - و بشهرِ ٹانڈه در نیامده از حواشیِ آن روبروی غنیم شتافت و مخالف از هجومِ اوباش آنطرفِ آبِ گنگ نخوت آرای بود - دیده ورانِ لشکرِ منصور بالا رویهٔ آب جائی (که دریای گنگ دو شعبه میشود) یک جسر بانجام رسانده همّت در بستنِ دیگر گماشته بودند که غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - و غبارآلودِ خاکستانِ ادبار راهِ هزیمت پیش گرفت خانخانان با لشکرِ نصرت اعتصام تا حدودِ ٹانڈه شتافت - و ازانجا فوج عقیدت گزین را بسرکردگیِ مجنون خان بولایتِ گهوڑاگهات فرستاد - و مجاهدانِ اقبال آن ملک را بتازگي مستخلص گردانیدند و فتنه اندوزان بزوایای خمول فرو شدند - و خانخانان سپاسِ ایزدي و شکرِ اقبالِ پادشاهي بجای آورده معاودت نمود *

سوانح صوبهٔ بهار - و کارافزائیِ مظفرخان - و بتازگي نواختنِ او را

جزائلِ[۳] عطایای شاهنشاهي (که نسبت بعمومِ خلائق شرفِ ظهور دارد) از اندازهٔ احصاء و مقیاسِ تخمین بیرون است - و عامّهٔ مردم در پاداشِ آن بناتوانیِ اعتراف گزین - تا منسوبانِ خاصِ بارگاهِ خلافت (که صدر نشینانِ محفلِ انصاف اند) در برابرِ نعمِ نا متناهي چه بار گشایند

(۲) نسخهٔ [ی] رفتن خانخانان (۳) نسخهٔ [ی] جلائل *

آنستی کرا یارا و کجا گنجائی که در اندیشهٔ معارضه باشد - بعمرهای دراز بدست آویزی کار امرابان یکجهت پیش[۲] کارشناسانِ آزرم منش از صد هزار یکی را عوض نتوان سامان نمود - لیکن نخستین مرتبهٔ حسابدانی آنست که شناسای مراتبِ عاطفت گشته فهرستِ جرائد نیازمندی را فراموش نگردانند - و نطاقِ شمّت بدبندگی بندد - و هرچه از قسمِ نیکوکاری وسیله گردد مقدّمهٔ سعادت اندیشیِ خود شمرده یکی از هزاران شکرِ فعلی انگارد - تا همواره خجلت‌مند و شرمگین بوده سررشتهٔ چنین[۳] از دست ندهد - و دیدِ متاعِ ناسترده خدمتِ همگنان و نیکوئیِ جنسِ کاربندی خویش را سرمایهٔ بدمستی نسازد - باشد که باین زیستِ ستوده بمدارجِ اخلاص رسیده مقیمِ آستانِ تعبدیت شود - و خدمت‌فروشی را گذاشته مهرِ خاموشی برلب نهد - خوشا بختمندے که در مراتبِ نشیب و فرازِ ملازمت ازین رهگذر گردِ انفعال برچهرهٔ روزگارِ او نه نشیند - و اگر از نامساعدیِ طالع غبارآلودِ عرصهٔ خجالت گردد بآبِ صافِ فهمیدگی خود را شست و شو داده بگشاده پیشانی و شگفته روئی در قضای گذشته بسربرد - (چون نویسم که این طاعت را بدل نبود) بلکه انفاسِ مانده را بفروغِ نیّتِ دوامِ فرمان‌پذیری و کارگذاری پرتوِ حضور بخشد و زمان زمان از سرِ شایستگی کون و مکان را نورافزای دارد - و چهره افروزِ این داستان بتازگی حالِ مظفر خان است *

در داستانهای پیشین گذارش یافت که خدیوِ عالم بجهتِ هوشیاری و آگاهی اورا هنگام مراجعت از فتحِ پتنه از کمکیانِ فرحت خان ساخته (بے آنکه بکورنش شرفِ اختصاص یابد) بخدمتِ گشایشِ قلعهٔ رهتاس گذاشته بودند - تا قدرِ رعایت و تربیتِ شاهنشاهی را اگر بآئینِ اخلاص‌نهادان نتواند شناخت معاملهٔ سوداگری و سررشتهٔ احسان‌پذیری از دست ندهد - و پیوسته در عوضِ جلائلِ عواطف متاعِ ستودگیِ خدمت را آماده دارد - اگر چندگاه از دستِ خوی نکوهیده در خارستانِ ناکامی دشنه بردل و جگر میزد - و ازانجا (که در سرشتِ او دولتمندی ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود) بسخنانِ هوش‌افزای خواجه شمس‌الدّین خانی از شورشِ طبیعت برآمده دل‌نهادِ خدمت شد - و اندکے از اندوختهای خود برآورده سامانِ لشکر نمود - و جونده و شهسرام را (که از افزونیِ اشغالِ سلطنت بکسے جایگیر نشده بود) به نیروی شجاعت در تصرّف آورد و از روی دریافت بسامانِ خود پرداخت - و آمادهٔ آن شد که چون فرحت خان با سایرِ اُمرا بگردِ قلعه پای‌همّت افشرده بخدمتگری[۴] روی عقیدت آورد - ازانجا که نیّت و عزیمت را اثرهاست) در همان چند روز بمردانگی جوهرِ او روی‌نما آمد - واجمالِ این تفصیل آنکه روزے بهادر

---

(۲) نسخهٔ [ب] و پیش شناسان آزرم منش (۳) نسخهٔ [ی] حساب را (۴) نسخهٔ [ل] بخدمتگذاری *

پسرِ هیبت‌خان از قلعهٔ رهتاس برآمده شورافزایی شد - مشقبخان ...
در کنارِ او نهاد - و مال و منال و فیلانِ او بدست آورد - و ...
آبِ رفته بجوی باز آمد - و بنقد دران حواشی و حوالی لوای ...
نزدیکی اُمرا بمحاصره پرداختند - او بگشادهٔ پیشانی همراهیِ نوجت‌خان ...
اهتمام نمود - و اندک فرصت گذشته بود که لمعهٔ عاطفتِ گیهان‌خدیو بر ساحت ...
پرتو انداخت - و از بارگاهِ خلافت فرمانِ عنایت صادر شد که (اگر او باتّفاقِ ...
میعادِ گرفتنِ قلعه مقرّر سازد) خود در انصرامِ آن کارِ سترگ کوشش نماید - و (اگر نعهّد ...
یا گشایشِ آن بزمانِ دراز وابسته داند) آنرا موقوف داشته بسزا دادنِ افغانانِ تمرّد‌نهاد[۲] (که در ...
بهار فتنه انگیخته اند) تکاپوی نموده نخستین بشاهراهِ خدمت رهنمون گردد - اگر دولت را طلبگار شده
انجا بدرگاه آورند به بخشش و بخشایش سربلند گرداند - و اگرنه آن بدکاران را مالش داده
مایهٔ عبرتِ سایرِ کوته‌اندیشان شود ●

مظفّرخان از ورودِ منشورِ سعادت سجدهٔ نیایش بجای‌آورده معروض‌داشت که اسبابِ
قلعه‌گیری درین لشکر انتظام نداشت - تعهّد نتوانست نمود - و شایستهٔ دولتِ ابدپیوند هم آنکه
نخستین این عرصهٔ دلگشا از خار[۳] و خسِ ناسپاسان پاک گردد - و پس ازان با دلِ نشاط‌مند
و خاطرِ خدمت‌جوی باتّفاقِ جنودِ اقبال باستیصالِ نخوت‌مندانِ تیره‌بختِ آن ملک همّت بست
و میرزاده علی‌خان و برخی از مجاهدانِ[۴] کارطلب (که حضرتِ شاهنشاهی هنگامِ معاودت درین دیار
گذاشته بودند) همراه شدند - و محسن خان و آناق و عرب بهادر و طایفهٔ از سپاه (که بانتظامِ جایگیر
منعم‌خان اشتغال داشتند) نیز پیوستند - و کارهای شایسته بتقدیم رسید - و معامله دانیِ او را
عیار گرفته آمد - و در تمامیِ آن صوبه غبارِ تمرّدگزینان فرونشست - و آدم‌خان پنّنی از ابراهیم‌پور
و دریاخان کاشی از قصبهٔ چرکان[۵] بی‌جنگ گریخته بجانبِ جهارکهند پی‌سپرِ دشتِ ادبار شدند ●

و چون کارے دران معموره نماند گماشتگانِ منعم‌خان بر روز بهیِ مظفّرخان حسد برده
به بی‌آزرمی وداع کردند - او (چون جایگیرِ معیّن نداشت) ناگزیر بصوبِ جونده و شهسرام معاودت نمود
و خدا داد برلاس و خواجه شمس‌الدّین رفاقت گزیدند - در اثنای راه آگهی شد که مستکبرانِ
رهتاس آن دو قصبه را متصرّف شده اند - ازانجا (که بخت معاضد و اختر موافق بود) گردِ
اندیشه بردامنِ همّتِ او ننشست - و با دلِ کارطلب روی بآن جانب آورد - و بفروغِ شمشیر

(۲) نسخهٔ [ل] بدنهاد (۳) نسخهٔ [ا ب ی] از خس و خاشاک (۴) نسخهٔ [ا] ملازمان - و نسخهٔ [ی] مبارزان (۵) در [بعضی نسخه] چرگان - و نسخهٔ [ز] جسرگانو ●

و نیروی تدبیر آن دو معموره را مستخلص گردانید - و بتائید عقلِ دوربین (خواهش را دربسته) منتظرِ بارقهٔ غیبی می بود - و نبذے از اندوختها بکار می برد - و بتاخت و تاراج تیغ برمیداشت - ناگاه در بهار شورش پدید آمد - و ناشناسان آن‌ملک بغرانتِ تمام استدعای حضور نمودند - مظفّرخان سلوکِ پیشین را در نظر نیاورده برای برآمدِ کارِ صاحب باقدام همّت شتابان گشت - و خدماتِ شایسته بجای آورد - و تفصیلِ این برسمِ اجمال آنکه منعم خان خانخانان در مهیر (که برزخے ست میانِ ولایتِ بهار و جهازکهند) عرب بهادر را گذاشته بود درین هنگام حاجي و غازي دو برادر با برخے از افغانانِ شورافزای از حدودِ جهازکهند برآمده بران قلعه تسلّط یافتند - و بسیارے از متحصّنان شربتِ واپسین نوشیدند - عرب گریخته برآمد - و اُمرای آن صوبه فراهم شده تسکینِ شورش را طلبکار آمدند - و افغانان در تنگناهای کوهستان شتافته نخوت آرای گشتند - و اُمرا در برابرشتافته وقفهٔ تامّل نمودند - نه رای برگشتن بود - و نه مصلحت پیش رفتن - روزے قریبِ سه صد راجپوت از ملازمانِ راجه بهگونت داس و غیرِاو دران گروه مردانه در آمدند - و عاقلانه[2] کار سر نا کرده هزیمت یافتند - جیا کور و کان کچهواهه و دیدا چوهان و قریبِ صدکس از بهادران دران زدوگیر نقدِزندگي بتاراج دادند - و از ظهورِ این‌سانحهٔ نکوهیده اُمرا را پای ثبات بجنبش درآمد - ناگزیر شرمگین از سلوکِ ناهموارِ پیشین کار دانان فرستاده از مظفّرخان استمداد نمودند - او بهمّتے سترگ[3] در اندک فرصتے بلشکرِمنصور پیوست - و درین هنگام (که طلیعهٔ ظفر از مشرقِ اقبال در طلوع بود) اعیانِ لشکررا در عزیمتها فتور راه یافت - و همانا که باعثِ آن نوشتهٔ خانخانان بود - خلاصهٔ مضمون آنکه جنید از راهِ جهازکهند بصوبِ بهار شتابان است تنکري بردي با بسیارے از مجاهدانِ پُر دل تعین یافته - پیشتر از رسیدنِ کمک در جنگ مبادرت نباید نمود - و سانحهٔ کشته شدنِ محمّد خان گکهر و تاراج گشتنِ یار محمّد قراول (که مجملے گذارش یافت) مندرج بود *

مظفّرخان در ثبات پائي و دلدهي کوشیده پاسخ آرای شد که مقتضای عقلِ دوربین چنان‌است که این سرگذشت موجبِ مزیدِ دلیري و افزونیِ اهتمام در پیکار گردد - تا پیشتر ازانکه جنید پیوندد کارِ این تهورمندانِ[4] خود سر ساخته آید - و معلوم نیست که در ده روز دیگر آن مُدبر باین‌نواحي رسد - و اُمّید آنست که در یک‌روز این غنیم آوارهٔ دشتِ ادبار گردد - از اقبالِ[5] روزافزون بزرگانِ لشکررا دلِ رفته باز آمد - و پیمانِ یکجهتي بسته آمادهٔ پیکار شدند - و از تائیداتِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] عاقلانه کار نکرده - و نسخهٔ [ی] غافلانه کار سرکرده (۳) نسخهٔ [ز] بآئین سترگ
(۴) نسخهٔ [ی] تهور منشان (۵) در [اکثر نسخه] بسایهٔ اقبال *

سماوی امثله طایفه از شناسندگی این مرز [illegible] دیگر نشان دادند . و قرار یافت که روبروی [illegible]
امواج نصرت فیروز روان شود . و آن قدر آهستگی نگذارد که موجه این راه بمعسکر غنیم نزدیک رسد
دلیل هنگام ساعتشناس جنود غیبی موقعه مبارزت آراسته کرده . شعه را [illegible] میان قرار گرفت . سردار
فوج مظفرمآل شد . و در برابر فتح خان میدانی مقرر گشت . و برابر جوانغار فوج خان را
ساختند . و در هراول [illegible] قلیچ خان و [illegible] خان و حسین خان آمدند و [illegible] و باقی اوزبک
و [illegible] و [illegible] و شاهم محمد دیوانه و کوچک قندهاری و بهادران از جوانان کار طلب
همتی کردند . و خواجه شمس الدین [illegible] مامور شد که از راه دیگر از عقب
این گروه مخالف درآید . [illegible] گروها و مجموع [illegible] در کمین [illegible] بود که ناگهانی رسیدن
امواج منصور [illegible] و [illegible] مخالف افتاد . و پای شکیبائی این گروه بلغزید . و شکست
در [illegible] مصالحی شد . [illegible] بودند . و غنائم فراوان بدست آمد . و امرا انتقام
در تعاقب نمودند . و [illegible] گروها [illegible] ترتیب داده
برگشتند . [illegible] این گروه [illegible] خان و [illegible] خان کاکر و جلال خان سور
و حسین خان و [illegible] خان و یوسف [illegible] و عمر خان کاکر و محمود کاسو بودند . مظفرخان
[illegible] آرایش داد .　　　　. بیت .

[illegible] . [illegible] و [illegible] کرد

[illegible] . [illegible] برآمیختند

[illegible] . [illegible] و [illegible]

و [illegible] شمس الدین و طایفه از [illegible]
[illegible] داده . حسین خان و [illegible] خان
و جلال خان سور ([illegible]) [illegible] هلاکت
[illegible] . چون دست [illegible] گرفت . و [illegible] اقبال
شاهنشاهی [illegible] گشت . و مراسم شکر و آداب سپاس بتقدیم رسید
و [illegible] نصرت [illegible] در توقف ندیده [illegible] معاودت کردند
و هرکدام [illegible] خود [illegible] آسایش [illegible] شد .

[illegible] (که [illegible] داشت) [illegible] این [illegible] دولت [illegible] قدم [illegible] نهاده

(۲) در [بعضی نسخه] [illegible] (۳) نسخه [د] [illegible] (۴) نسخه [ل] قندهاری (۵) در
[چند نسخه] حسین خان [illegible] و یوسف (۶) نسخه (ب) [illegible]

فرصت جوی گشت - و از سوانح آنکه چند روزست ازین گذشته بود که جنید قابو دانسته
در نزهت‌آبادِ صوبهٔ بهار گردِ شورش انگیخت - اُمرای آندیار در شهرِ پتنه فراهم آمده بچاره‌گری
نشستند - و به مظفّرخان مراسلاتِ یکتادلی فرستاده استمداد نمودند - و او اعتضاد بر اقبالِ روزافزون
شاهنشاهی نموده متوجّه شد - ازآنجا (که ثبات پائی و خدمت‌گزینی و عقیدت‌مندی را آثارِ
بدیع باشد) پیش از وصول بمقصد منشورِ مقدّس رسید - و پایهٔ اعتبارِ او افزایش گرفت - از مطاوی
عاطفت روشن شد که بزبانِ خموشی حقیقتِ نیکوخدمتیِ او بر پیشگاهِ ضمیرِ خلافت پرتو
انداخته است - سرکارِ حاجی‌پور (که در تیولِ محمّدقلی‌خان برلاس مقرّر بود) باو مکرمت فرمودند
ازین نویدِ کام‌افزا گلچینِ بوستانِ اخلاص شد - و نهالِ همّت ببالش درآمد - دل‌را گشایش روی‌داد
و عزیمت را بال گشود - و خاطر کارافزای گشت - و با حوصلهٔ فراخ بأمرا پیوست - و در استیصالِ
بدنهادانِ فتنه انگیز پای‌جلادت افشرد - و آبِ پن‌پن را پل بسته عبور کرد *

درین‌اثنا مستعجلانِ خانخانان رسیدند که در پیکارِ جنید شتاب‌زدگی بکار نبرند که قرارداد
خاطر آنست که درین نزدیکی بآن‌دیار رسیده شود - اُمرا فسخِ عزیمت نموده توقّف گزیدند
هرچند مظفّرخان داستانِ موعظت و کارستانِ معاملات به تنقیحِ عبارت تفصیل داد سودمند نیامد
خاطرش از بودن و برگشتن غبارآلودِ تردّد شد - و کارطلبیِ او دران پایه بود که تنها به پیکارِ جنید
همّت بندد که شورشِ حاجی‌پور بلند آوازه گشت - ناگزیر بآنصوب عنانِ عزیمت(۲) منصرف داشت
و مفصّلِ(۳) این‌مجمل آنکه تاج‌خان پنوار و فتح‌خان موسی‌زئی و شهبازخان عربی و سلیمان پنوار
و تهان‌رای آمده میرمحمود(۴) شوکتی را (که از جانبِ مظفّرخان در حاجی‌پور بود) از هم گذرانید
و تا صد کس بخوابستانِ نیستی غنودند - ناگزیر دست از کارِ جنید باز داشته (با خداداد برلاس
و عرب و خواجه شمس‌الدّین و قلیلی از مجاهدانِ خدمت دوست) بصوبِ حاجی‌پور روی آورد
و باوجودِ کثرتِ مخالف باعتضادِ دولتِ(۵) ابدقرین همّت در پیکار بست - چون رو برو گذشتن
متعذّر بود از آبِ گنگ عبور نموده بقصبهٔ سوانه(۶) آمد - درمیانِ او و حاجی‌پور دریای گندک طغیان
داشت - افغانان از افزونیِ جمعیّتِ خود و کمیِ لشکرِ منصور مغرور بودند - ازآنجا (که همّت کلیدِ
مقصود با خود دارد - و اقبال با عزائمِ درست همدوش) اسبابِ فیروزمندی روی در انتظام آورد
نخستین اُدی‌کرن زمیندارِ جیتارن(۷) درسلکِ یکجهتان درآمد - و درین‌هنگام (که آن‌طرف هجومِ اوباش
بود - و ازین جانب مبارزانِ خدمت‌گزین آهنگِ گذشتن داشتند - و بظاهر حصولِ این‌امنیّت

---

(۲) نسخهٔ [ب ی ل] نصرت (۳) در [بعضی نسخه] و مجمل این مفصل (۴) نسخهٔ [ل] محمد
(۵) نسخهٔ [ل] دولت روز افزون ا دقرین (۶) در [چند نسخه] سوانح (۷) نسخهٔ [ا] چنپارن *

دشوار می‌نمود) زمیندارِ مذکور رهنمای منزلگاهِ نصرت شد که درگشایشِ کار و برآمدِ مقصود چنین بخاطر میرسد که بالا رویهٔ این‌دریا گروهے از خویشاوندانِ من توطّن دارند - و کشتیهای استوار آنجا بهم میرسد - مناسبِ دولت آنکه لشکرِ فیروزي بهمین دستور در برابرِ غنیم جلوهٔ اقبال کند و ترانهٔ خوشدلي سراید - و برخے از تیز روانِ عرصهٔ جلادت نامزد شوند - تا این‌گروه را شباشب از آب بگذرانم - و هرگاه این‌مبارزانِ همّت‌مند نزدیک رسند فوجے آراسته روبروی‌غنیم جنگ‌کنان عبره نماید در هنگامِ زد و خورد و صیتِ آی‌آی آن تیز دستانِ معرکهٔ شهامت سنگِ تفرقه درجمعیّت آبادِ مخالف خواهند انداخت - بنا برین‌گزیده تدبیر سه صد سره مردِ جنگیي بسرکردگیِ قاسم‌علي سیستاني و عرب بهادر رهنوردِ بادیهٔ سعادت گشتند - و قایمدانِ جلد شناور مقرّر شدند - که پی درپی خبرِ گذشتن و نزدیک رسیدنِ آن‌دلاورانِ نامور رسانند - و (چون جهان بضیای نیّرِاکبر و نورِ اعظم روشني پذیرفت - و آگهیي شد که آن جوقِ بهادران از آب گذشته نزدیکیي گرای اند) مظفّرخان کشتیها را پُر از جوانانِ نبرد آزمای حقیقت اندوز بسرکردگیِ خواجه شمس‌الدّین و خدا داد برلاس برابرِ غنیم روانه گردانید - افغانانِ غنوده بخت به بندرق و تیر درآمده شور افزای شدند - دربن‌اثنا آوازِ کوس و کورانهٔ آن فوجِ نصرت اعتصام سامعه‌کوبِ مخالف گشت - ناگزیر کار دل بتاراج داده رو بگریز نهاد - جمعے کثیر غبارآلودِ شورستانِ نیستیي شدند - و حاجيي‌پور مستخلص شد - و غنائمِ فراوان بدستِ مجاهدانِ دولت افتاد - اهلِ پتّنه (که از بد گوهري تماشائي بوده دست از معاونت کوتاه داشته بودند) خجلت‌زده آمدند - این‌گروه (اگر برحسنِ جهان‌آرای اقبالِ شاهنشاهي نظر کرده یا بهرهٔ از معامله داني داشتے - یا ریزهٔ[(۲)] چینیِ بزمِ نمک‌شناسان نمودے) در کارِ ولیي نعمت خلاف گرای نشدے - و درچندین اندوهِ خجالت نبودے •

و از سوانحِ عبرت‌افزای آنکه (چون به‌نیروی دولتِ ابدیي‌تائید فتحِ حاجيي‌پور روی‌داد - و پایهٔ حالِ مظفّرخان بلندیي‌گرفت) خبرگذارانِ راستيي‌منش چنان نمودند که آن طرفِ نهرِ مدهه‌گندک فتح‌خان موسی‌زئیي و جلال‌خان عربیي و سلیم‌خان برمیه و ستریي و چتّریي[(۳)] و بسیارے از افغانانِ نخوتمند فراهم‌آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفرخان از دور بینیي و کارطلبیي بعزیمتِ دفعِ این‌گروه روانه گشت - چون حوالیِ آن رود معسکرِ اقبال شد با تنے چند از خواصِ بشناسائیِ حقیقتِ دریا و جای‌گذر برآمد - تا بچشمِ ژرف‌نگاه خود مشخّص گرداند - اگرچه عرضِ آن‌نهر کمتر از گزانداز بود امّا عمق بسیار داشت - در تشخیصِ گذرگاه از آنطرف قریبِ دویست سوار بنظر درآمد خواجه شمس‌الدّین و عربِ بهادر و طایفهٔ از دلیرانِ کارشناس را اشارت کرد که دورتر از آب

(۲) نسخهٔ [ی] ریزه چین بزمِ نمک‌شناسان بودے (۳) نسخهٔ [ا] خیدري - و نسخهٔ [ز] چروي •

عبرت نمونه این غنات اندوزان خود سر را سزا دهند - این تیزدستان روی بخدمت آوردند - مخالفان ازین اندیشه آگهي یافته در طلب کمک شدند - و چون این فوج نمودار شد عنان تاب گشته بیورتِ خود معاودت نمودند - مظفّرخان بشتاب زدگي از آب گذشته بآن فوج ملحق شد و همگي اندیشه آنکه در زیر بارِ منّتِ خدمت فروشان نباشد - و متانِ آن غنیم (که برگشته میرفت) از رسیدن کمک روی بجنگ آورد! - از کثرتِ مخالف و قلّتِ مبارزانِ ناموس دوست و نا مساعدی بخت و بے یاوری همّت سپاهیانِ این فوج[۲] بے زد و خوردِ شایسته پراگنده شدند بسیارے از سراسیمگي خود را در آب زده بگردابِ فنا درماندند - مظفّرخان نزدیک بود که خود را دران موج خیز اندازد - خواجه شمس الدّین عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد - و یکے از تیزروانِ حقیقت‌مند را باردو فرستاد - که شاید بهادرانِ کارطلب خود را توانند رسانید - و غنیم دل در تعاقب بسته هجوم آورد - حاجي پهلوان و خواجه شمس الدّین و عرب و برخے ازین همراهان (که قریبِ پنجاه کس بودند) برگشته برگشته کمانداري میکردند - و در تعجیلِ غنیم فتور مي انداختند چنانچه روز سر بدامن کشید - و کار بر مظفّرخان تنگتر شد - درین هنگام اقبالِ شاهنشاهي لمعهٔ ظهور داد - و فیروزمندي روی آورد *

و تفصیلِ این تائیدِ ایزدي آنکه در اردو خبرِ کشته شدنِ مظفّرخان شهرت داشت - و هریکے در مقامِ شتافتن بناحیتے بود که آن فرستاده رسید - دل از پراگندگي باز داشته در چارهٔ کار شدند خداداد برلاس و مهرعلي و برخے از دلاورانِ نبرد دوست قریبِ سه صد کس از روی پُردلي و تیزدستي دریا نوردیده رو براه نهادند - و همان قاصد مژدهٔ رسیدنِ این جوقِ ظفرطراز رسانید - استشمامِ روائحِ کامروائي نموده عنان کشیدند - و گردِ آویزش برانگیختند * بیت *

چنین تا بشب رزم و پیکار بود * نبُد دست کز زخم بے کار بود

زمانه تو گفتي برآمد همي * بهم کوه و دشت اندرآمد همي

درین آشوبِ جانفشاني و جانستاني (که غنیم را با وجودِ نصرت از افزونیِ حرارت آوردِ جیبه و بسیاری تردّد طاقت طاق شده بود) صیتِ کوسِ اقبالِ آن فوجِ نصرت‌اعتصام یکبارگي دلربای آمد و بهمعنانی بختِ بد درهمان شبِ ادبار رو بگریز نهادند - و بتائیداتِ سماوي نسائمِ فیروزمندي برگلشنِ آمالِ اولیای دولت وزید - و چنین فتح پس از چنان شکست روی‌داد - و فرّخي بعد از شدّت سرمهٔ دیده‌وري کشید - جانِ تازه و حیاتِ شایسته و غنیمتِ فراوان و شادیِ سترگ میسّر شد *

و از سوانحِ هدایت بخش آنکه شیخ جمال پرسروری از مبارزانِ نفسِ امّاره بود - دران

---

(۲) نسخهٔ [ل] این طایفه پس از زد و خورد شایسته *

[illegible]

بنظر در آید - رای برآن قرار گرفت که شبها برخی از تیزدستان عرصهٔ سیادت در پیشگاه مجمر زمین را خندق زنند - و از خاکهای آن بناهٔ سازند - تا سپاه نصرت را زمانی تسویهٔ صفوف بدست آید هیچکدام درین خدمت به گشادهٔ پیشانیی دل نمی‌نهاد - خواجه شمس‌الدین خافی (چون حال ترکان را چنین مذبذب یافت - و سرکردهٔ لشکر را سراسیمه دید) از روی بیرونیی و شگفتگیی انجام این خدمت را بر ذمّهٔ اخلاص گزین خویش گرفت - و در اندک زمانی به پایان رسانید - افغانان از گریزت و خدیعت دایره را خالی ساخته بگرنجی[۲] شدند - باین خیال که چون جنود اقبال بگذرد غنیم را گریخته اندیشیده بتاراج آن پردازد - شاید درین هنگام غفلت دست بردی توان نمود مظفرخان مراسم حزم را منظور داشته جمعی کثیر از سپاهی و اردو بازاریی را تعین نمود تا درین حال (که آن تیره رایان مُدبر فریب آرایند) در انصرام این امنیّت کوشش رود - افغانان از حقیقت کار آگهیی یافته دست از حیلت باز داشتند - و (چون لشکر انبوه بر سر این گذشتها هجوم آورد) پیادها دل بای دادهٔ فرار نمودند - و از بیدلی این گروه ضعیف خاطر طایفهٔ از سواران جنگ[۳] دوست را نیز پای همّت بلغزید - و از صدمات گریزندها پُل شکست - هزیمتیان خود را بآب زدند - قریب سه صد کس از سوار و پیادهٔ در موج خیز دریا فروشدند - و خواجه شمس‌الدین و خداداد برلاس و چندی از مبارزان ناموس جوی دران هنگام به تیراندازیی اشتغال نمودهٔ در مرتبه غنیم را بر داشتند - و بار سیوم (که کار خدمت گزینان باضطراب انجامیدهٔ بود) تیری باسپ حسین‌خان سرکردهٔ فوج مخالف رسید - و بر زمین آمد - تفرقه دران جمعیّت افتاد - و باین شیرمردان آسیبی نرسید - و بعد از تکاپوی بسیار بسعی چابک دستان کار شناس باز جسر عالیی باتمام پیوست اولیای اقبال بشکوه تمامتر از آب عبور کردند - افغانان بپالغزی همّت گریخته خود را به قلب‌گاه تاج خان رسانیدند - و مظفّرخان بهمعنانی دولت تعاقب این ادبار گزینان فتنه افزای نمود و چون لشکر منصور نزدیک شد مُنهیان راست گوی آگهیی دادند که اکثر اعیان این فرقهٔ گمراه درین نزدیکیی جای خندق مُلاحظه میکنند - و در خیال ندارند که فوج ظفر موج باین زودیی چندین مسافت دور را پی سپر اقدام همّت توانند کرد - مظفّرخان خداداد برلاس و برخی از مجاهدان را بحراست اُردو گذاشته عزیمت گرفتاری آن نخوت‌مندان بدکیش نمود - و ناگهانیی برسر آن گروه استیلا یافت - و باندک آویزش نسیم تائید ایزدیی وزید - و مخالف گریختن را غنیمت دانست و بسیاری ازان گروه بدنهاد بکو نیستیی فروشدند - ازانجمله سر تاج خان پنوار را نادانسته حاجیی‌خان پهلوان بریده آورد - و جمال‌خان غلزیی (که از دلاوران نامور بود) زندهٔ بدست آمد

---

(۲) در [چند نسخه] برغلجیی شدند (۳) نسخهٔ [ي] جنگ‌جوی را ٭

روی آورد[۲] - و سرگرم نیکو بندگي شد - و خدیو دوربین خدمتهای او را پذیرفته اعتبار افزود - و حراست آن ملکِ وسیع از گذر چوسه تا گذهي بتدبیر و شجاعت او تفویض یافت - و حکم ثاني شد که سپاهِ آن صوبه از خرد تا بزرگ در صلاح‌دیدِ او بوده کارافزای شوند - او از روی عقیدت و دانستگي پاسِ قوانینِ سلطنت و احکامِ خلافت نموده عدالت پیرای گشت ٭

و از سوانح نوازش فرمودنِ امرای گجرات است - خوی ستودهٔ شهریارِ آمانی لمعهٔ ظهور دارد که به نیروی توجّهاتِ ابداعي ناقصانِ بارگاهِ دین و دنیا را استعدادِ کمال مي‌بخشند - و مستعدّانِ صافي گوهر را بافزایشِ مدارجِ فرهنگ و افزونيِ مراتبِ اعتبار بپایهٔ والا میرسانند - و شرارهٔ باکسیرِ نظرِ عاطفت (از خاک زر و از گل دُر برآورده) رنگ‌آمیزیِ بزمِ صورت و معني را بر دوشِ فطرت لازم دارند - خاصه گروهے را[۳] (که شایستگیِ کردارشان آیینهٔ مکامِن دلها ست) در اندک فرصتے چهرهٔ گشای پرده نشینانِ دروني شده جمال مي‌آرایند - و حسن مي‌بخشند - و بتازگي مصداقِ این داستانِ اقبال اعتبارافزودنِ اعیانِ گجرات است ٭

چون در یورشِ[۴] نخستینِ راياتِ اقبال سایهٔ معدلت بران دیار انداخت این گروه بتقارزیِ سعادت جبهه‌سای نیاز گشتند - لیکن از واژونیِ بخت و بدگوهریِ ذات (چون التجا از صمیمِ دل نبود - و باطن با ظاهر تطابق و تعاضد نداشت) از کم‌بیني و کوته اندیشي جمعے فرار اختیار کردند و برخے در مقامِ گریز بودند - خدیوِ عالم از وفورِ مهرباني و فرطِ قدرشناسي نظر بر حالِ عمومِ خلائق و خصوصِ تربیتِ آن تیره خردان شایستهٔ نیستي را چندگاه از تصرّف باز داشتند - دربن سالِ همایون اورنگ نشینِ معدلت آثار (پشیماني از ناصیهٔ حالِ آن طایفه دریافته) نظرِ خاص انداختند اعتمادخان را (که بعقلِ معاش و وفورِ تمکین و فرطِ صلاح امتیاز داشت) بمزیدِ عاطفت اختصاص فرموده ریاستِ دربارِ مشکویِ اقدس باو تفویض فرمودند - که [آنچه دربن بارگاهِ سترگ (که نمونهٔ مشاغلِ عالمِ بالا ست) از نقیر و قطمیر فیصل یابد - خصوصًا معاملهٔ جوهر و مرصّع آلات] بدیده‌وري و دوربیني و راست‌اندیشیِ او قرار گیرد - و آلغ‌خان‌حبشي را نواخته به نیلِ مناسب سرفراز گردانیدند و ملک[۵] اشرف بحکومتِ شهرِ تهانیسر اختصاص یافت - و وجیه‌الملک را بسربراهيِ بعضے خالصاتِ گجرات فرستادند ٭

و از سوانح آنکه صادق خان بسجدهٔ عتبهٔ قدسي جلا افزای ناصیهٔ عبودیت شد - و عاطفتِ شاهنشاهي پوزشِ لغزشِ او پذیرفته محفوفِ الطاف گردانید - در یورشِ بلادِ شرقي خدیوِ عالم او را

---

(۲) نسخهٔ [ز] روزي آورد (۳) نسخهٔ [ل] شایسته گروهے را (۴) نسخهٔ [ب] دریورش آن ناحیه نخستین (۵) در [چند نسخه] ملک اشرق - و در [بعضے] ملک الشرق ٭

بپاداشِ بدخدمتی بدشتِ غربت فرستادند - تا بیادافراهِ آن بهوش گراید - و در کارِ پادشاهان (خُرد را از بزرگ جدا نساختند) بهمگی فطرت و تمامی همّت فرمان پذیر گردد - اگرچه بظاهر چنان حکمِ مقدّس نفاذ یافته بود (که دران صحرای طلب درجست و جوی فیلِ گزیده کام فراخ زند اگر بدلِ آن بے بدل نتواند شد در سرانجام جرمانه بکار آید) امّا در معنی او را بصوبِ دبستانِ عقیدت آموزی و خدمت شناسی گسیل کردند - تا غبارِ غرورِ کاردانی و نخوتِ معامله شناسی از پیشِ بصر و بصیرتِ او دور گردد - و شواره از روی دانش و بینش نیازمندی گزیند - او درین هنگام نشیب و فرازِ روزگار را پیموده روی ارادت بدرگاهِ مقدّس آورد - و بسجدهٔ ندامت زنگ زدای جوهرِ اخلاص شد و صد فیل برسمِ جرمانه گذرانید - (چون آثارِ راستی از پیشانیِ او تابش داشت - و نشانهای درستی از دیباچهٔ حالِ او پدید بود) به بخشش و بخشایش بلندی گرای آمد - که کوشش کرد که نیابت و که خاطر را پاک ساخت که کام دل بر نگرفت - در فیض کشوده و صلای عام در داده اند •

و از سوانحِ کفرانِ نعمتِ حسین خان و بکیفرِ آن رسیدن است - هرگرا روزِ ادبار و زمانِ نکبت پیش آید نخستین عقلِ او را تیره گردانند - و اندیشهٔ او تباه شود - سرِ خود را در زبانِ اندیشه و از کردارِ شایسته دور ماند - و از شاهراهِ سعادت بر کناره رود •　　• بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همه آن کند کش نیاید بکار

و بذارکی متصدّی این حال شورشِ این سادہ لوح است - او پیشتر با بیرام خان می‌برد - ازان بار (که در سلکِ ملازمانِ بارگاهِ مقدّس درآمد) ازانجا (که دریای عاطفت در موج خیز است - و بازارِ قدردانی گرم) تیول او را بشجاعت خریده و خدمت گزینیِ او را باخلاصمندی گرفته مصروفِ انواعِ عنایات می‌ساختند - و با آنکه سرانجامِ انتظامِ کثرت نمی‌دانست - بامّیدِ شناسائی پایهٔ والای امارت می‌بخشیدند - دران هنگام (که راباتِ همایون عزیمتِ دیارِ شرقی فرمود) او را روزِ ادبار ازان خدمت متقاعد ساخت - و چون روی خجالت بدرگاهِ والا آورد خدیوِ جهان بپاداشِ آن تقصیر از سعادتِ کورنش باز داشتند - هنگام آن بود که در مراتبِ صورت و مدارجِ معنی به نیروی[2] خدمت همّت افزای گردد - از افزونیِ سودا و وارونیِ بخت سررشتهٔ حساب گسیخت - و از وفورِ خواهشِ متاعِ دنیا[3] و اسبابِ دولت را بتاراج داده راهِ تجرّد پیش گرفت و شهریارِ خرده دان با دید چنین بیدانشی بر حالِ او بخشرده دراز... فرمودند - و جاگیرِ او را مسلّم داشته بسرانجامِ داغ رخصت دادند - چون از بساطِ قرب دورتر شد از تیرگیِ رای و آشفتگیِ عقل در تاخت و تاراجِ آن نواحی دستِ جرأت بر گشاد - و از فنونِ جنون یا از شعبِ گریزت گفتی

(۲) نسخهٔ [ای] به نیروی همت خدمت افزای گردد (۳) در [بعضی نسخه] دین •

که همگی همّت درین تکاپوی تحصیلِ اسبابِ داغ است - و غارت کنان بصوبِ بسنت پور (که از سرکارِ کماؤن است) شتافت - که صیتِ معادن و معموریِ آن ملک در جوهرِ هوشمندیِ او اختلال انداخته بود - ازآنجا [که کارسازانِ جهانِ آفرینش چنین بردوشِ همّت منشِ لزوم آراسته اند (که بدکاران و بداندیشانِ این بارگاهِ خلافت را تکاپویِ سخت در سزا یافتن بخشند) تا بوسیلهٔ خود بپاداَفراه رسند] این مدهوشِ ادبار در نکال و هلاکِ خود شتاب آورد - و از گسیختگیِ سررشتهٔ تدبیر دران سرزمین جنگ بےتزک کرده شکست یافت - و به تیر و بندوق زخمی شد و پیشتر ازانکه حقیقتِ حال بسمعِ همایون رسد بمنزلِ مکافات گرفتار آمد - و چون شورشِ او بمسامعِ اقبال رسید صادق‌خان را با بعضے از ساداتِ بارهه و امروهه و طایفهٔ دیگر از مُبارزان فرستادند (اگرچه بواسطهٔ زخمِ کاری از بدمستی و تخیّلاتِ باطل قدرے بهوش‌آمده خمار آلود بود) لیکن از هیبتِ سطوتِ فوجِ نصرت‌اعتصام هشیارتر گشت - و اوباشِ بدگوهر از گردِ او پراگنده شدند و بسعیِ هوا خواهان مصلحت چنان دید که کشتی‌سوار شده خود را پیشِ منعم‌خان خانخانان رساند شاید که بوسیلهٔ آن سپه‌سالار جرائمِ او بطیلسانِ مسامحت پوشیده آید - از حدودِ گذهه مکتیسر بکشتی درآمده روی در سرعت داشت - تیزدستانِ عرصهٔ آگاهی در حدودِ قصبهٔ مارهره[۲] رسیده بدست آوردند - و باشارتِ والای گیهان‌خدیو بدارالخلافهٔ آگره در منازلِ او گذاشته باستلامِ آستانِ مقدّس شتافتند - و در اندک فرصت بهمان زخمِ جانکاه روی در نقابِ اختفا آورد - و همانا که خاطرِ غیب‌دانِ شاهنشاهی برحالِ او آگاهی داشت - از آزرمِ ذاتی و عاطفتِ فطری نخواستند که او را در سفرِ آخرین خجلت‌زده بینند *

و از سوانحِ آنکه حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدّین فرزندانِ مولانا عبدالرّزاق گیلانی (که در[۳] حکمتِ نظر و طالعِ بینشِ فراوان سرمهٔ دیده‌وریِ او بود) در اواسطِ امردادماهِ الٰهی ناصیه افروزِ عقیدت گشتند - و بعواطفِ روز افزون سربلندی گرفتند - (چون گیلان بدستِ فرمان روای ایران درآمد و خان احمد والیِ آنجا از معامله نشناسی بزندان افتاد) مولانا عبدالرّزاق از حقیقت‌اندوزی و راست‌کیشی در[۴] شکنجهٔ بند قالب تهی‌کرد - این‌جوانانِ سعادت‌منش باین درگاهِ والا پناه آوردند و جوهرِ دانش و بخت‌مندیِ ایشان بتوجّهاتِ قدسی افزایش یافت - (اگرچه هر سه برادر در کمالاتِ رسمی از ممتازانِ زمان بودند) امّا حکیم ابوالفتح را شناسائیِ نبضِ زمانه و دریافتِ روزگار و خواندنِ سوادِ پیشانی و بسا از صفاتِ آدمیّت غازهٔ چهرهٔ هوشمندی بود *

---

(۲) در [چند نسخه] بارهره (۳) نسخهٔ [ل] که در حکمت نظر دنباله بینش فراوان (۴) نسخهٔ [ی] در شکنجهٔ عقیدت *

[illegible]

که شکي همت دربن نتابوی تحصیل اس
[۱۴۶] (سال بیستم)
(که از سرکار کمانِ است) شتافت .
اختلال انداخته بود - ازانجا . وردند - و ازانجا (که خاطرِ دوربین بن بیشواس را بسعادت ...
آراسته اند (که بدکاران وبارا خلافت بواسطهٔ عفوِ دربن شورِ دراز خود رسد) استدعای ...
تا بوسیلهٔ خود بباد ... حق پ... فرمودند - و بدوا ... ن بری حکمِ مقدس بنفي حن...
سررشتهٔ تدبید ... ان و عبد الرح ... این مدعو ... و برخے از دیدنِ بزم ... امرای ... همت گزینِ بارگاهِ اقبال عمرهٔ شدند
و ... فرمانِ والا شد که ... جنگ ... والا شکوه و اعیانِ شهرستِ زمین و مستحفظانِ ثغور و پاسبانانِ حدود
و رود بانان و امیر ... حال ... در لوازمِ نیکو بندگي بتقدیم رسانند[۲] •

و از سوانح فرستادنِ حاجي حبیب‌الله کاشي ست به بندرِ گوده - دربن هنگام (که ولایتِ گجرات داخلِ مسالکِ محروسه شد - و اکثر بنادرِ آن ناحیت بحورا تصرّف در آمد - و حکّامِ بنادرِ فرنگ سلسله‌جنبانِ نیاز و نیایش گشتند) بسا از بدائع و نوادرِ هنرمندانِ کارپردازِ آن‌دیار خاطرنشانِ همایون شد بنابران حاجي را (که در بارگاهِ حضور بکارداني و راست‌اندیشي و درست بیني از بندگانِ شایسته بود) تعین فرمودند - تا مبلغي گرانمند و گزیدهٔ متاعِ هندوستان را بگوده برده غرائب و عجائبِ آن دیار را برای نزهتِ خواطر باین‌حدود آورد - و بسیارے از دیده‌ورانِ هنرپیشه را (که برسائی فهم و شناسائی کار شوق را با جد هم‌آغوش داشتند) همراه ساختند تا همچنانکه مصنوعاتِ غریبهٔ آن بلاد را نقل انند صنائع بدیعهٔ آن مرز را نیز تحویل شود •

و از سوانح تعین‌فرمودنِ هفت چوکي ست - (اگرچه همیشه ملازمانِ عتبهٔ اقبال کیشک داشتے و پیوسته لوازمِ خدمت بتقدیم رسانیدے - و همواره منتظرِ فرمانِ مقدّس بوده دوامِ حضور را عباداتِ ایزدي شمردے) لیکن ضابطه[۳] طرازِ تنقیح نداشت - آنان (که نطاقِ عقیدت برمیانِ دل بسته از سود و زیان پاکدامن زیستے) و آنجماعهٔ کارافزای سوداگرِ طبیعت (که سود را در سودای خدمت دانستے) بے تعینِ وقت جمیعِ ازمنه را هنگامِ برآمدِ مقصود شناختے - و تلاشِ دوامِ حضور کردے امّا غیرِ این دوگروه از تبه‌رائي و خودبیني و کسالتِ طبیعت نفع را در ضرر اندیشیده بتخیّلاتِ واهي و تسویلاتِ باطل دلنشینِ خدمت نشدے - و راهِ کاهلي سپرده ذخیرهٔ نکالِ ابدي سرانجام دادے دربن هنگام (که عنفوانِ ابتسامِ بهارِ دولت است) بر پیشگاهِ خاطرِ اقدس آئینِ هفت چوکي پرتو انداخت - جمیعِ بندگانِ درگاه را (که در بارگاهِ خلافت سعادتِ بار داشتند) هفت بخش ساخته هرقسمے را بکیشکِ یک شبارروزي مقرّر گردانیده یکے از بزرگانِ دولت را سالارِ آن طبقه ساختند تا برجمیعِ مهمّاتِ آنروز آگاهي یافته ناظمِ اشتاتِ معاملات باشد - و همچنان یکے از طرز دانانِ بساطِ قرب را بمنصبِ میرعرضي اختصاص بخشیدند - که عرائض و ملتمساتِ جهانیان را

(۲) نسخهٔ [ی] رسانند و بسلامت بگذرانند (۳) در[بعض نسخه] ضابطهٔ طریقه تنقیح نداشت •

بے ملاحظهٔ اغراضِ نفسانی در هنگامِ نیتک خود بموقفِ عرض رساند - و عالمیان را از محنتِ انتظار و سرگردانیِ گوناگون خلاص کند - آرین عاطفتِ کُبری طبقاتِ انام بکامِ خویش رسیدند و مقاصدِ خلائق (که از شکوهِ سلطنت ناگفته ماندے) بعرض رسیدن گرفت - پایهٔ اصحابِ عقیدت ارتفاع[۲] یافت - بازارِ معامله دانان رونق پذیرفت - اهلِ خدمت را روزِ عیار پدیدآمد - کاهل‌منشان را بدولت‌آبادِ جد هدایت شد - و نادانانِ بیوقت‌گوی هرزه درای از تباه‌کاری برآمدند - بارگاهِ سلطنت را طراوتِ خاص روی داد - و هنگامهٔ تعلّق گرمی‌گرفت *

و از سوانحِ هبوطِ اخترِ بخت‌مندیِ میرزا کوکه است - ازانجا (که فرطِ عاطفتِ پادشاهی او را ازحضیضِ خسی باوجِ‌کسی برآورده بود - و بدوام خدمت رموزدانِ بزمِ تقدّس و مزاج‌شناسِ روزگار گشته) از گجرات باسپان[۳] طلب فرمودند - تا از پیش قدمانِ رونق افزائیِ معاملهٔ داغ گردد و نیز چون بتحقیق پیوسته بود (که میرزا سلیمان احرامِ سجدهٔ عتبهٔ والا بسته‌است) او نیز دران‌بزمِ دلگشا شمعِ بینش را نور افزاید - روزِ اشتاد بیست و ششمِ مهر ماهِ الٰهی ناصیه سای آستانِ جلال آمد و مشمولِ عواطفِ بیکران گشت - و ازانجا (که جوششِ اعتبارِ پادشاهان را هرحوصله برنتابد) او از بادهٔ کامیابی و دور بودن از بساطِ عزّت و هجومِ خوش‌آمدگویان پالغزِ مسلکِ هوشمندی گشت - نخستین در معاملهٔ داغ (که طرازِ نظامِ عالمیان و طرزِ رهنمائیِ سداد گزینی ست) سخنان درمیان‌آورد - که سوداگر مشربانِ معامله فهم چنان نسرایند - تا بمخلصانِ صافی گوهر چه رسد - و شهریارِ مهرگزین (ازانجا که او را چون فرزندانِ رضا جوی تربیت فرمودے) ناشنوده گرفتے - و چون نصائحِ بختمندی سودمند نیامد از فرطِ دوستداری (که مبادا در بلای‌ناگزیر افتد که چارهٔ نه پذیرد - و سرمایهٔ بیراهیِ گروهے دیگر شود) آئینِ سلطنت را با دینِ‌فتوّت قرین ساخته او را چندگاه از غرفهٔ امارت فرود آوردند - و از شرفِ اختلاط بازداشته درباغِ خودش جای دادند که در همان سرای بهجت بوده با مال و منال و اغروقِ خود بنشیند - و عبرت از روزگار برگیرد و قدرِ عاطفت و تربیت شناسد - و از سوانحِ آنکه چندے از نافهمیدگی و تقلیدگزینی از چنین باده‌آشامی به بیهوشی گرائیدند - مرحمتِ پادشاهی چاره‌گر آمد *

چون قانونِ داغ رواج پذیرفت دکانچهٔ تزویر را کساد پدید آمد - اهلِ جد را زمانِ خدمت بدست افتاد - و کسل‌گزینان را هنگامِ‌ادبار رسید - آنان (که سپاهی داشتند - و از دیانت‌مندی و ناموس‌دوستی از مالِ خود سربراهیِ حقّ نوکر کردندے[۴]) زمانِ ظهورِ جوهرِ فطرت و وقتِ بهورِ راستیِ این گروه قریب شد - و از روی دیده‌وری داغ کرده اسبابِ مزیدِ دولت برای خود

---

(۲) نسخهٔ [ز] سراسر ارتفاع یافت (۳) در[چند نسخه] باسپ بام (۴) در[اکثر نسخه] ظهور ٥

سرانجام دادند - و ناکسانی (که مال‌بندهٔ بوده بجای لشکر زر می‌اندوختند) حال‌شان تباه گشت
ازانجمله شجاعت خان و میرزا عبدالله و میر معزّالملک و قاسم خان کوه‌بر و درست محمّد
بابا دوست و محمّد امین صاحب توجیه را از بساط حضور محروم ساخته به بنگاله فرستادند
تا منعم خان خانخانان موافق جمعیّت هرکدام دران حدود جاگیر نماید - چه سجیّهٔ عالی و شیوهٔ
والا ست که بارباب جرائم چنین سلوک رود - و پردهٔ دریدهٔ این گروه را بطیلسان فتوّت پوشیده آید
(اگرچه صورت پرستان ظاهربین این‌را از قسم عنایت و آثار جمال شمرند) امّا درون‌شناسان معنی‌پرست
از بی التفاتیهای سترگ دانسته از سیاسات بزرگ قهری اعتبار کنند - چه اخلاص پیشهای
عقیدتمند را عذابی الیم‌تر از حرمان صوری (که ازراه قهر باشد) نشان نداده‌اند - [اگرچه دوربینان عرصهٔ
معنوی به نسبت طایفهٔ (که بپایهٔ والای اخلاص نرسیده اند) از قسم عاطفت انگارند] امّا در دید
اهل تحقیق (که خاصّ‌الخاص بزم دانائی اند) متیقّن باشد که آن گروه مرحوم[۲] گمراه را بطرز ایشان
گذاشتن در رنگ بیمار علاج پذیررا دارو نکرده بطبیعت سپردن از اعاظم فنون قهر است •

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه مقدس شاهنشاهي

از آغاز طلوع نیّر اقبال تا امروز (که عنفوان ظهور تباشیر دولت ابد پیوند است) نخلبندان
بوستان قضا و کارگذاران بارگاه تقدیر دوچیز را برهمّت والا طراز لزوم داده‌اند - نخستین صافی‌درونان
عقیدت‌گزین را در خور وقت از خلوت کدهٔ خمول بر آورده بجلوه‌گاه عیان آراسته مورد جلائل نعوت
سعادت میگردانند - یکی را افسر امارت بر سر می‌نهند - و دیگری را بتشریف کرامت اختصاص
میبخشند - برخی‌را نیروی زنگ زدائی خرد میدهند - و طایفهٔ را نورافزای گوهر شمشیر میسازند
دوم بدگوهران تیره دل را بگونیای تحقیق اندازه گرفته بکمتر توجّهی بل بی‌کوششی از اورنگ نشیمن
دولت بباد انزاه مشعلهٔ آگاهی می‌افروزند - جماعتی را بفنون خواری و شرمندگی آغشته مورد
انواع نکال ساخته به خراب آباد عدم میفرستند - و طبقهٔ را باقسام بیماریها سرزنش کرده بصد گونه
دردمندی و جانکاهی شکیب ربا دل شکنند - بعضی را غبارآلود خاکستان آزرستان داشته
در نکوهیده ترین زندگانی مبتلا دارند - و بسیاری را سرگردان بادیهٔ ناکامی ساخته برای گذارش
سجدهٔ ندامت بدرگاه والا آورند - چنانچه درین شگرفنامه جابجا بدان اشارت رفته - و بتازگی
مرآت این مقصود سرگذشت میرزا سلیمان است - ازان باز (که حضرت فردوس‌مکانی او را
ایالت بدخشان عنایت فرموده بودند) پیوسته لوازم اطاعت و آداب نیکوخدمتی بجای می‌آورد

---

(۲) در [بعضی نسخه] مرجوم گمراه را •

و ازانجا (که کامروائیِ صورت و همنشینیِ بد و دوستیِ خوش‌آمد[۲] گویان چراغِ خرد را فرونشاند - و دیدهٔ مصلحت‌بین را رمدین سازد - راست‌گویانِ سعادت‌منش را پیشِ او قدرے نماند - و مدّاحانِ تهي‌دستِ بد درون را بازارگرمي پذیرد - نه صلاحِ خود دریابد - و نه دیگرے را قدرتِ گویائي بود و اگر هستي‌دشمنے از فرطِ خیرخواهي حرفِ حقیقت بر زبان آورد از ناشنوائي سر بگریبانِ اندوه کشد) لهذا (چون میرزا را در تنگنای کوهستانِ بدخشان آرزوهای مختصر برآمد) سررشتهٔ عبودیت از دست داد - و از تیرگیِ[۳] رای و واژونیِ بخت در عنفوانِ این دولتِ ابد قرین سرِ استکبار برافراشت و نامِ بزرگي بر خود نهاده عزیمتِ گرفتنِ کابل نمود - چنانچه مجملے گذارش یافته - (هرچند خدیوِ عالم بواسطهٔ پرده‌آرائي و نقاب گزیني متوجّهِ آن نشد - و اولیای دولت از افزونیِ مشاغلِ ملکِ وسیعِ هندوستان بآن نپرداختند) لیکن کار فرمایانِ ابداع در نیرنگیِ شکوهِ این‌دولت پا بر جا بوده او را در مدارجِ احوال و مراتبِ اوقات شربتِ ناکامي چشاندند - و برای اتمامِ پاداش و ظهورِ پایهٔ سترگِ عاطفتِ شاهنشاهي بدرگاهِ سلاطین مطاف ملتجي گردانیدند - ازانجا (که شادابیِ گلشنِ سخن‌سرائي در سر دارد) چندے ازان حوادث (که یکے بعدِ دیگرے از نهانخانهٔ تقدیر جلوهٔ عبرت داد) مي‌نگارد - نخستین آمدنِ خانم است - و غبارِ نفاق میانِ او و حرم بیگم بلند شدن - و تخمِ وحشت کاشتن دران سرزمین - حرم‌بیگم دخترِ سلطان ویس کولابي‌ست از گروهِ قبچاق - به تربیتِ سلطان‌محمود میرزا بلندي‌گرای آمد - و (چون این عفّت‌نهاد را بمیرزا سلیمان پیوند کردند) آثارِ رشد و کاردانی در سرانجامِ ملک و انتظامِ سپاهي بظهور آورد - و استیلای او بجائے رسید که میرزا سیاستهائے را (که خود از عهدهٔ آن نتوانستے بر آمد) باو حواله کردے - و خانم محترمه خانم نام دارد دخترِ شاه محمّد سلطان کاشغري - در حبالهٔ عقدِ میرزا کامران بود - از کابل عزیمتِ کاشغر کرد - در اثنای راه چون عبورِ او به بدخشان افتاد میرزا سلیمان را طبیعت در رنجش آورده در مقامِ خواستگاریِ او درآمد حرم‌بیگم کینِ او در دل گرفت - و بفنونِ اوستادي پیشدستي نموده او را بمیرزا ابراهیم پسرِ خود پیوندِ زناشوئي داد - ازین باز پیوسته بد اندیشي را در دل گرفتند[۴] - چنانچه نتائجِ آن برخے برسمِ اختصار نگاشته آمد ٭

و از وقائعے (که سلسلهٔ انتظامِ بدخشان از هم گسیخت) آنست که این‌گروه از بیدانشي دامنِ عفّتِ حرم‌بیگم را با حیدرعلي بیگ (که برادرِ دوستدار بود) گردآلودِ تهمت گردانیدند و فرطِ توجّه و مهربانیِ بیگم تیره رایانِ بدنهاد را برین ژاژخائي دلیر ساخت - و میرزا ابراهیم از مستیِ جواني بسخنِ بدگوئیِ هرزه درایانِ فتنه دوست آن بیگناه را از هم گذرانید - و در ندامت

---

(۲) در [بعضي نسخه] خوش‌آمد چراغ خرد را (۳) نسخهٔ [ل] تیره رائي (۴) نسخهٔ [ل] گرفت ٭

جاوید درماند - و همانا باعثِ خسارتِ بدخشیان استیلای بیگم بود - که از بےتدبیري و قدرنشناسي [راهِ مدارا (که اساسِ کارگاهِ تعلّق است) بیکبارگي گذاشته] زمان و مکان و محلّ و مقدارِ سیاست را منظور نداشتي - و چون غبارِ دروغ سازان فرو نشست بیگم کین را با تدبیر آمیخته در برانداختنِ اعیانِ ملک (که بدگویانِ شورش افزا بودند) همّت گماشت - و آن امورے (که سرمایهٔ خُسرانِ ساکنانِ آن‌مرز شد) نازلهٔ جانگاهِ میرزا ابراهیم است - چنانچه مجملے گذارش یافت از سنوحِ این قضیّهٔ دلکوب بیگم با جمیعِ بدخشیان (که دران‌لشکر بودند) کمرِ عداوت بربست و دشمنیِ خصوص[2] بعموم کشید - و با خانم زبانِ طعنه دراز کرد - و قدمِ او را شوم گرفت - و بارها در مکالماتِ رسمي و مطارحاتِ عرفي بطنز گفتي که تو رهگذري بودي - ترا بخیالِ نیکي برداشته تربیت کردیم - ندانستیم که خاصیت چنین داشتي - و امثالِ این‌مقدّمات (که کم دانشان سرایند) درمیان آوردے - و همگي خیال آنکه از سلوکِ چنین ستوه آمده بکاشغر رود - و میرزا شاهرخ را درکنارِ عاطفتِ خود تربیت نماید - خانم از اندیشهٔ جدائیِ شاهرخ میرزا از همه وا پرداخته طعنهای جان‌کاه را ناشنوده انگاشتے - و پیوسته درکمینِ انتقام عشرتِ تخیّلي نمودے - و از اسبابے (که سرمایهٔ تجدیدِ نفاقِ اهلِ بدخشان شد) آمدنِ چوچک خانم کوچِ عبدالرّشیدخان کاشغري‌ست با دو پسرِ خود صوفي‌سلطان و ابوسعید سلطان بجهتِ مراسمِ تعزیتِ میرزا ابراهیم - پس‌از تقدیمِ لوازمِ پرسش و رسومِ سوگواري حرم‌بیگم را از سیاه‌پوشي برآورد - و چون مجلس بانجام رسید از فرطِ اندوه و افزونیِ غم باز بلباسِ ماتم درآمد - چوچک‌خانم آزرده گشت - و دل در نکوهشِ حالِ او بست و بملاحظهٔ قرابتِ قریب دلنهادِ معاونتِ خانم شد - و بارها بزبان آورد که حرم بیگم را لایق آنست که سررشتهٔ توره را ازدست ندهد - و در مراسمِ احترامِ خانم دقیقهٔ فرو نگذارد و در نشستها پستي بطلبد ۞

و آنچه افروزندهٔ[3] آتشِ مخالفتِ[4] بدخشیان بتازگي شد آنست که میرنظمي اتالیقِ میرزا شاهرخ و جمعے کثیر از اعیانِ بدخشان و شیخ بابای والي (که از حرص اندوزي و حیله سازي لباسِ درویشي را زبانِ گدیهٔ خود ساخته بود) صوفي‌سلطان پسرِ چوچک[5] خانم کوچِ عبدالرّشید خان کاشغري را به بزرگي برداشته در تزویرجای درویشِ مذکور (که بزبانِ وقت خانقاه گویند) هم‌قسم شدند که نقشِ هستیِ حرم‌بیگم از دیباچهٔ روزگار سترده‌آید - و میرزا سلیمان را عزلت‌نشین کنجِ خمول گردانند - دربن‌اثنا یکے از محرمانِ هنگامهٔ شورش حقیقت را بمیرزا رسانید - همان زمان

---

(۲) در[چند نسخه] عموم بخصوص کشید - باخانم (۳) نسخهٔ [ز] افروزینهٔ (۴) نسخهٔ [ل] مخالفان بدخشان (۵) نسخهٔ [ز] جوجک خانم - و نسخهٔ [ل] کوچک خانم ۞

من ترا در گروهِ مخالف مانده از نادانی سرشت گزیدم - خدای بر من بخشود - و در اندک فرصتی با میرزا سلیمان و لشکرهای آن سرزمین روی مبارزت بصوبِ کولاب آورد - عبدالغفور بشرفِ بقاء بود و اسباب و اموالِ اندوختهٔ او بدست افتاد - و از بواعثِ پراکندگیِ بدخشان[2] آنست که (ملازمانِ میرزا سلیمان از کابلستان چون بتوجّهِ میرزاحکیم و سرانِ آندیار بستوه نداء بر آمدند - چنانچه ایمائے بران رفته) میرزا سلیمان بکابل آمد - و چون کار نساخته برگشت محمّدقلي شغالي و چندے را (که در خدمت مساهله نموده بودند) مقیّد گردانید - و برخي را بزدن و طایفهٔ را بسرزنش پیش آمد و حاجي تمن‌بیگ را از تغیرِ محمّدقلي ایالتِ قندوز داد - و قنغربای و یوسف‌قلي[3] و بیرکچیي خاکسار و سعیدبیگ پسرِ او و حاجي‌فخرگي و باقي‌بیگ و جمعے گریخته پیشِ حاجي‌تمن‌بیگ شتافتند و آن فرومایه بآن بدخدمتانِ ناسپاس همداستان‌گشت - و میرزا شاهرخ هفت‌ساله را باتّفاقِ خانم برگرفته گردِ نفاق انگیختند - و همگي اندیشهٔ این گروه آنکه ولایتِ میرزا ابراهیم بمیرزا شاهرخ بار گردد - و دکانے دیگر سرانجام یابد - و ملاذِ بدذاتان رونق گیرد - میرزا سلیمان فتنه اندوزیِ این شورش طلبان شنوده متوجّهِ نشاندنِ این غبار گشت - بدگوهرانِ شور افزا درِ قلعه را فراز کرده لوازمِ تحصّن بتقدیم رسانیدند - قریبِ چهل‌روز امتدادِ محاصره کشید - و از جد گزینیِ میرزا سلیمان و تکاپوی برخے از نیک‌اندیشان میرزا شاهرخ سعادتِ ملازمتِ میرزا دریافت - و تمامیِ آن گروهِ حق ناشناس گرفتار شدند - میرزا آن بدنهادانِ مگس‌طبیعت[4] را بند کرده به قراتگین روانه گردانید و از حیله‌مندي این بدکاران با ساکنانِ آن قلعه ساخته مهرعلي را (که ایالتِ آنجا داشت) بے‌ناموس کردند - و هنوز کسے را بکلانی نگرفته بودند که اعیانِ قراتگین بآن خود سرانِ تبه رای گفتند که نه در ما کسے شایانِ سرداري ست و نه درشما - از دو کار یکے ناگزیر است - یا میرزا شاهرخ را بدست آورید - تا در پیشِ او خدمت گزینیم - یا ازین دیار برآمده اندیشه بخود کنید - و کار بآن پایه رسید که این گروه را دستگیر سازند - ناچار آن شورش‌طلبان بعنوانِ درویشي بدبلخ شتافتند و حرم بیگم حاکمِ آنجا را تنسوقات فرستاده استدعای سزا دادن نمود - آن گروه بوسیلهٔ شیخ‌حسین خوارزمي نجات یافته بکابل آمدند - و از ناسازکاري و تذبذبِ رای حاجي‌تمن‌بیگ و چندے برگشته به‌بدخشان شتافتند - و سعید بدخشي و تنگري بردي قوش‌بیگي و حاجي‌بیگ و باقي‌بیگ و برخے دیگر بدرگاهِ جهان‌پناه روی التجا آوردند - و چون این شورش فرونشست محمّدقلي را اعتبار افزوده قندوز باو دادند - و شاه طیّب را (که بحرم‌بیگم قرابتِ قریب داشت) اتالیقِ میرزا ساختند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدخشیان (۳) در [بعضے نسخه] یوسف فخرگي و برکچی (۴) نسخهٔ [ب] طینت *

و از سوانحی (که مکافاتِ قدر نشناسي و ناسپاسيِ میرزا سلیمان تواند شد) آن بود که فتنه اندوزانِ خیره چشم بارِ دیگر میرزا شاهرخ را دست‌آویزِ شورش گردانیدند - و مجملِ این مفصّل آنست که فرمان‌روای برخی از ممالکِ توران عبداللّه‌خان بتسخیرِ حصار پرداخت حصاریان از میرزا سلیمان استمداد و استعانت نمودند - میرزا برای پاسِ مراسمِ خویشیِ تازه و ملاحظهٔ دوراندیشیِ پیش‌بینان (که مبادا آن‌ملک ازان طایفه مستخلص گردد - و نوبتِ پیکار باو رسد) عزیمت آن نمود که لشکرِ بدخشان را فراهم‌آورده متوجّه آنصوب شود - و در نظمِ مهمّاتِ ولایت و سرانجامِ لشکر اشتغال نمود - و ثغور و حدودِ خود را بمردمِ کاردانِ تعهّد گزین سپرد دربن‌اثنا از شوریشتي و بدنهادي محمّدقلي شغالي (که مدارِ معامله بود) در تعهّدِ مهمّات سخنانِ دور از حساب بر دیباچهٔ اعلان نهاد - و در چنین وقت (که اراده را پی باید کرد) خواهشهای‌گوناگون از بدگوهري (چنانچه رسمِ فرومایهای تهي‌مغز است) بظهور آورد - میرزا از دیدِ بدسرشتیِ او لختی در حیرت فرو شد - و زمانی ذکرِ ناهنجاریهای گذشتهٔ او را لطمهٔ سرزنش گردانید - و در همان‌مجلس معتمدان را بطلبِ حرم‌بیگم فرستاد - تا بادافراهِ آنرا بآن عصمت‌قباب حواله نماید - محمّدقلي را حال دیگرگون گشت - و از گریزت دردِ شکم بهانه ساخته از مجلس برآمد - و متوجّهِ قندوز شد - که در استحکامِ آن کوشیده فتنه‌افزای گردد - و خواجه‌بیگ برادرِ خردِ خود را به طالقان[۲] فرستاد که با خانم تجدیدِ عهودِ سابق نموده میرزا شاهرخ را بدست آورد و غبارِ وحشت و گردِ شورش انگیزد - آن فتنه افزای به ملّاعلي و مست‌علي (که در سرکارِ خانم مشار الیه بودند) سخن یکی ساخته اندیشهٔ تباه در سر گرفت - و خانم و میرزا شاهرخ (که بسنّ پانزده سالگي رسیده بود) به بهانهٔ گلگشت از شهرِ طالقان برآمدند - شاه طیّب ازین برآمدنِ ناگهاني در اندیشه شد - و بسرعت رسیده بدیدباني اشتغال نمود - و ملّاعلي و مست علي و جهانگیربیگ و محرم بیگ و پیرقلي و خاکي خانه‌زاد و چندی از بد سرشتان باستصوابِ خانم قرار دادند که شاه طیّب تنهاست - کارِ او را بانجام باید رسانید - امّا از سطوتِ حرم بیگم هیچ یکی را جرأت یاوري نکرد - و پس از گفت‌وگوی بسیار میرزا شاهرخ باغوای این[۳] گمراهان تیردوز کرد - و نام بردها بکارد از هم گذرانیدند - و میرزا از سادهٔ لوحي و مستیِ شباب به بد آموزیِ تیره رایان مصدرِ این‌کارِ ناستوده شد *

و چون خبرِ گریختنِ محمّد قلي بمیرزا رسید بسرعت روی به قندوز آورد - محمّد قلي فرصتِ استحکامِ قلعه نیافته راهِ گریز پیش‌گرفت - میرزا قندوز را بتصرّف در آورد - و (چون سانحهٔ

(۲) در [چند نسخه] تالقان - و در [بعضی جا] طایقان آمده (۳) نسخهٔ [ب] این جماعه •

شاه طیّب و شورشِ شاهرخ میرزا معلوم شد) متوجّهِ فرونشاندنِ این گردِ خلاف گشت - خانم
شمانِ زمان (که چنین بیراهی روبداد) میرزا شاهرخ را گرفته بصوبِ هندوکوه روان شد که (اگر ایمانی
رجوع آورد - و محمّد قلی ملحق گردد) به بدخشان معاودت نماید - و گرنه بدرگاهِ والا شتافته
ناصیه سای آستانِ جلال شود - چه خانم ارقدیم نسبتِ خدمت و عقیدت بحضرتِ شاهنشاهی
داشت - و بعاطفتِ خدیوِ عالم او را استظهارِ عظیم بود - چون بحوالیِ هندوکوه رسیدند ایماق
جوق جوق فراهم آمدند - و محمّد قلی نیز پیوست - میرزا شاهرخ مراجعت[۲] نموده باندک سعی
اندراب را بتصرّف درآورد - و ازانجا بجانبِ کهمرد روان شد - سبز تولکچی حاکمِ آنجا آمده دید
میرزا شاهرخ خانم را درین سرزمین گذاشته بغوری رفت - سلطان ابراهیم (که نسبتِ خویشی
بمیرزا سلیمان داشت) غوری را استحکام داد - هرچند پسرِ او را روبروی آوردند (که اگر قلعه نسپاری
این جگر گوشهٔ تو بخاکستانِ هلاکت غبارآلود خواهد گشت) او چنان پاسخ پیرا شد که هرکه آبروی
حقیقت و وفا بسعیِ خود ریزد خونِ او ریخته بهْ - و در حراستِ آن قلعه چون اخلاص[۳] نهادان
پای همّت افشرد - و میرزا سلیمان این شورش شنوده عزیمتِ آنصدود داشت که حرم بیگم ودیعتِ
حیات سپرد - بکشم رفته لوازمِ تعزیت بجای آورد - و ازانجا متوجّهِ غوری شد - شاهرخ میرزا
کارے نساخته باندراب شتافت - میرزا بجانبِ هندوکوه عزیمت نمود تا اموال و زن و زادِ ایماق
بدست آید[۴] - و جمعیّتِ میرزا شاهرخ پراگنده گردد - درین اثنا به مکرافزائیِ بدنهادان میرزا شاهرخ
عرضه داشت که محالِّ متعلّقهٔ میرزا ابراهیم را وا گذارند - تا شورش فرو نشیند - و اتّفاق و یکجهتی
پدید آید - میرزا سلیمان بجوابِ آن نپرداخت - چون مالِ ایماق بدست آمد و بجمعیّتِ
میرزا شاهرخ اختلال راه یافت ناگزیر بسراب رفت - و ازانجا بخوست شتافت که تنگنای[۵] بدخشان را
پناهِ خود سازد - میرزا سلیمان از راهِ دشت متوجّهِ آنصوب شد - و در وقتے (که میرزا شاهرخ
بدو راههٔ غوری و قندوز رسیده تردّد داشت - که بکدام صوب شتابد) ناگهانی فوجِ هراولِ میرزا سلیمان
بسرکردگیِ مهرعلی رسید - و جمعیّتِ میرزا پراگنده شد - میرزا شاهرخ و محمّد قلی
و نور[۶] بیگ برادرِ او و سبز[۷] تولکچی و قایچ از واژونیِ بخت برگشته در مبارزت کارنامه
بتقدیم رسانیده غنیم را برداشتند - و خود را بکوه کشیده انجمن رویه روان شدند - میرزا سلیمان اردوی
میرزا شاهرخ را تاراج نموده متوجّهِ حرم شد - و میرزا شاهرخ بعد از کوه پیمائی و گریوه نوردی
و ناکامیِ بسیار از غفلتِ نگاهبانان قندوز را بدست آورد - چون بنه و بارِ بسیارے از بدخشیان

---

(۲) نسخهٔ [ل] معاودت (۳) نسخهٔ [ی] بزرگ نهادان (۴) نسخهٔ [ی] آورد (۵) نسخهٔ [ا]
ارک بدخشان را (٦) نسخهٔ [ب] نور محمد برادرِ او (۷) نسخهٔ [ل] ببر تولکچی ٭

درانجا بود مردمِ میرزا سلیمان جدا شده آمدن گرفتند - و اکثرِ مردمِ نا مردم اسبابِ نکالِ ابدي سرانجام دادند - میرزا از مشاهدهٔ این‌حال بطالقان روان شد - محمّد قلي شغالي و اکثرِ اعیانِ بدخشان‌را رای آن بود که تعاقب نموده میرزا را از هم گذرانند - میرزا شاهرخ از سعادتِ ذاتي و آزرمِ طبعي دران تند بادِ بےتمیزي و سنگ‌لاخِ بےمهري سخنِ آن تبه‌کارانِ بد اندیش نشنوده بگلشن‌سرای حقیقت خرامید - و در قندوز طرحِ اقامت انداخت - میرزا سلیمان از راهِ عاطفت مفاوضهٔ فرستاده ولایتِ میرزا ابراهیم را باو مفوّض داشت - و روزے چند نگذشته بود که بد ذاتانِ آن مرز و بوم در میان آوردند[2] که کولاب هم سپاهي‌خیز است - و هم جائےست حصین میرزا سلیمان میخواهد که آنرا استحکام دهد - اگر پیشتر ازان در حیطهٔ تصرّف در آورده شود مناسب می‌نماید - میرزا شاهرخ از مقدّماتِ این تیره خاطرانِ مگس طبیعت برهم خوردگي بهم رسانده متوجّهِ طالقان شد - چون بآن‌حواشي پیوست هرکه با میرزا سلیمان بود از بد نهادي و بےدولتي راهِ بیوفائي سپرده پیشِ میرزا شاهرخ آمد - و آن نکوهیده سرشتانِ بدگوهر فرصت یافته بسخنانِ زراندود در اغوا و اضلالِ آن ساده لوح همّت گماشتند - میرزا با وجودِ استیلای آن‌گروه سررشتهٔ سعادت نگسیخت - و از راهِ نیازمندي درآمده استدعای ملازمت کرد - میرزا سلیمان پاسخ داد که نخستین خانم آمده سرمایهٔ تسکینِ خاطرِ من گردد - و پس ازان بدیدارِ گرامي روشني‌افزای بصر و بصیرت شوند - میرزا شاهرخ این‌امنیّت پذیرفت - و بآدابِ خدمت شتافته شرفِ ملازمت دریافت - و چندگاه (که در طالقان بودند) میرزا سلیمان از افزونیِ واهمه خانم را از پیشِ خود رخصت نمي‌داد - محمّد قلي و برادرانِ او از بدگوهري بمردمِ میرزا آزارها رسانیدند میرزا شاهرخ چندے ازان خودسرانِ تبه رای‌را تنبیهِ شایسته نمود - و برای افزونیِ احترام و تمهیدِ اسبابِ دلجوئي جشنے منتظم شد - و دران سورگاه ایمان[3] و عهود در میان‌آمد - و قرار گرفت که همواره شاهرخ میرزا از شاهراهِ رضاجوئیِ میرزا بیرون نشتابد ء

[چون پیمانها تاکید پذیرفت - و سوگندها (که آئینِ رسمیان است) خوردند] میرزا سلیمان را بزبان[4] آمد که در زمانِ حیاتِ میرزا ابراهیم داعیهٔ سفرِ حجاز و طوافِ امکنهٔ شریفه پیرامونِ خاطر میگشت - اکنون آن خواهش دل را سراسیمه دارد - آرزو آنست که بخوشحالي رخصت دهند و بقسمے (که بناکامي خورده اند) وفا شود - میرزا شاهرخ از سعادت و آزرم در قبولِ این‌مطلبِ والا ایستاد - و چون سلطانِ واهمه استیلای عظیم داشت هر نیازے که بظهور آوردے آنرا امرِ دیگر تصوّر کردے - و چون هیچگونه تسلّي پذیر نشد ناگزیر باعزاز و احترام با مال و منال وداع کرد

---

(٢) نسخهٔ [ي] بخاطر آوردند (٣) نسخهٔ [ب] پیوان (٤) نسخهٔ [ي] بزبان آورد ء

میرزا ازانجا بکابل آمد - و همگی اندیشه آن داشت که بیکرنگی پادشاه میرزا شاهرخ سابقه اگر حکیم میرزا یاوری دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد - و اگر در کابل خویش تواند اقامت دران هم تکاپوی رود - و آنرا ذریعهٔ گرفتن بدخشان سازد - و اگر نه بدرگاه مقدس شاهنشاهی شتافته در انجام مکنون خاطر جست‌وجوی نماید - میرزا حکیم چون نقوش شورش از ناصیهٔ حال او دریافت معتمدان را همراه ساخته بصوب هندوستان روانه گردانید - میرزا از حدود بگرام عرضداشتی مشتوی بر هزاران خجالت و ندامت[۲] بدرگاه والا فرستاد - شهریار فراخ‌حوصلهٔ قدردان والا فطرت بگشاده پیشانی و شگفته دلی پوزش پذیرفته نوازش فرمودند - و بأمرای پنجاب منشور مطاع شرف نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای آورده در لوازم ضیافت و احترام کوشند و خواجه آقا جان[۳] را از ملتزمان بارگاه حضور با نفائس و شرائف هندوستان روانه ساختند که پیش‌شنامهٔ فنون عواطف شاهنشاهی را خاطرنشان آن بادیه پیمای غربت نماید - او بر ساحل دریای سند مسرت افزای خاطر میرزا شد - و دل غم‌آمود وهمگین او را بشادی هم‌آغوش ساخته اطمینان بخشید و همچنان در هر چندگاه یکی از طرز دانان بارگاه اقبال را با نوازشی تازه بصوب او فرستاده دل میدادند و جان می‌بخشیدند - و کارگران تقدیر دربن کهنه سرای دنیا (که مکافات‌خانهٔ کردار است) او را بواسطهٔ آن لغزش باستانی درخاکستان ناکامی غبارآلود حوادث گردانیدند - و چون نصیبهٔ از سعادت داشت روی نیاز بدرگاه مقدس آورد - و ازانجا (که عتبهٔ اقبال گیتی‌خدیو چشمه‌سار مردمی و آزرم است) بفنون عاطفت مشمول شد - و فرستادها میرزا را بعضی در حدود سند و برخی در نواحی بهیره رسیده بتعظیم و تبجیل خوش دل گردانیدند - و أمرا در حواشی و حوالی تیول خود مراسم استقبال و لوازم احترام بجای آوردند - و چون نزدیک بدارالخلافه رسید نوئینان والا شکوه و أمرای بزرگ و ارکان دولت و اعیان ملک بحکم والا فوج فوج و جرق جرق آراسته پذیرا شدند و چون در سه‌کروهی بار شرق گشود گیهان‌خدیو قدردان از وفور بزرگ‌منشی و فرط عاطفت بآنصوب سمند اقبال را جلوه دادند - کار پردازان بارگاه خلافت دولتخانهٔ مقدس و آن مصر جامع را آئین بسته بودند - و عالم را نگارخانهٔ چین ساخته - از پیشگاه دولت‌سرای عزت تا سرمنزل فیلان کوه تمثال باد رفتار[۴] را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین و جواهر گران بها حسن افزوده در رویه داشته بودند - پای نظر از جای میرفت - و چشم دل را حیرت می‌افزود - و در میان هر دو زنجیر فیل یک‌تلاده چیته بشرائف جواهر و نفائس لباس برمهد گردون مزین جلوه‌گر بود و نظرفریب دوربینان میشد - و در زیب افزائی مسالک شهر و زینت پذیری مناظر صحرا

---

(۲) نسخهٔ [ل] و فراوان ندامت (۳) در [چند نسخه] آقاجهان (۴) نسخهٔ [ی] باد پیمای را •

نکوهي و خشمِ عام بدست آمده بود) بنظرِ اقدس درآورد - و حقیقتِ سرگذشتِ آن ملک را باتمام (که پیشتر گذارش یافته) به بیانِ تقدیم گزار[2] بموقفِ عرضِ مقدس رسانید - و مصحوبِ الطاف گوناگون گشت - و خدماتِ مالي و ملکي برای رزینِ او تفویض فرموده اورا مشرفِ دیوان ساختند و او در[3] راستي و کم‌آزاري خدمت‌گزین آمد - و در بےطمعي رواج‌بخشِ مهمات شد - کاشکے کینه‌ور و انتقام‌کش نبودے که اندک ناملایمي در کشت‌زارِ خاطر نشو و نما یابد - و بالش و افزایش پذیرد - این خصلت را خردگزینانِ دوربین در عمومِ جهانیان از نکوهیده‌ترین خصائل شمارند علی‌الخصوص در ریاست‌مندے که مهماتِ عالمیان باو مفوض باشد - و بوکالتِ این‌چنین خدیوعالم مختص گردد - و اگر تعصبِ دیني غازهٔ چهرهٔ نظرتِ او نبودے رذیلتِ نخستین چندان نکوهیدگي نداشتے - و باین حال نظر بر عمومِ زمانیان در سیردلي و بےطمعي (که بازارِ آن پیوسته کساد دارد) در خدمت‌گذاري و کدورزي و کارداني و قدرشناسي کم‌نظیر چه که بےعدیل بود •

و از سوانح آنکه ولایتِ گدهه از تغیرِ رای سرجن صادق‌خان را جایگیر کرده بانتظامِ آن حدود رخصت ارزاني داشتند - و رای سرجن را چناده جایگیر شد •

و از سوانح آنکه معصوم خان از کابلستان آمده استسعادِ ملازمت نمود - او را بمنصبِ والا اختصاص فرموده به بهار فرستادند - او از ساداتِ تربتِ خراسان است - عمش میرعزیز در ملازمتِ حضرتِ جهانباني برتبهٔ وزارت رسیده بود - و بمیرزا حکیم نسبتِ کوکلتاشي داشت - در شجاعت و کارسرکردن نام گرفت - خواجه حسن نقشبندي از غبارِ خاطر (که دنیا پرستان را باندک توهمے بهم میرسد) در مقامِ استیصالِ او شد - از عاقبت بیني بدرگاهِ والا پناه آورد - و به نظرِ عاطفت ملحوظ گشت - و همدرین‌سال میرسید محمد میرعدل را ایالتِ بهکر عنایت فرمودند •

و از سوانح آنکه جلال خان شربتِ گوارای واپسین نوشید - پیشتر گذارش یافته که او را بکمکِ لشکرِ سوانه فرستادند - چون بمیرتهه رسید سلطان سنگیه و رام سنگهه برادرانِ رای رایسنگهه و علي‌قلي خویشِ شاه‌قلي‌خان محرم پیغام دادند که بحکمِ مقدس همت در استیصالِ چندرسین بسته ایم - او باستظهارِ کوهستان و دشواریِ مسالک و هجومِ متهورانِ جان نثار دمِ استقلال میزند هنگامِ مدد است - جلال خان بسرعت روانهٔ آنحدود گشت - چندرسین از آمدنِ این افواجِ اقبال بروباه بازي درآمد - و به تزویرگاه شتافت - مبارزانِ اقبال باطنِ او را ظاهر دانسته بر سرِ او رفتند او در کوهِ کنوجه[5] پناه گرفته بجنگ آمد - جمعے کثیر بگوِ هلاکت فروشدند - و چون آبروی او

---

(۲) در [بعضے نسخه] تکروهي - و در [بعضے] تکروی (۳) نسخهٔ [بي] و طرازِ تحقیق (۴) نسخهٔ [اب] در راستي و درستي و کم آزاري (۵) در [چند نسخه] کنوچه •

ریخته شد ناگزیر بکنجِ خمول در شعابِ جبال گمنام گشت - و آمرا در قلعهٔ رام گشتند - درین هنگام یکی از حیله‌مندان گریزت اندیش[۲] اظهارِ آن نمود که من دیبي داس ام - و اوباش گردِ او فراهم آمدند - بسیارے را یقین بود که او در جنگِ میرزا شرف‌الدّین حسین در حدودِ میرتهه رختِ هستي بربسته است - دربنولا آن مدّعي چنین نمود که دران عرصهٔ نبرد زخمي بر بسترِ خاکستان بجان‌کندن افتاده بودم - مرا تجرّدنهادے مهرگزین بردوشِ عاطفت گرفت - و بزاویهٔ آسایشِ خود برده برجراحتِ من مرهم نهاد - و بطاسمِ مهرباني و کارشناسئ او زخمِ من اندمال یافت - و در ملازمتِ او بطوافِ مواطنِ قدس و مشاهدِ فیض مشرّف گشتم - اکنون برخصتِ او بازطیلسانِ تعلّق بردوش گرفته ام - برخے گرویدند - و طایفهٔ لطمهٔ انکار زدند - او بصحبتِ جلال خان پیوست - تا بدست‌آویزِ نیکو خدمتي مذکور محفلِ مقدّسِ شاهنشاهي گردد که ناگاه روزگارِ نیرنگ‌سازِ مُشعبد بازیچهٔ دیگر برروی کار آورد - و اجمالِ این تفصیل آنکه دربنولا (که در جستجوی چندرسین گامِ تدبیر میزدند) آن تزویر پیشه رسانید که آن گم‌گشتهٔ تیهِ ادبار درجایگیرِ کلا پسرِ رام رای برادر زادهٔ خود روی بدیوارِ خمول دارد - فوجِ نصرت‌قرین برسرِ منازلِ او شتافت کلا از سیه‌بختي بگریوهٔ انکار التجا برد - و بفسون و فریب شمال خان‌را بخود یکے ساخته در استیصالِ دیبي داسِ مذکور اهتمام نمود - شمال خان روزے او را بخانهٔ خود آورده در مقامِ گرفتن شد او به نیروی مردانگي ازان ورطه برآمد - و از اعیانِ لشکرِ نصرت‌قرین مایوس گشته از حیله اندوزي به کلا رفته مصاحب شد - روزِ شهریور چهارمِ آذر ماهِ الٰهي (که سپاهیانِ لشکرِ منصور باطراف شتافته بودند) دیبي داس را با چندے از تهورگزینانِ نخوت‌مند در تکاپوی کینه‌کشي چراغِ بینش فرونشست - منزلِ جلال خان را خانهٔ شمال‌خان انگاشته به پیکار درآمد - او بے سازِ جنگ بآویزشهای مردانه نقدِ حیات سپرد - و آن بدگوهرِ حیله اندوز ازانجا بر سرِ دایرهٔ شمال خان رفت درین اثنا جیمل با بسیارے از مبارزانِ کارطلب رسیده آن فتنه را فرونشاند - و چون این سانحه بمسامعِ همایون رسید سیّد احمد و سیّد هاشم و جمعےدیگر از ساداتِ بارهه را بمالشِ نخوت‌مندانِ آن سرزمین تعین‌فرمودند - فرستادها جواهرِ عقیدت و کارداني را بعیارگاه رسانیده مصدرِ جلائلِ خدمات گشتند - و اربابِ عصیان و اصحابِ شورش را سرنگون نهادند *

تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخانجهان[۳]

روزِ مار اسفند بیست و نهمِ آبان ماهِ الٰهي عرائضِ حقیقت نویسانِ آن ملک رسید

(۲) نسخهٔ [ب] گریزت شعار (۳) نسخهٔ [ی] و از سوانحِ سپري شدن روزگار منعم خان است *

که نوای خوش‌وقتی آن جاه آرای منعم‌خان‌را روزگار سپری شد - و داؤد از بدنهادی نقضِ پیمان نموده سر بشورش برداشت - و اُمرا از کم‌خردی و تیره‌رائی و حسد اندوزی پای همّت نیفشرده بیجنگ ازان ملکِ معمور برآمدند - و الحق در خلالِ طرق سرگردانِ بادیهٔ حیرت و پشیمان اند - نه یارای بودن و نه روی رفتن بآستانِ مقدّس دارند - و تفصیلِ این داستانِ عبرت بخش برسمِ اجمال آنست که چون منعم خان خانخانان هنگامه آرای صلح گشت بصوبِ گهوزا گهاٹ شتافته گردِ فتنهٔ آنصوب را فرونشاند - و ازانجا معاودت نموده شهرِ گور را (که در زمانِ پیش دارالملک بود) آبادان ساخت - هم بجهتِ آنکه گهوزا گهاٹ (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیکِ عساکرِ گردون شکوه باشد - و غبارِ شورشِ آنحدود یکبارگي فرونشیند - و نیز این جای دلگشای (که قلعهٔ شگرف و عماراتِ سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین‌که بتداولِ روزگار و خرابیِ عمارات شوایِ آن‌جا خواصِّ سمّیت اکتساب نموده - خاصه در زمانِ سپري‌شدنِ موسمِ باران - که در اکثرِ بلادِ بنگاله آب‌گردش مي‌شود - و هرچند شناسندگانِ حقائقِ آن مرز گفتند سودمند نیامد - دست بتوکّلِ عام پسند زده جهانی را در گردابِ فنا داشت - توکّلِ خاصانِ بارگاهِ تحقیق آنست که پاسِ مراتبِ تدبیر و فروغِ خرد (که نگاهبانیِ[۲] عالمِ اسباب است) داشته کارسازی آنرا بایزدِ بیچون حواله کنند - نه بآن عقلِ صواب اندیش و اسبابِ ظاهر - و ازین جهت اشرف خان حیدر خان معین‌الدّین‌احمدخان فرنخودي لعل‌خان حاجي‌خان‌سیستاني هاشم‌خان‌محسن‌خان حاجي یوسف خان قندوزخان میرزا قلي‌خان ابوالحسن شاه طاهر شاه خلیل و بسیارے از اُمرا (که هریکے شایستهٔ معرکه آرائي وکشورگشائي بود) بربسترِ خوابستان هم‌آغوشِ نیستي غنودند - و شورشِ قالب‌تهي‌کردن عموم پذیرفت - اگرچه دران سال در تمامیِ دیارِ شرق تندبادِ فنا تزلزل در ارکانِ زندگاني انداخته بود لیکن دران شهر ظهورِ طوفاني داشت *

خانخانان (چون برخلافِ رای اکثرِ مردم کوشیده بود) بر سخنِ خود ایستادهٔ عبرت نمیگرفت (چون جوششِ فنا از اندازه گذشت - و از تباهیِ حال آگاهي یافت) درچاره‌گري نشست درین اثنا خبرِ فتنهٔ جنید در صوبهٔ بهار شیوع پیدا کرد - و باعثِ برآمدن ازان گرابهٔ نیستي بدست افتاد - و بعزیمتِ عبورِ آن‌ناحیه ازان شهرِ مصائب برآمد - شگفت‌تر آنکه دران طوفانِ وبا (که بلای مصیبت عموم داشت) گردِ آسیبي بردامنِ هستیِ او ننشست - و بمجرّدِ رسیدن بڻانڈهٔ باندک بیماري پیمانهٔ حیاتِ او لبریز شد - و ازین سانحه اختلالِ عظیم در جمعیّتِ آبادِ لشکرِ منصور پدید آمد - [اگرچه اولیای‌دولت شاهم خان‌را بریاست برگرفتند - و اعتمادخان خواجه سرا

---

(۲) نسخهٔ [ا] که نگاهبان - و نسخهٔ [ب] که نگارسازِ *

آثار بهجت از ناصیهٔ اطوار او پدید نیامد - گیتي خدیو بر حالِ آن ساده لوح بخشوده بیرون بیشتر خواهشِ کوتاه او را آرام بخشیدند - لیکن ازانجا (که کتابهٔ پیشطاقِ جهانداري و فرمانروائي آنست که اهم را بر مهم گزیده سررشتهٔ اساسِ سلطنت از دست نگذارند) خان‌جهان‌را (که با لشکر نصرت‌اعتصام بتسخیرِ بدخشان آماده شده بود) بگشایشِ ولایتِ بنگاله و تسخیرِ آن ناحیت نامزد فرمودند - و بنصائحِ خرد افزای سعادت‌آموز (که سرمایهٔ آسودگيِ جهانیان و دست‌آویزِ رضامنديِ ایزدي ست) اختصاص بخشیدند - و شبِ اسفندارمذ بنجم آذر ماهِ الٰهي بنقدّات را پایهٔ اعتبار افزوده بریاستِ آن ملک رخصت کردند - و راجه تودرمل‌را (که از معاملهٔ دانانِ کارشناس بود) نیز همراه ساختند - و حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که جمیعِ اُمرایِ بنگ و زمینداران آن بلاد خان‌جهان را کار فرمای احکامِ خلافت دانسته صلاح‌دیدِ او را مرضیِ خاطرِ همایون انگاشته در گشایش و آبادانيِ ملک تکاپوی شایسته نمایند - و ایالتِ پنجاب از تغیرِ او بشاه قلي خان محرم (که در شجاعت‌منشانِ درست اندیش امتیاز دارد) تفویض یافت •

خان‌جهان بآئینِ بخت‌مندانِ عقیدت‌گزین روی بخدمت آورد - اُمرای بنگاله در صوبهٔ بهار حوالیِ بهاگل‌پور رسیده بودند که ورودِ عساکرِ ظفر طراز شد - این سرگشتگانِ خطرگاه غرض را سراسیمگي افزود - نه رای برگشتن و همراهي گزیدن - و نه روی برتافتن و عزیمتِ درگاه نمودن اکثری نقابِ شرم افکنده (ناسازگاريِ آن ملک و مسمومگشتنِ هوای آن‌دیار و فروشدنِ بسیاری از مردم بر دیباچهٔ انصاح[۲] نهاده) از معاودت تقاعد نمودند - و برخی ازبدنهادانِ فتنه‌اندوز معاملهٔ مذهب بمیان آورده در سرداريِ خان جهان شروعِ هرزه درائي کردند - بفرِ سطوتِ شاهنشاهي و تدبیرافزائي راجه تودرمل و فراخيِ حوصلهٔ خان‌جهان همه مهرِ خاموشي برلب نهاده همراهي گزیدند اسمٰعیل قلي‌خان با طایفهٔ از دلاورانِ کارطلب در پیشدستانِ لشکرِ منصور جای گرفت - و به نیروی تائیدِ ایزدي و کارافزائي و خدمت‌گزینيِ این پیش‌روانِ عرصهٔ پُردلي گدهي (که دروازهٔ ملکِ بنگاله است) باندک سعي مستخلص‌گشت - و ایاز خاصه خیل (که ضبطِ آنجا بار متعلّق بود) زنده بدست افتاد - و در گوِ نیستي خاکسار شد - داؤد از فرطِ غرورِ بدگوهرانه خیالِ آمدنِ افواجِ گیتي‌گشای را باین زودي نمي‌کرد - ناگهاني از شکوهِ صیتِ جنودِ اقبال در مقامِ چاره‌گري شد و به تیزدستي مقامِ آک‌محل[۳] را (که یک طرفِ او دریا حصاري میکند - و جانبِ دیگر کوهِ سترگِ عوائقِ وصول سرانجام دهد - و در پیش خلابِ عظیم مسالکِ طرق را مسدود دارد) برای معسکر گزید که قطعِ نظر ازآنکه پناهی ست استوار معظمِ ولایتِ بنگاله‌را پیشگاه است - چنانچه نشینندگانِ این مرحلهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] ایضاح (۳) در [بعضی نسخه] آک محل •

دشوار گذار از آسیبِ حوادث رستگارند عمومِ آن مملکت نیز بنقد از پی‌سپری مواکبِ اقبال محفوظ ماند - خان‌جهان با جنودِ نصرت در برابرِ صفوفِ نبرد را آماده گردانید - لیکن از عوائقِ مکانی و زمانی عرصهٔ مبارزت آراسته نشدے - همواره چابکدستانِ آوردگاه از هرطرف برآمده سرفشانی و جانستانی کردن گرفتند - و مایهٔ عیارِ گوهرِ مردانگی افزایش گرفت *

و از سوانح آنکه در قصبهٔ پٹنِ گجرات روزِ فروردین نوزدهمِ دی ماهِ الٰهی میرمحمّدخان خانِ‌کلان را تعلّقِ روح از کالبدِ خاکی گسیخت - و بعالمِ تجرّد و جهانِ علوی شتافت - و خدیوِ قدرشناس مغفرتِ او در خواسته پس‌ماندگانِ او را بنوازشِ خسروانی غم‌زدائی فرمود *

و از سوانح رخصت یافتنِ میرزا سلیمان است بسفرِ حجاز - ازان باز (که میرزا ناصیه افروزِ خدمت گشت) پیوسته محفوفِ عواطفِ شاهنشاهی می‌بود - و در محافلِ قدس بشرائفِ مکارم و جلائلِ عطایا اختصاص می‌یافت - ازانجا (که سراپای خاطرِ او را بادافراهِ شاهرخ میرزا و خواهشِ حکومتِ کوهستانِ بدخشان فرو گرفته بود) گره از دلِ او برنمی‌گشاد - و چون خانجهان بصوبِ بنگاله رفت - و در برآمدنِ آرزوهایش قدرے تاخیر شد از واژونیِ بخت و شتابزدگی حقیقتِ کار در نیافته رخصتِ حجاز طلبید - که شاید ازان راه خود را تواند بآن سرزمین رسانید - و بوسیلهٔ گریزت کارے پیش برد - آنحضرت پاسِ خاطرِ او داشته وداع فرمودند - و قلیچ‌خان و روپسی و برخے از ملتزمانِ خدمت را همراه ساختند - که از محالِّ دشوارعبور بدرقه شده به بنادرِ گجرات رسانند و زادِ چندین ساله و جهازے شایسته برای او مقرّر شد - نام بردها از راهِ آسایش و آسودگی میرزا را به بندرِ سورت رسانیده روانهٔ حجاز کردند *

نهضت موکب شاهنشاهي بصوب اجمیر

چمن‌پیرای خلافت از وفورِ ایزد پرستی و فرطِ حق اندیشی نظر بر عمومِ خواطرِ ظاهربینان انداخته[2] سلوک می‌فرماید - و مقدّماتِ نورآمود را (که بر پیشگاهِ ضمیرِ اقدس از آسمانِ فتوّت و عرشِ فطرت برتو می‌اندازد) از افزونیِ توسّعِ حوصله و فراوانیِ نبض‌شناسیِ زمانه کمتر بپارگاهِ ظهور می‌آرد - چه طعمهٔ شیرانِ بیشه گنجشکانِ کنج‌خانه را بکار نیاید - و راتبهٔ فیلانِ کوه پیکر برای پشّهای ضعیف بنیه بخرج نرود - و غذای تندرستانِ روحانی به بیمارانِ طبیعت سودمند نیفتد و لهٰذا سریرآرای سلطنت پاسِ حالِ طبقاتِ انام داشته باندازهٔ آن نور[3] افروز سلوک است - و چون ذاتِ مقدّس مجمعِ بحرینِ کونی و الٰهی ست - ازین رهگذر غبارِ فتورے در خلوتکدهٔ معنوی ارتفاع

---

(۲) نسخهٔ [ی] مفوت (۳) در [چند نسخه] نورافزای *

نمي يابد - و با وجودِ اورنگ نشيني ملکِ معني و جهان افروزي اوراقِ پرستاري حقيقت پرستشِ معبودِ حقيقي را در نظامِ ظاهر نيز انديشيده چون صورت‌آرايان خداي خود را مي‌پرستند و بتدريج عادتيانِ روزگار را معني پرست ميگرداند - و ازين روي طوافِ مشاهدِ جمعي از پيش‌روانِ قافلهٔ وجود را (که درحقِّ اين‌گروه بعضي را تيقّنِ دادار پرستي و قبولِ الٰهي ست - و طايفهٔ را گمانِ يزدان شناسي و نظرِ مرحمتِ ايزدي) چون اربابِ ظاهر عبادتِ معنوي شمرده نگاپوي سعادت مي‌[2]نمايد - و صورت‌پرستان را باين‌گزيده روش آشناي بزمِ معامله داني ساخته بشاهراهِ حقيقت رهنمون ميگردد - وچون نبض‌شناسِ روزگار علاجِ اين‌بيماران چنين انديشيده درين‌صورتِ خاک پرستي گردے بر دامنِ کبرياي او نمي‌نشيند - بارها در خلوت سراي تقدّس بر زبانِ حقائق‌نگار جلوهٔ ظهور داده که [هرگاه نشانِ سترگيِ آدم (که بشناسائيِ حقيقت وگردآوريِ کردارِ شايسته بار گردد) در خانهٔ عنصري (که منزلگاهِ تعشّق و تودّد است - و آنرا بزبانِ روزگار بدن خوانند) پديد نباشد] در زندانِ خاکستاني چگونه جسته آيد - و نيز [چون در [3]منازلِ اعتدالِ زماني (که [4]اجساد عبارت ازان‌است) شهسوارِ مقصود را پي‌گم‌شود] پس از گسستنِ تار و پودِ مزاجيي در زندانِ موتيي (که گذرگاهِ تندبادِ قهرِايزدي‌ست) کجا اُمّيد داشته‌آيد - هرگاه در خانهٔ خودش نتوان يافت در خانهٔ خاک چگونه نقاب گشايد - اگر [5]ديدهٔ انصاف‌بين بودے خانهٔ خانه‌خراب را (که گور نامند) معمور نکردندے ليکن اين‌سخن بهرگوش در نرود - و بهر دل نه نشيند - پس ناگزيرِ فطرتِ مزاج شناسانِ فراخ حوصله آنکه از ديدِ اين خزانِ بے‌بهار گلشنِ خاطر را در عواصفِ شورش ندارند - و [6]انديشهٔ زمانيان را (که بدين‌طرز عبادتِ ايزدي انگاشته اند) تماشائي بوده عشرتِ بهارِ بےخزان بجاي‌آرند - وازين رهگذر صدرآراي اقبال شبِ زمياد بيست و هشتمِ بهمن ماهِ الٰهي از دارالخلافهٔ فتحپور بصوبِ اجمير نهضت فرمود - و معدلت افروز و نشاط افزاي منزل بمنزل رهگراي‌شد - و بهمعنانيِ تائيدِ ايزدي روزِ اشتاد بيست و ششمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي خطّهٔ فيض‌اساسِ اجمير مخيّمِ سرادقاتِ همايون گشت و بآئينِ معتاد از يک‌منزل پياده روي بمشهدِ قدسيي آوردند - و ظاهر را ذريعهٔ نور افزائيِ باطن ساخته گلچينِ بوستانِ [7]حقيقت آمدند - و مبلغے گرانمند بعتبه نشينانِ آن آستان تقسيم يافت و جلائلِ وظائف باهلِ انتظار قرار گرفت - آزمندان را توانگر دل گردانيدند - و آسوده خاطران را صدر نشينِ بارگاهِ قبول ساختند - و از ميمنتِ نزولِ راياتِ عالي آن ديار نضارتِ ديگر يافت

---

(۲) نسخهٔ [ا] مي فرمايد (۳) نسخهٔ [ا] مناظر (۴) در [بعضے نسخه] اجساد احيا (۵) در [چند نسخه] ديدهٔ انصاف رمدين نبودے (۶) نسخهٔ [ا] انديشهٔ ايشان را (۷) نسخهٔ [ب] حقيقت اندوزي •

هم مراسمِ ظاهري بجای‌آمد - و هم ملکِ معنوي نگارین شد - گل‌را پایه افزودند - و دل‌را ضیا بخشیدند
درین کاخستانِ صورت بزرگ داشتنِ گروهِ ایزد پرست و استمدادِ همّت نمودن از ایشان و تبجیلِ
منسوبانِ این طبقه گزیده خصلتی ست حق پسند علی‌الخصوص از پادشاهانِ والا شکوه - و للّه‌الحمد
که این سجیّهٔ ارجمند چون سایرِ خصالِ گرامي درذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي ودیعت نهادهٔ دستِ
قدرت است - و هرگاه این‌خوی ستوده در بزرگانِ ظاهر پایهٔ والا دارد در بلندپروازانِ عالمِ معني
و عالي‌فطرتانِ فراخ حوصله (که پیشوائیِ این دو نشأه را فراهم آورده اند - چنانچه این معني
از شعشعهٔ ناصیهٔ گیهان‌خدیو مي‌تابد) اندازهٔ شکوهِ آنرا که تواند گرفت * * قطعه *

سخنم شد بلند مي‌ترسم * که مرا جزوے از دهان بجهد
ره نوردِ بیان عجب تند است * ترسم از دستِ من عنان بجهد

آغاز سال بیست ویکم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

یعني سال آذر از دور دوم

درین بهارستانِ عدالت‌افزای نسیمِ اعتدالِ ربیعي وزیدن گرفت - عالمِ صورت چون شهرستانِ
باطنِ خسروِ آفاق طراوت یافت * * بیت *

صبا بسبزه بیاراست باغِ[۲] دُنیا را * نمونه گشت زمینِ مرغزارِ عُقبیٰ را
کجاست مجنون[۳] تا عرضه داده دریابد * نگار خانهٔ حسن و جمالِ لیلیٰ را

شبِ یکشنبه نهمِ ذی‌الحجّه پس از سپري‌شدنِ یک ساعت و نوزده دقیقه آن‌نورافروزِ صورت و معني
ببرجِ حمل نظرِ خاص انداخت - و آغازِ سالِ بیست ویکم از دورِ دوم پدیدآمد - بزمِ سلطنت را
از نگارستانِ حقیقت بهارِ بیخزان چهره افروزِ نشاط شد * * بیت *

تبارک اللّه ازین جنبشِ نسیمِ صبا * که لطفِ صنعتِ او از کجاست تا بکجا
بسوی دیده و دل تحفهــا فرستادند * مجاهدانِ طبیعت بدستِ نشو و نما

در عنفوانِ این سالِ فرخنده در افزایشِ آسودگیِ عمومِ توطّن‌گزینانِ صوبهٔ گجرات عاطفتِ والا نگاه تازه
فرمود - ازان باز (که میرزا کوکه از نامساعديِ بخت گام بیراهه زد - و حکیمِ آفاق او را از امارت
باز داشته بدبستانِ دانش‌آموزي فرستاد) در مکامنِ صفوت‌کدهٔ باطن آن بود که اگر از غنودگیِ بخت
بیدار شده راهِ سعادت پیش‌گیرد بر همان‌نمط او را برای حراستِ آن ملک رخصت فرمایند
چون هنگامِ آن نرسیده بود میرزا خان و وزیر خان و میر علاءالدّوله و سیّد مظفّر و بپاکداس[۴] را (که

(۲) در[اکثر نسخه] دار دنیا را (۳) نسخهٔ [ز] قیس که تا عرضه داده (۴) نسخهٔ [ز] بپاک داس *

هریکی در کارِ خویش نشانِ معتاد روزگار داشت) بپاسبانیِ مال و جان و ناموس و دین (که نیکوئی تمومِ جهانیان ازین نگذرد) و فراهم آوردنِ پراگندگیهای آندیار رخصت فرمودند - و چنانچه بفنونِ[2] جلائلِ عواطف پایۀ اعتبارِ ظاهر افزودند گرانبارِ جواهرِ اعز ساخته رتبۀ معنوی را افزایش دادند سرداریِ آن صوبه بنامِ میرزاخان متقرر گشت - و حلّ و عقدِ مهمّات برای‌بینیِ وزیرخان تفویض یافت و امینیِ آن معمورۀ دلگشا بعدالت‌منشیِ میرعلاءالدوله منتظم گردید - و منصبِ جلیل‌القدرِ دیوانی بکارگذاریِ بپانداس تعلّق پذیرفت - و بخشیگریِ افواجِ کشورگشای آن ناحیت بکیاستِ میر مظفر قرار گرفت - نام بردها در اندک فرصتی رفته ایمنی‌افزای آندیار شدند •

و از سوانحِ دولت‌افزای فرستادنِ جنودِ اقبال برسرِ رانا ست - چون گزیده ترینِ عباداتِ نشاۀ تعلّق (که چراغِ تجرّد گزیدان فروغ ازان گیرد) آنست [که فرمان روایانِ والا اقتدار بروشنیِ خردِ دوربین و لمعانِ شمشیرِ جهان‌آرای تاریکیِ خرابۀ استکبار زدوده گردن‌کشانِ بیغولۀ نخوت را رهنوردِ شهرستانِ نیاز گردانند - و اگر وارونیِ بختِ شان توقیعِ دوام داشته باشد عرصۀ عبرت‌افزای گیتی را ازخس وخاشاکِ وجودِ این گروه (که بیشترے بدگوهرِ شورش‌منش و برخے هرزه‌کارِ فرومایه اند) پاک سازند - تا بدکاران بباد افراهِ خود رسند - و جهانیان آسودگی گزینند - و هریک در ظلالِ ایمنی بطرزِ خویش عباداتِ ایزدی و عاداتِ بشری را ذریعۀ سپاسِ یزدانی سازد - هم ملکِ صورت آرامش و آرایش پذیرد - و هم عالمِ معنی روی در تضاعف و تزاید آرد] بنا برین اندیشۀ حق اساس چون سرکشی و گردن‌افرازیِ رانا و گریزت و حیله سازیِ او از اندازه گذشت همّتِ والا در برانداختنِ او پرتوِ توجّه انداخت - کنور مانسنگهه (که بعقل و اخلاص و شجاعت از یکتایانِ[3] بارگاهِ اقبال است و در بعضے از مدارجِ عنایت او را بخطابِ والای فرزندی اختصاص بخشیده بودند) باین خدمت نامزد شد - و روزِ دیبادین بیست و سیومِ فروردین ماهِ الٰهی موافقِ دوشنبه دوم محرّم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از خطّۀ دلگشای اجمیر رخصت فرمودند - و غازی خان بدخشی و خواجه غیاث الدّین علی آصف‌خان و سیّد احمد و سیّد هاشم بارهه و جگنّاتهه و سیّد راجو و مهترخان و مادهوسنگهه و مجاهد بیگ و کهنکار[4] و رای لونکرن و بسیارے از بهادرانِ نصرت‌قرین و دلاورانِ جلادت منش را همراه ساختند - و از فرطِ مهربانی بآئینِ اختصار و جوامعِ کلم و بیانِ روشن آنچه بمراتبِ کونی و الٰهی درخور باشد دیباچۀ نصیحت را نگار بستند و فرهنگ‌افزائی فرمودند •

---

(۲) نسخۀ [ز] بجلائل فنون عواطف (۳) نسخۀ [ا] نیکنامان (۴) در [بعضے نسخه] کهنکار - و در [بعضے] گهنکار - و در [بعضے جا] کنکار آمده •

و از سوانح آنکه هم دریذولا میرزا یوسف خان و مسندعالي فتح خان و سیّد عمر بخاري و شیخ محمّد غزنوي و سیّد قاسم را بجانب پنجاب فرستادند - که از اسباب افزایش ایمني و افزوني آرامش آندیار گردند *

و از سوانح گشایش قلعهٔ سوانه است از قلاع نامور صوبهٔ اجمیر که در تصرّف چندر سین بود و پتا راتهور در حراست آن اهتمام داشت - (چون شاه قلي خان محرم و رای رایسنگهه با آن جنود اقبال کار را شایسته سرنکردند - و اسپان مجاهدان از پای افتادند - و بنایافت قضیم و علیق[2] حال عموم سپاهي باضطرار کشید) نخستین سیّد احمد و سیّد قاسم و سیّد هاشم و جلال خان و شمال خان و بسیارے از مبارزان همّت گزین تعین شدند - که در گشاد آن حصار کوشش نمایند - و لشکر پیش بدرگاه مقدّس شتابد - اُمرا در تیول خود شتافته در سامان یورش شدند - دربن میان سانحهٔ جلال خان روی نمود - و تمرّد منشان آن ناحیت سربشورش برداشتند - علي الخصوص کلا پسر رام رای نبیرهٔ رای مالدیو و بسیارے از سرکشان آن سرزمین در قلعهٔ دیوکور[3] فراهم آمدند - سادات بارهه و سایر اعیان لشکر بدفع آن گمراهان دژ نشین همّت گماشتند - و کار سوانه بتاخیر پیوست - بنابران شهباز خان از درگاه والا تعین شد که آن لشکر را برسرکار برده خود متوجّه عتبهٔ اقبال گردد - و چون قریب بآن ناحیت رسید آگهي شد که لشکر نصرت قرین در گرد آن قلعه عبرت[4] گرای است و از تردّدهای پیاپی و آویزشهای سترگ کار بصعوبت انجامیده - شهباز خان با همّت اخلاص قرین و دل کارپرداز پیوست - و بے توقّف متوجّه تسخیر قلعه شد - و عرصهٔ مبارزت به بوارق سیوف مجاهدان روشني پذیرفت - و بتائید سماوي (که هم آغوش صافي درونان جدّآور است) فیروز مندي روی داد و گروهے انبوه بگو نیستي نگونسار آمدند - و آن قلعه مفتوح شد - و گردن کشان گرفتار گشتند و برخے از بهادران سادات بارهه را دران تهانه گذاشته روی همّت به تسخیر سوانه آورد - در هفت کروهي آن قلعهٔ سنگین بود دوباره[5] نام - چون بر حواشي آن عبور افتاد راجپوتان الوس راتهور درانجا فراهم آمده نخوت آرای بودند - هرچند بشاهراه فرمان پذیري ره نمون شد سودمند نیامد - ناگزیر دل نهاد گشایش گردید - و ساباطها اساس یافت - در اندک فرصتے به نیروی اقبال روزافزون آن قلعهٔ حصین نیز گشوده آمد - و خون بسیارے از تهوّر منشان استکبار گزین بخاکستان بے ناموسي ریخته شد - و این فیروزمندی بزرگ مقدّمهٔ گشایش سوانه و بیم افزای دلهای دژ نشینان گشت - و ازانجا باستظهار دولت ابد پیوند در گرفتن سوانه پای همّت افشرد

---

(۲) نسخهٔ [ز] علف - و علیق بمعنی عاف ستور (۳) نسخهٔ [ز] دیکور - و نسخهٔ [ی] دن کور
(۴) نسخهٔ [ا ب ی] عشرت (۵) نسخهٔ [ز] دوناره - و در [بعضے نسخه] دوتاره *

و لشکر بیش را رخصت درگاه نموده - و در ضابطه‌سازي و سرانجامِ اسبابِ کوه‌کشائي این عقدهٔ دشوارنما ظاهر را با باطن یکرنگ گردانید - و فروغِ تدبیر را با نیروی شجاعت فراهم آورده در کمتر فرصتي متحصّنانِ آن دژ بزینهار برآمدند - و آن قلعه را بمردانِ اخلاص‌گزین سپرده بسجدهٔ عتبهٔ اقبال شتابان گشت - و درین هنگام (که راياتِ همایون در خطّهٔ فیض‌اساسِ اجمیر رودِ مرحمت داشت) ناصیه‌سای خدمت آمد - و بفنونِ الطافِ شاهنشاهي اختصاص گرفت و چون مهمّاتِ این‌حدود سرانجام یافت روزِ خور پانزدهمِ اردي‌بهشت ماهِ الٰهي بهمعنانيِ جنودِ سماوي از اجمیر بجانبِ دارالخلافه نشاطِ معاودت فرمودند - دستِ نوال کشاده و چشمِ عبرت‌بین گشوده مرحله‌آرای گشتند - روزِ باد بیست و دومِ اردي‌بهشت دارالسّلطنتِ فتحپور مستقرِ اعلامِ ظفرطراز شد - همّتِ والای خسرواني بمشاغلِ جهان‌افروزي بیشتر از پیشتر توجّه مبذول داشت و گلشنِ روزگار را طراوتے تازه پدیدآمد ٭

و از سوانحِ تعین‌کردنِ لشکرِ بهاراست بر صوبهٔ بنگاله - پیشتر گذارش یافت که افواجِ گیهان‌ستان بعد از گشایشِ گڈهي در مقامِ آک‌محل با غنیم روبروی شدند - و ازان باز پیوسته سوارانِ بام (که زمان‌زمان[2] آمدشد نمودندے) دربنولا چنان بمسامعِ همایون رسانیدند که موسمِ باران (که دران دیار طوفاني کند) رسیده آمد - اگر فوجے از عساکرِ ظفرطراز بتازگي تعین‌شود هرآینه فتحِ بنگاله دلخواه صورت بندد - بنا بران فرمانِ مقدّس بنامِ مظفّرخان و سایرِ اُمرای صوبهٔ بهار شرفِ نفاذ یافت که لشکرِ آن ناحیت را سرانجام داده متوجّهِ بنگاله گردند - و نیز درین‌هنگام (چون تنگدستي و کم‌آذوقیِ جنودِ نصرت خاطرنشین شد) سفائنِ مالامالِ نقد و جنس روانه ساختند و نگرانیِ ضعیف‌دلانِ آن هنگامه چاره پذیرفت - و خاطرستانِ غنیم بخاکِ تذبذب انباشته آمد و نیز در همین‌ایّام ازان افواجِ گیتي‌گشای چنین گذارش نمودند که روزے خواجه عبداللّٰه نقشبندي (که از فروغِ عقیدت نورآگین بود) در مورچلِ خود با برخے از ملازمان پیشترک رفته طابکارِ نبرد شد جمعے انبوه از مخالف در عرصهٔ پیکار پیشدستي نمودند - همراهانِ خواجه غبارآلودِ بےآزرمي شده راهِ گریز پیش‌گرفتند - و خواجه پای جلادت انشرده بسیارےرا علاقه‌گسلِ هستي آمد - و آخر نقدِ حیات درباخته بر آسمانِ نیکنامي عروج‌نمود - حضرتِ شاهنشاهي ازین‌سانحه تاسّفها که غازهٔ چهرهٔ تعلّق‌است فرموده فرزندان و منسوبانِ اورا بعواطفِ گوناگون مرهم بندِ دلهای افکار شدند ٭

و از سوانحِ فرستادنِ شهبازخان بر سرِ گجپتي ست - و اجمالِ این‌تفصیل آنکه او از زمینداران نامورِ صوبهٔ بهاراست - همواره با مبارزانِ عتبهٔ خلافت همراهي نمودے - و در فتحِ بنگاله خدماتِ

(۲) نسخهٔ [ا] هرزمان ٭

شایسته بجای آورده بود - بتخیّلی واهی رخصت گونه گرفته بولایت خود ،
بنگاله بخانجهان پناه‌آورد - چون خانجهان بانواجِ نصرت اعتصام درحوالي [illegible] و
گذشت از واژونیِ بخت و بدسرشتیِ ذات کناره جسته توفیقِ همراهي نیافت - چون تقابلِ
جنودِ اقبال بامتداد کشید آن بد کیشِ فساد اندیش رهزني و ضعیف آزاري را بیشتر طلبگار شد
و بدنهادانِ واقعه جوی گردِ او فراهم آمدند - رفته رفته هنگامهٔ فتنه انزائیِ او رونق گرفت
از تیره‌رائي و کم بیني راهزنیِ او به بلاد و امصار کشید - و چون بحواشیِ قصبهٔ آره گردِ استیلا
برانگیخت فرحت‌خان جایگیردارِ آن‌ناحیت مصلحت در پیکار ندیده تحصّن‌گزید - از بدنهادي
سخن با داوُد یکی ساخته در انسدادِ طرق سعي‌گرای آمد - و پیشرو خان را (که از راهِ کشتي
بطرزِ ایلغار از دارالخلافهٔ بصوبِ بنگاله شتابان بود) بدست آورده مقیّد گردانید - و از تیرگیِ رای
و خیرگیِ بخت پای از گلیمِ خود بیرون نهاد - و ازآنجا (که آئینِ مُبدعانِ بارگاهِ تقدیر است
که برخی از ناسپاسانِ تبه‌کاررا برکشند تا در افتادن سختي بینند - و خورد بشکنند) این‌سیه دل را چند روز
چون شعلهٔ خس افروخته بر معارجِ بیراهي فرصت دادند - و فرحت‌خان با پسر و قراطاق خان
در پیکارِ آن مُدبر فروشدند - و مجملِ این‌داستان آنکه فرهنگ‌خان پسرِ فرحت خان محاصرهٔ آره شنوده
از تیولِ خود متوجّهِ آنصوب گشت - و قراطاق خان (که دران نواحي بود) نیز پیوست - و در قربِ
آن حصار با نوارهٔ آن‌زیانکارِ چارسوی سعادت مبارزت روی‌داد - و مخالف را شکسته از آب سون مردانه[۲]
عبور کردند - و آن خودسرِ[۳] تهي‌مغز از فزونیِ غرور با متهوّرانِ اوباش روی به پیکار آورد - و عرصهٔ کارزار
آراسته شد - نخستین فرهنگ‌خان چپقلشهای مردانه بجای آورده در بار شمشیر به‌کجیتي رسانید
و نزدیک بود که آن شرارهٔ شورش فرونشیند - شمشیربارانِ چابکدست اسپِ اورا پي‌کردند - پیاده دادِ
مردانگي داده رونوردِ بادیهٔ نیستي شد - پس‌ازان قراطاق هم بتکاپوی دلاوري رختِ هستي بربست
و فرحت خان ازین سانحهٔ جان‌گزای آگاهي پذیرفته از افزونیِ مهرِ پدري از قلعه برآمد - و بآئینِ
درستداران جان‌نثاري کرده سفرِ ممالکِ تقدّس گزید ،

چون حقیقتِ شورشِ این بدگوهرِ فرومایه بمسامعِ همایون رسید روزِ رام بیست و یکمِ خرداد
ماهِ الٰهي شهبازخان را (که بحسنِ عقیدت و خدمتگذاري ممتاز بود) بسزا دادنِ آن بدکار رخصت
فرمودند - و حکمِ والا شرفِ صدور یافت که سعید خان و مخصوص خان و سایرِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال
که دران‌ناحیت اند بساماني شایسته ملحق شوند - و از روی یکتادلي و کارطلبي کارِ اورا سپري گردانند
شهبازخان کاربندِ فرمانِ مقدّس شده بآن حدود شتافت - و اُمرا امتثالِ یرلیغِ والا نموده بزودترین

---

(۲) نسخهٔ [۱] عبور مردانه کردند (۳) نسخهٔ [۱] خردبین •

اوقات بسر میبردند - آن ناعاقبت‌بین استمالت اولیا را از تغافل عمومي اندیشیده شورش‌افزای شد و بسیاری از قصبات و قریات را در تصرف آورد - و در اندیشهٔ آن بود که بصوب خانجهان رود - که بنه و بار و زن و زاد خانجهان درانجا سکونت داشت - درین هنگام لشکر نصرت‌قرین رسید - و او از غروری که داشت برگشته نبردآرای شد - و بیمامن اقبال شاهنشاهي در اندک فرصتي سزای سزاوار یافت چنانچه مجملی نگاشته آید *

و از سوانح فرستادن شهاب‌الدّین احمد خان است بحدود مالوه - شستّ واژ (که همواره در معموری ولایت و آبادانی دلها و داددهی ستم‌رسیدها توجّه دارد) در آسودگی توطّن‌گزیدان آن ملک (که ولایتیست وسیع و دیاریست دلگشا) پرداخت - و شهاب‌الدّین احمد خان را (که بکاردانی و رعیّت‌پروری مستثار بود) پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاری عزّ افتخار بخشیدند و روز دیبادین بیست و سیوم خرداد ماه الٰهي بآنصوب رخصت فرمودند - و گوش بختمندی او را بجواهر اندرز گرانبار ساخته هوش افزودند - خلاصهٔ این داستان حقیقت آنکه احکام سلطنت را پاسبان بوده غبار شورش بیدادگران فرو نشاند - و ستم‌رسیدهای حوادث روزگار را کامیاب معدلت سازد - و بدنهادان شرارت منش را اصلاح باستیصال نماید - و نیک ذاتان خیراندیش را نیروی اعتبار بخشد - و در معموری زمین کوشش فراوان بجای آرد - و شکوه صورت را از نظر انداخته در افزایش گوهر جانداران سطوت‌را با عاطفت پیونددادهٔ تکاپوی سخت نماید - که بسا جلائل قبائل[۲] از بی‌توجّهی ناظمان جهان در خاکستان خمول گردآلود خفا می‌ماند - نخستین آن نظر جهان‌افروز بر مراتب آدمیّت افتد که مشعله افروز انوار[۳] هستي و فهرست جرائد کوني و الٰهي بوده پاسبانی جهانیان از ستمگر نماید - و ستم‌رسیدهای حوادث را کامیاب عدالت گرداند - و بفروغ دیددوري گفت‌وگوی عموم باستانیان را بی‌کاوش فراوان نپذیرفته چراغ آگاهي افروزد - تا در کو تقلید پرستي فرو نرفته پای رویت نشکند - و اندازهٔ حال طوائف این بوالعجب ترکیب به نیروی ژرف‌نگاهي دریابد تا در عنایت و رعایت تقدیم مرجوح بر راجح نکند - و هر یکی را در پایهٔ خود داشته در انتظام صورت و معني کوشد - اوّلین پایه (که سترگی آن باندیشهٔ مختصر عادتیان رسمي چه که در صفوت‌کدهٔ باطن حقیقت‌پژوهان معني در نیاید) مرتبهٔ آن یکتای جهان‌آفرینش است که از تائیدات غیبي بیمامن دوربیني و راست کرداري و فراخ حوصلگي و باربرداري و شمول مهرباني فرمان‌روای عالم ظاهر و باطن باشد - دوم آن گوهر والای خرد پژوه که از دوام آگهی جهان ظاهر به نیروی قدرت الٰهي نظام‌بخش آشوب‌خانهٔ دنیا گردد - و توقیع معدلت‌افزای چهره‌آرای دیباچهٔ

(۲) در [چند نسخه] قوابل - و در [بعضی] عوامل (۳) در [اکثر نسخه] آثار هستي *

سعادتِ او شود - سیوم بختمند دانش‌اساسی[2] که این در بزرگِ الٰهی را همراز و
یاور باشد - چهارم کاربندِ حرفه[3] که رواج سکّهٔ سلطنت بآن وابسته است - پنجم ..ن جهان ر
معنی شهامت که از پیکارِ دایمی با خویش و آراستنِ درونی و بیرونی بر اورنگِ ریاستِ معنوی
جمال آراید - و درین پایه بجهتِ آن نگارش یافت که او را این دولتِ پایدار بذریعهٔ آرامشِ جهان است
که بی گیتی‌افروزِ صورت تحقیق نیابد - ششم عمومِ تجرّد گزیدانِ جدّانزای که بکوششِ فراوان جوهای
مرتبهٔ عالی باشند - هرچند تفصیلِ مدارجِ هریک ازین شش طایفه بردیباچهٔ ایضاح نهادن جای ندارد
لیکن برخی از مراتبِ قسمِ سادس نوشته رهنمای مدارجِ سخن میشود - بزرگترینِ این گروه آن صافی‌ضمیر
روشن‌درون است که بتوفیقِ الٰهی بگلشن‌سرای تسلیم آرامش یابد - و نقوشِ خواهش از لوحهٔ باطن
سترده بعشرتِ جاوید پیوندد - و از آن فروتر آن ستوده‌دانشِ بزرگ‌کردار است که کاچینِ چمن‌زارِ
رضای کل بوده خواهشِ خویشتن را منحصر در مرضیّاتِ الٰهی شمرد - و سوانحِ ناملایم سرمایهٔ چینِ
پیشانیِ دلِ او نشود - و پس از آن آن پایهٔ درمانش[4] است که بتوانائیِ سعادتِ ازلی در عشرت‌آبادِ
محبّتِ کل اساسِ منزل نهد - و همگی اطوار را دوستدار باشد - و چنانچه بسیاری از طبقاتِ
دوستان را خاطرنشان خوشنودی درکامِ خواهش شکنند او نیز در برخی از اوضاعِ غبارآلود کلفه باشد
لیکن در مکامنِ ضمیر وابس‌ترینِ این پایهٔ دانائی آن کوتاه‌دیدِ انصاف‌طراز است که از چهار دیوارِ
خودشناسی‌گزینی قدم فراتر ننهد - و بفرامشیِ تحقیق نرسیده حق را منحصر در آئینِ خود شناسد
و طبقاتِ مختلف را معذورِ نادانی انگاشته راهِ منازعه سپرد - و شورشِ آویزش و غبارِ تنفّر
در حوالیِ دولت‌سرای او راه نیابد - و آن جوهای جنگِ کل (که از دارونیِ طالع و کوتاهیِ
شناسائی فیضِ عامِ ایزدی را مخصوصِ سلسلهٔ خود دانسته عذرِ بیدانشیِ دیگران نپذیرد - و آزارِ
خلاف‌گزینان را عبادتِ الٰهی اندیشد) بیشتری از صیرفیانِ حقیقت‌پژوه بیرون از دایرهٔ انسانیّت
و آدمیّت شمرده هیچگونه این قبیله را سزاوارِ ستودگی ندانند - لیکن طایفه را گمان آنکه
اگر مکامنِ خاطرِ قلندری از تیرگیِ غرض و ریا نداشته باشد آن معذورِ محروم را دران ستمتصدّی
ستایش کنند - و آن شمردن را (که در ظلمت‌آبادِ تعصّب بآن جوهانِ بیخبری خرد فروشِ
ریاآلود بود) بدتر از مار و کژدم انگاشته از دیدار او پرهیز لازم دانند - و این مراتب را
در نشأهٔ تعلّقِ چندان بهائی و رواجی نبود - عبادتِ او را در کارهای دیگر اندوخته اند - مروّتِ
راستی و ستمی و موافقی و حقیقت‌گزینی و معامله‌دانی و جدکاریِ جهان‌افروزِ بختمندیِ او
کرده - و بقدرِ این صفات مراتبِ بزرگیِ او باشد - و نشانیِ نعوتِ مذکوره هر مقدار که در آدمی

(٢) نسخهٔ [ا] دانش پژوهی (٣) در [ا] چهار مغز] صرفه (٤) نسخهٔ [ا ب] درمانی است •

فراهم آید فرومایه و بدگوهر خوانند - شرمناکی مطرب (که مدار تربیت و اعتبار و اساس عبادت
و تقویه برون نهد) دولت از پندار و تائید ایزدي باور او بود - و بخشش این طبقات است که برای
سود خود زبان دیگران اندیشند - و در رواج افزائی هنگامهٔ خویش بداندیشي و تبهکاري دست آویز
سازد - و ناقصان صورت را این مراتب تجردمنشان جز تماع با طایفهٔ (که در کار دولت سرمایهٔ خلل
نباشند) مصلحت نبود - و اگر یکی از دولت فرمان‌روائی معنی بدین مراتب تجرد بپوید مقتضی
چنان وانماید که ازان آگاهي ندارد - تا سررشتهٔ انتظام کوني گسیخته نگردد - مرقمت فراهم آوردن
جهانِ مشوّش نشان لزوم دارد که شناسای منزلتهای مذکور شده بدوام آگهي پاس دارند - و زندا ستن
آست که مدار مبانی تعلّق بر راستي ست - که از میامن آن حقیقت اندوزي و جهل‌نگاري
و سایر صفات ستودهٔ این لباس فراهم آید - و مناط تجرّد بر عزلت یعني در کنج خمول بسر بردن
تا از چشم خوبشتن پنهان گردد - نه آنکه زبان دریوزه سازد - و گوشه‌نشیني[2] نام کند - و در شرف و راه
شایستگي حسن نیّت[3] غازهٔ چهرهٔ حسن بل مایهٔ خوبي بود - لیکن در نخستین تکاپوی نظام کل
(اگرچه در ضمن کنّاسي بود و آن دیگر را سگباني) هنجاراست - تا از مکائد نفس ایمن‌شده بتصفیهٔ باطن
شرف اختصاص یابد - و چون پاس منازل این زندهٔ پاینده داشته آید به نگاه عاطفت در حراست
اقسام کار تکاپوی شایسته بجای آرد که پیشطاق تعیّش را مایهٔ[4] سترگ است - و باید که مدارج
کشاورزي و خرّاسي و عصّاري و بارکشي و سرّاحي[5] و غیرآن ملحوظ و منظور گردد - و بعد ازان
به بینش مهرآمود تیمار[6] اسپ نماید که اورا اساس[7] دولتخانهٔ سلطنت گویند - و شناسای انواع
این نیروی افزای آدمي گشته سررشتهٔ اندازه از دست ندهد - و آنگاه درافزایش جواهرنیل کوشش
فرماید - که شکوه‌افزائي و صفوف افکني و حصار[8] آرائي و احمال‌پذیري از شمائل اوست - و چون
این تربیت چهره افروز قدرداني شود دلرا بپرورش شتر و استر و خر[9] (که در باربرداري و کم خوري
از یاوران هنگامهٔ داروگیر اند) نهاده رونق‌افزای چهارسوی نشاهٔ تعلّق گردد - الحق هرکه این اندیز
شایسته[10] بکاربرد و سررشتهٔ این‌قدرداني‌را دست‌آویز سلوک سازد بکمتر زمانے کارهای صورت و معنی او
دلخواه برآید - و منشور کامروائی ابد بنام نامی او توقیع قبول گیرد *

و ازسوانح فروشدن میرشریف قزوینی ست - ازانجا [که درضمن چوگان بازي (که در آداب آریزش

(۲) نسخهٔ [ب] وخانقاه و ژنده را گوشه‌نشیني (۳) نسخهٔ [ی] خوبی (۴) نسخهٔ [ای] پایهٔ
سترگ است (۵) در [بعضی نسخه] مردهي (۶) نسخهٔ [ب] مراسپ شمار نماید. و نسخهٔ [ی]
اسپ تیمار نماید (۷) در [چند نسخه] اساس کار دولتخانهٔ (۸) نسخهٔ [ب] حصار اندازي (۹) در
[اکثر نسخه] خچر (۱۰) در [اکثر نسخه] دانستند *

و تکاپوی چپقلش نیروی سترگ بخشد) تربیتِ مجاهدانِ دولت و جواهرافزای نشأهٔ سپاهیگری‌ست) سرانجام یابد] خاطرِ حقیقت پژوهِ شاهنشاهي عبادت را در جلوهٔ ظهور میدهد - و باین اندیشه روزِ آراد بیست و پنجمِ خرداد ماهِ الٰهي بساطِ چوگان‌بازي چهره‌افروزِ سلطنت بود - و میر غیاث‌الدّین نقیب‌خان و میر شریف فرزندانِ میرعبدالّلطیف قزویني بتوجّهِ شاهنشاهي دربن بزمِ آگهي شرفِ اختصاص داشتند - در عینِ گرم‌تازیها اسپانِ این دو برادر مصادمه نمودند - آن جوانِ نوکار از صولتِ آن صدمه بزمین‌آمد - هوش از سر رفت - و خون ازگوش تراوید - و دران میدان (که نظّاره‌گاهِ عالمیان بود) خدیوِ عالم نزولِ عاطفت فرموده سایهٔ آمرزش انداخت - و نظّارگیانِ حواشیِ بارگاه چون گیهان‌خدیورا بر مسندِ اقبال ندیدند مشاهدهٔ هجوم نمودند غریو و ولولهٔ سترگ پدیدآمد - و فتنه‌اندوزانِ بدنهاد هنگامه ساختند - و لحظهٔ نگذشته‌بود که آن فراهم‌آورِ پراگندگیهای روزگار بالتماسِ قطب‌الدّین خان سوارشده دران میدانِ شورش جلوهٔ اقبال فرمود و آن غبارِ وحشت فرو نشست - و درکمتر زمانی و اندک فرصتی آن افتاده را پیوندِ عنصري گسیخت اورنگ‌نشینِ هشیار خرام برسرِ مزارِ آن مسافرِ اقلیمِ عدم رحمت‌فزای ایزدي شده نقودِ گرانمند بمنسوبانِ او عنایت فرمود - تا درشِ خاطرِ آن گران‌خوابِ نیستي از بارِ وام سبک گردد - و هنگامهٔ نوال گرمي پذیرد - باشد که خرسندیِ دل او را درین سفرِ هولناک یاوري نماید ●

روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهي
و فروشدن رانا در تیرگیِ گریز

درسوانحِ پیشین گذارش یافت که رانا را شکوهِ سلسلهٔ نیاکانِ خود و سلوکِ فرمانروایان باستانیِ عرصهٔ هندوستان نخوت افزوده - و مستحکمیِ جا و فراوانیِ ملک و افزونیِ ولایت و انبوهیِ راجپوتانِ جان بناموس ده پردهٔ بصیرتِ او شده - فنونِ نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را ندیده از شاهراهِ فرمان پذیري بیراهه شتافت - چمن‌آرای جهان کنور مانسنگهه را با فوجِ اخلاصمند نامزد فرمود که اورا از خوابِ بدمستي بیدار ساخته رهنمای دبستانِ سعادت پذیري گردد - آنرا (که سیه‌گلیمیِ ازلي باشد) هرآینه اسبابِ بیداري سرمایهٔ افزایشِ غنودگي شود - افواجِ گیتي‌ستان را روزے چند در قصبهٔ ماندل‌گذهه بجهتِ آمدنِ اُمرا و فراهم‌شدنِ لشکر توقّف روی‌داد - و رانا درین‌هنگام آگاهي از بیدانشي استکبار افزوده بشورش درآمد - و نظر بر اقبالِ ابدپیوند نینداخته سردارِ لشکرِ منصور را زمیندارِ زبردستِ خود مي‌اندیشید - و همگي تخیّلِ تباهِ او آن بود که در همان قصبه آمده گردِ پیکار انگیزد - لیکن هواخواهانِ او نمیگذاشتند که ازین جسارت خسارت‌افزای گردد ●

و چون تسخیر گردن شکوه فراهم آمد فوج ماسنگهه بمقتضای دولت[2] روز افزون بصوب موزون آراسته بصوب گوکنده[3] سوطن رانا شتافت بعجلت روانه شد - قول را بشجاعت و فرهنگ خویش آرایش داده و سادات بارهه رونق افزای هراول شدند - و غازی خان بدخشي و رای لونکرن سپاهیان جرانغار را انتظام بخشیدند - و جگناتهه و خواجه غیاث الدین علي آصف خان بپیش قدمان هراول را دولتی شکست افزودند - و مادهو سنگهه و چندے از نامداران جنگ جوی در التمش قرار گرفتند - و مهتر خان دلاوران چنداول را استظهار آمد - و از طرف غنیم شور افزای قلب رانا بود - دست راست بسرکردگی رام[4] شاه راجهٔ گوالیار استحکام داشت - و جانب چپ بکارفرمائی بیدامانا[5] از قوم جهاله استقرار گرفت - و رامداس پسر جیمل مقدمهٔ شورش بود - رانا از غفلت استکبار سرهٔ صف آرائي نداشت بسعي دوراندیشان ترتیب گونه داده مسارعت نمود - روز امرداد ششم تیر ماه الهي پاسے از روز گذشته بود که در موضع کهنمور[6] (که دهنهٔ[7] گریوه بیرون از اعمال گوکنده است) این دو لشکر جنگ درست هستي دشمن درهم آویختند - و کوششها و کششها چهره افروز مردانگي شد - نرخ جان ارزان و ناموس گران بها گشت ◦　◦ بیت ◦

چو لشکر بلشکر در آمیختند ◦ قیامت ز گیتي بر انگیختند
به جنبش درآمد دو دریای خون ◦ شد از موج آتش زمین لاله گون

مبارزان دست راست غنیم دلاوران جرانغار لشکر منصور را برداشتند - و دلیران هراول مخالف نیز زور آوردند - بسیارے از بهادران عساکر فیروزي مند را پای ثبات از جای بلغزید - جگناتهه داد مردانگي داده آمادهٔ جانفشاني بود که جان ستانان التمش پیوستند - و کنور مانسنگهه نیز دل افزای تیز دستان عرصهٔ پیکار شد - و جرانغار مخالف هم بر برانغار موکب ظفرطراز چیره دستي نمود سیّد هاشم از اسپ جدا شد - سیّد راجو یاوري کرده سوار گردانید - و غازي خان بدخشي از کارطلبي رجوع سعادت کرده بهراول پیوست - جانستاني و جان‌نشاني را روزبازار شد - و نبرد آزمایان طرفین جان را در معرض فنا داشته محافظت ناموس میکردند - و همچنانکه رادمردان هنگامهٔ[8] بوالعجبیها کرده حیرت افزودند فیلان نامور رزمگاه کارنامهای شگرف بظهور آوردند - از طرف غنیم فیل لونا[9] معرکهٔ صف شکني آراسته بود - جمال خان فوجدار از لشکر منصور فیل گجمکته را

---

(۲) نسخهٔ [ا ی] اقبال (۳) در [بعضے جا] گلکنده آمده - اما این جا در [همگي نسخها] گوکنده است (۴) نسخهٔ [ی] رام ساه (۵) نسخهٔ [ا] میدا رمانا - و نسخهٔ [ب] بیداد مانا - و نسخهٔ [ز] بیداد ما و نسخهٔ [ی] مداد مانا - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ز] کبمنور (۷) نسخهٔ [ب] دبهه (۸) در [همگي نسخها] چنین است - یا هنگامهای بوالعجب باشد (۹) نسخهٔ [ی] نوبا ◦

[illegible]

فرار نموده در تنگناهای کوهستان پناه را حصول شناخت - و لشکر منصور بدان مصر جامع اقامت گزیده مرشدانه مشغول بر تدبیری آئین اهلی انتظام و خدمت افزائی سجادگان دولت و فتوحاتی اقبار یافتگی بارگاه ایزدی با جلائل غنائم خاصه فیل را بهرشاه مصحوب مولانا عبدالقادر بداونی (که از جرگهٔ اهل سعادت رخصت این یورش گرفته بود) فرستادند - روز سه شنبه دوازدهم تیر ماه الهی مژدهٔ نصرت بمسامع همایون رسید - اورنگ نشین قدردان نیایش ایزدی بجای آورده پایهٔ منصب جان‌نثار بلند گردانید - و در همین روز سیّد عبدالله خان را براسپ یام بدیار شرقی فرستادند - که مژدهٔ توجّه رایات جهانگشای بامرای آن ناحیت رساند - و هم بنوید این فیروزی شگرف نشاط افزای گردد و اگر سواد صوبهٔ بهار بمعاونت خانجهان نرفته باشد سزاوارانی نماید - و در هنگام رخصت بزبان حقیقت‌نگار فرمودند که بر پیشطاق باطن مقدّس (که جلوه‌گاه معنویات قدسی است) پرتو آگاهی می‌افتد که چنانچه بگذارش این تائید آسمانی شادی را بآن دیار می‌بری همان طرز گرانبار مسرّت قافلهٔ نشاط را برجناح همّت گرفته مژدهٔ گشایش بنگاله ببارگاه خلافت خراشی آرد •

نهضت موکب جهانگشای شاهنشاهی بصوب بنگاله
و از نخستین منزل معاودت فیروزی نمودن

چون زمان پاداش کردار شایستهٔ جهانیان رسد ایزد جهان‌آرای فرمان‌روای معدلت درست آگاه دل هوشیار خرام خرد پژوه دوربین را ببارگاه ظهور آرد که قدر مراتب طبقات دریافته از روی دیده‌وری در افزایش جواهر استعدادات همّت گمارد - و کارهای کونی و الٰهی بپایهٔ والای کمال بلندی‌گرای آید - انجمن بے غرضی آراسته فروغ رضامندی ایزدی عالم را فرو گیرد - و از فراخ حوصلگی و نیک‌سگالی آن گیتی‌خدیو هرگروهے بکام دل رسیده پرستش معبود خویش نمایند - و مکنات این گوهرین زیست آنکه همان طرز که او را گنجور جهان معنی گردانند کلید خزائن ملک صورت سپرده گره گشائی کارهای دشوار بدو تفویض یابد - چنانچه اخترشناسان از زائچهٔ مقدّس شاهنشاهی و دوربینان از لوحهٔ ناصیهٔ نورانی آن خدیو فرهنگ این نقش بدیع می‌خوانند - و ساده‌لوحان درست‌بین انصاف‌گزین[2] از دیدن آثار این دولت ابدقرین بجز اعتراف گزیر ندارند - و چهره‌گشای این مراد بتازگی روز نخستین عزیمت بنگاله نوید فیروزی رسیدن و معاودت فرمودن حضرت شاهنشاهی ست بدارالاقبال فتحپور •

و گذارش این داستان هوش‌افزای بآئین اختصار چنان است که برخے معتمدان درست بین

---

(۲) در [اکثر نسخه] درست یاب انصاف‌گزین •

صورت‌گزین و گشایش ملک بنگاله مشاعل تهنیت افروخت - و بجهت تفرج جهانیان صرداوان را در جلوخانهٔ بارگاه وا انداخت - غریو از نقارگیان آثار اقبال برآمد - و عالمیان را نشاط گوناگون در گرفت - اگرچه بنظر ظاهربینان فیروزی سترگ در عالم صورت روی داد لیکن در بینش دیده‌وران ژرف نگاه جهان معنی گشایش یافت - آبله‌پایان بادیهٔ جستجوی را رهبری پدیدآمد - جویندگان گم کرده راه (که طلب این گوهر شب چراغ در ظلمت‌آباد زنده بوستان آرسند گزندست) شهرباز آدمی را رهنمای حقیقت دریافته کار از سرگرفتند - و به در کرامت بزرگ (که تفرس دران راه نیابد و قیاس و قرینه را گنجائی نبود) شمع دیده‌وری افروختند - گوران گلشن‌سرای هستی از جوشش چشمهٔ بینائی و یافت هزاران چشم آگاهي شادي‌آمود بزم شهود گشتند - و لنگان عرصهٔ شناسائی را پای دانش‌خرام بهم رسید - رمدیافتگان دیدهٔ بینش را توتیای بصارت سرانجام پذیرفت - و لرزندگان شاهراه طلب را اعضای[2] استقامت بدست درآمد - نخستین آنکه در هنگام رخصت سید عبدالله برزبان آن خلاصهٔ آفرینش رفته بود که خبر فتح و فیروزي را تو خواهي آورد - دوم آنکه درهمین روز در اثنای راه حضور شهودي را به نشأهٔ مثالي تعبیر فرموده نوید فتح و فیروزي میرسانیدند •

حضرت شاهنشاهي بحصول این در فتح والا نیازمندي افزوده در مراسم سپاس ایزدي همت بستند - و گشایش این عقدهٔ دشوار اگرچه در حقیقت امر از میامن توجهات قدسي گیهان‌خدیو است اما در عالم ظاهر فراخ حوصلگي و کارشناسي و دوام جدگزیني خان‌جهان و راجه تودرمل و اهتمام سزاوارانِ بے[3] رو در چهره‌آرائي مقصود ارگزیده تر اسباب توان شمرد - چون لشکر آسماني‌تائید را درحدود آک‌محل با داؤد مقابلهٔ کارزار افتاد از قلبي جای میدان رزم آراسته نمیشد همواره بهادران هردو طرف برآمده عیار همت میگرفتند - و جوهر مردانگي را ببازار مي‌آوردند و همگي اندیشهٔ تباه مغروران نخوت‌مند آن بود که هنگام رسیدن موسم باران هرآینه این لشکر روی در پراکندگي خواهد آورد - و اعیان لشکر نصرت‌قرین (که بیشتر از الوس چغتائي بودند) نمي‌خواستند که اینچنین مهم بزرگ بسرکردگي خان‌جهان (که از قوم قزلباش است) شرف انجام یابد - آن عقیدت نبود که برای کار صاحب خود مخالفت کیش و آئین منظور نداشته در برآمد مراد کوشند - ناگزیر چنین اندیشهای نا درست سد راه سعادت این‌گروه میشد - و نیز لشکر بنگاله بواسطهٔ شیوع وبا دل ازان دیار برکنده تمامي سعي آن داشت که این کار پیش نرود آن فروغ خرد کجاست تا دریابد که در پرشدن پیمانهٔ زندگاني زمان و مکان سود و زیان نرساند مدتے (که در عالم ایزدي‌ست) همان‌قدر بظهور آید - خواه در بیشهٔ شیران بسر برد - خواه برکنار

---

(۲) نسخهٔ [ی] عصای (۳) یعني بے‌انفعال •

چشنهٔ زندگي عشرت گزیند - و آن اخلاص کو که درخدمتِ وليِ‌نعمتِ خود جانفشاني کرده منّت برخود نهد - و نیز چون در چشمِ صورت‌پرستان غنیم در کیفیّت و کمّیّت جلوهٔ افزایش داشت دل بمبارزت نمي‌نهادند - آن دوربیني نداشتند که برجنودِ اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي نگاهِ تشخیص نمایند - و نیز از مستجمعِ جا هنگامهٔ نبرد رونق نمي‌پذیرفت - آن فطرت نبود که استحکامِ جا را به نیروی دولت موازنه کنند - و نیز اشتدادِ باران و طُغیانِ آبها از رزم‌آرائي باز میداشت - از فُقدانِ شناسائيِ حقیقتِ آفاتِ آفاقي را بامداداتِ انفسي نمي‌سنجیدند - و نیز عسرتِ غلّه و تسعّرِ نرخِ اشیا در نیروی همّت فتور انداخته بود - از بے توکّلي و خود بیني مسبّب نشناخته گردِ اسباب مي‌شدند ٭

خانجهان و راجه تودرمل از تائیدِ اخلاص‌مندي و مزاج‌شناسیِ زمانه هرزه گوئیهای مردم نا شنوده دردلدهي و همّت بخشي و جدکاري کوششِ فراوان بجای‌آوردند - و نا ملایمیِ همراهان را بهبای گران خریده جوهرِ خدمت بعیارِ تحسین میرسانیدند - وچون از نترشِ پیشانیِ حالِ این‌گروه گشایشِ مقصود خوانده نمي‌شد در آمدنِ لشکرِ بهار شتّت گماشته نوشتها فرستادند - و در روائیِ این‌کار و برآمدِ این‌امنیّت از درگاهِ والا استمداد نمودند - مظفّرخان باندیشهای مختصرِ کوته فطرتانِ روزگار وقت میگذرانید - تا آنکه سزاوارانِ بے‌روی جدگزین از درگاه رفتند - او ناگزیر باتّفاقِ شجاعت‌خان و محبّ علي خان و معصوم خان کابلي و میر معزّالملک و سمانجي‌خان و میرزاده علي خان و ترخان دیوانه و سایرِ اعیانِ‌آنصوبه لشکرِ شایسته سرانجام داده روی‌بخدمت آورد - و در حدودِ کاکلْ‌پور[۲] مظفّرخان را رای برقراردادِ نخستین شد - و از سخن‌آرائي و نکته‌گوئي با اکثرِ بزرگانِ لشکر مقرّر ساخت که موسمِ باران شورشِ طوفاني دارد - دریں هنگام رفتن بآن ملک و کارنساختن خود را بای دادن است - مناسبِ دولت آنکه تا سپري شدنِ زمانِ باربدن درهمین‌حدود اقامت گزیده شود خانجهان (که از امتدادِ متابله و اشتدادِ عسرت ستوه آمده است) معاودت نماید - در عنفوانِ طلوعِ سهیل (که آبها روی در نقصان آرد - و شوارعا خوشنما گردد) اولیای اقبال از راهِ یکتادلي متوجّهِ تسخیرِ بنگاله و استیصالِ افغانان شوند - دریں‌اثنا محبّ علي‌خان رسید - و از آگهیِ آن شورش[۳] پاسخ آرای شد که این بمیزانِ عقیدت بل معاملت سنجیدگي ندارد - هرگاه فرمان‌روای دانش‌پژوه دریں‌هنگام حکمِ جزم فرستاده باشند (که بصوبِ بنگاله شتافته پیکارآرای شویم) دیگر مصلحت بیني و تدبیراندیشي و توقّف‌گزیني را شایستگي نبود - پاسِ منشورِ مُطاع داشته یکدل و یکجهت روی بخدمت باید[۴] آورد - و کارِ درار شده را بیاوریِ ایزدي و اقبالِ پادشاهي بانجام رسانید

(۲) نسخه [ز] باکل پور (۳) در [چندنسخه] بشورش (۴) در [بعضي نسخه] آورید ٭

ازانجا که این اندیشهٔ همت‌افزای از سرچشمهٔ عقیدت و اخلاص بود دلنشین همگنان آمد - و آن طایفهٔ سنگ‌انداز تعریفِ خیراندیشی نخواهی پذیرفته در میان آوردند که پیشتر از پیوستن رایاتِ همایون سعادتِ تائید کارشناسانِ معتمد فرستاده مبانیِ عهد و پیمان استوار گردانند - که چون عساکرِ نصرت‌لوا یکجا شوند کارزار را در نقابِ تاخیر نداشته بانجامِ این کارِ سترگ پای همت بیفشرند - که مبادا رای اعیانِ لشکرِ پیش دل‌نهادِ مبارزت نشده انتظارِ موکبِ مقدسِ شاهنشاهی برند - و این لشکر نیز در چنین موسم از پای درافتد - بنابران میر معزالملک و وزیر جمیل را فرستاده خاطرِ اران اندیشه فراهم آوردند ٭

چون نقشِ تسویف سترده آمد ناگزیر روانهٔ آن صوب شدند - روزِ مار اسفند بیست و نهم تیر ماهِ الٰهی لشکرِ بهار و بنگ پیوستهٔ عشرتِ اقبال نمودند - خانجهان با کبارِ امرا پذیرا شده لوازمِ احترام بتقدیم رسانید - و در نشیمنِ خویش آورده جشنِ نشاط آراست - روزِ دیگر بمنزلگاهِ مظفرخان رفته خلوتکدهٔ کنکش را مصفا گردانید - بعد از درازیِ سخن و کوتاهیِ داستان دل‌نهادِ کارزار شده[2] بترتیبِ افواج و تسویهٔ صفوف پرداختند - قول بشایستگیِ خانجهان آراسته گشت - و برانغار مشکوِ لشکرِ بهار رونق گرفت - و در جرانغار راجه تودرمل و جباری و باباخان قاقشال و اعتمادخان خواجه‌سرا و راجه گوپال و جمعی دیگر مقرر شدند - و در هراول شاهم‌خان و مرادخان و جان‌محمد بهسودی و اسمٰعیل بیگ ازبک و جمعی هنگامه‌افروز گشتند - و در التمش اسمٰعیل قلی‌خان و قیاخان و برخی از مجاهدان قرار یافتند - و فوجهای غنیم بدین تفصیل پای جسارت افشردند - در قول داؤد جای گرفت - دستِ راست کالاپهاز مقرر شد - و دستِ چپ بد جنید نامزد گشت[3] - و در هراول خانجهان حاکمِ اوڈیسه و قتلو پرخاش‌جوی آمدند - روزِ سی و یکم تیر ماهِ الٰهی موافقِ روزِ پنجشنبه پانزدهمِ ربیع الثانی عساکرِ نصرت‌طراز روی برزمگاه آوردند - اگرچه تمامِ آن عرصه را آب فروگرفته راهِ جسر برسرِ آن نبوده بهادرانِ جنودِ اقبال دامنهٔ کوه پیش‌نهادِ همت ساخته باعتضادِ دولتِ روزافزون عزیمتِ ناموس‌آرائی و جانفشانی کردند - رائی شایسته پدید آمد - و نویدِ فیروزمندی ازین یافتِ ناگهانی شنوده ترانهٔ طرب سازکردند - و بآرایشِ صفوف پرداخته جویای کامروائی شدند چون قدری راه بی‌سپرِ اقدامِ همت گردید سیاه آبی عمیق پیش آمد - نه روی گذشتن و نه رای برگشتن صورت‌پرستانِ ظاهرنگاه را بسیلابِ اندوه فرو برد - و ژرف‌بینانِ اقبال تائید چشمِ عبرت گشاده منتظرِ نیرنگیِ نیروی دولت شدند - در کمتر زمانی لوامعِ غیبی چهره‌افروزِ شادمانی گردید و آن دریای دشوار عبور پایاب گشت - کاردانانِ خبرت‌منش این سانحه‌را بمژدگیِ نصرت برگرفتند

---

(۲) نسخهٔ [ی] پیکار (۳) نسخهٔ [ی] نامزد گشت ٭

غنیم برحقیقتِ حال آگهی یافته نبرد را طلبگار آمد - بابا خان قاقشال و جمعی بهادرانِ جرانغار جنودِ فیروزی از آب گذشته تیزدستی نمودند - کالاپهاز و دلیرانِ فوجِ مخالف پای ثبات انشرده جوهرِ مردانگی ببازارِ نبرد آوردند - هنگامهٔ کارزار گرمی پذیرفت - و عرصهٔ مبارزت رونق افزود • • بیت •

سنان بر سینهـا سرتیز کرده • جهـان را روزِ رستـاخیز کرده
زخون چندان روان شد جوی درجوی • که خون میرفت و سرمیبرد چون گوی

از نا مساعدی بخت بابا خان عنان تاب شد - مثانِ آن جبّاری و برخی از دلاورانِ خدمت گزین پیوسته نیروی معاودت بخشیدند - آویزشهای سخت زنگ زدای جوهرِ مردانگی آمد - و نزدیک بود که مجاهدانِ دولت را قوائمِ همّت بلرزه درآید - راجه تودرمل با شفقی اخلاص قرین و نطرتی شجاعت پیوند رسید - و پای انشرانِ عرصهٔ نبرد را اعتضادِ سترگ روی داد - جان ستانانِ همّت مند کار از سرگرفته جوششِ دیگر کردند - و هوش را پیرایهٔ عزیمت ساخته به چپقلشهای حیرت افزای غنیم را برداشتند کالاپهاز زخمین شده نجات در گریختن دید - بهادرانِ پُردل میدانِ وغا آراسته صلاح در تعاقب ندیدند - که خلابهای عظیم در پیش برد - و آگهی از فوجهای دیگر هم نداشتند - ناگزیر عنان کشیده تماشائی جلوهٔ اقبال شدند - غازیانِ برانغار در عیارِ افروزیِ شجاعت بودند که غنیم غبارآلودِ خاکستانِ ادبار گشت - و کارزارت سزاوارِ نگارش بظهور نیامد - و جنید (که شمشیرِ افغانان بود و شناسای فنونِ نبرد) بتائیدِ آسمانی زمین پیمای خرابی شد - و باعث آنکه در همین شب (که آبستنِ صبحِ فیروزی بود) توپی از لشکرِ منصور بر جنید (که بر چارپائی غنوده بود) رسید - و از مصادمهٔ پایهٔ[2] رانِ او خورده بشکست - و از والا همّتانِ هراول مراد خان و جمعی دیگر از آب گذشته پیشدستی نمودند - قهرِ منشانِ هنگامهٔ غنیم دادِ دلیری داده مبارزانِ اقبال را برداشتند - دریں اثنا دیگر غازیانِ هراول و التمش پیوسته برگشتها را پای مراجعت دادند - و قدمِ جلادت انشرده عیارِ جان ستانی گرفتند • • مثنوی •

در لشکر بهم کینه خواه آمدند • دلیران بناورد گاه آمدند
فرو رفت و بر رفت روزِ نبرد • بماهی نم خون و برماه گرد
یلان را زخون لعل تیغ ستیز • یکی جان سپار و یکی در گریز
شکسته سلاح و گسسته کمر • ندیارای دست و نه نیروی سر

خانجهان (که سرگروهِ منقدّمهٔ غنیم بود) اضطراب آبادِ عدم شتافت - و سنگِ تفرقه در جمعیّتِ مخالف افتاد - هنوز جنگ بقول نرسیده بود که انوارِ ماهچهٔ عنایتِ ایزدی جهان افروز شد - و نیّرِ

(۲) نسخهٔ [ب] پایهٔ بارانِ او •

اقبالِ شاهنشاهي روشني افزود[2] - سپاهِ منصور از هرطرف[3] تعاقب گریختها نمودند - و فوجهای مخالف از شرارا تیغ آتش بار متاعِ ناموس سوخته سراسیمهٔ دشتِ هزیمت کشتند - بسیاری از سرگردانانِ بادیهٔ ادبار بروها و دریاها شتافته در موجخیز طوفانی کالای زندگانی را به سیلاب فنا دادند - خانجهان بآئینِ گزیده درجست‌وجوی پیکار راه‌نورد بود که مژدهٔ فیروزی را آوازهٔ فیروزمندی فروگرفت - کلبانگِ تهنیت سوامع را افروزش بخشید - از هرجانبی صیتِ نقاره مُدّعای[4] شادی در داد - و درین غلغلهٔ عشرت و ترانهٔ نشاط داوَد تباه‌خرد را مقیّد آوردند - همانا که اسپ او در خلاب پای‌بند شد - و طالب بدخشي پسرخواجه ابراهیم (که از معتمدانِ میرزا شندال بود) از بدگوهری آن سرمایهٔ شورش را ازان عرصهٔ کارزار اسپ[4] داده کسیل نمود - ناگاه یکی از ناشناسان مراد سیستاني و حسین بیگ کُرد را آگاهي داد - آن بهادرانِ حقیقت‌گزین او را گرفته آوردند - درین هنگام آن بد اندیش نیز همراهي گزیدهٔ بعزیمتِ[5] شراکت بعربده درآمد - و از ظهورِ سانحه خجلت‌آلود گشت - خانجهان ازان فتنه‌اندوز پرسید که آن پیمان که بستي و آن سوگند که خوردي چه شد او جلبابِ شرم از پیش برداشته بجواب درآمد که آن پیوندے بود با خانخانان - زمانے فرودآئید تا داستانِ دوستي سرائیده عهدے تازه اساس یابد - ازانجا (که گفتارِ آبادان در تیرگیِ خرابهٔ کردار فروغ نه بخشد) خانجهان از وفورِ کارداني نیرنگِ حیله‌اندوزي و فسانه‌سازي آن بدگوهر فرا گرفته فرمود تا اورا از گرانباريِ سرِ شوریده مغز سبکبار گردانیدند - و همان زمان همراهِ سیّد عبدالله ساخته حقیقتِ اقبال‌آرائي عرض‌داشت - و تنهٔ آن فرومایهٔ پیمان‌شکنِ ناسپاس را بتّانده (که دارالملکِ آن‌دیاراست) بر دار زدند ٭　　٭ مثنوي ٭

تعالی اللّه کرا باشد چنین‌بخت ٭ که گیرد عالمے بے جنبشِ سخت
زهے چترِ بلندِ گوهربنش ٭ که ظل اللّه بود سایه نشینش
هنوزش[6] تیغ[7] تیز اندر نهفت است ٭ هنوزش یک‌گل از صد ناشکفته‌است
هنوزش فتحهای غیب پیش‌است ٭ هنوزش مژدها زاندازه بیش‌است

چون حقیقتِ این فتحِ بزرگ روشن‌شد نیایشِ یزدانِ ملک بخش و سپاسِ دادارِ شکوه افزا را اساسِ تازه نهاده آمد - بازارِ بخشش و بخشایش و افزودنِ مراتب رواج پذیرفت - و بندهٔ سیّد عبدالله بجزائلِ انعامات اختصاص گرفت - و چندان زرِسرخ و سفید در دامنِ‌اُمیدِ او ریختند که نتوانست

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] روشني افروز سپاه منصور گردید - و از هرطرف (۳) نسخهٔ [ا ز] مدعای (۴) در [بعضی‌نسخه] دست داده (۵) در [بعضی‌نسخه] بدفع ستم شریکي - و در [بعضي] بعزیمت ستم شریکي
(۶) در نسخهٔ [ز] این را مصراع دوم ساخته و دوم را اول (۷) در [چند نسخه] تیغ و تیر ٭

برداشت - و فتحنامهای نشاط افروز بوالیانِ اکناف[۲] و ناظمانِ ملک شرفِ صدور یافت - زهے بختِ والا که در عرضِ بیست و پنج روز به ثباتِ پائي و همّت گزینئ مخلصانِ حقیقت‌اعتصام چنین دو فتحِ بزرگ (که از شهریارانِ عالي شکوهِ باستاني بروزگاران نقشِ ظهور کمتر بسته) عبرت افزای دیدهٔ وران شد - نخستین ریخته شدنِ آبروی رانا بخاکستانِ هزیمت - دوم گشایشِ ملکِ بنگاله و بیاسا رسیدنِ داؤد - اگرچه ظاهربینان را از ظهورِ امثالِ این سوانح شگفت آید لیکن آنان (که بجلائلِ نیّت و شرائفِ[۳] کردارِ خیرسگالئ اورنگ‌نشینِ اقبال آگاهي دارند - و باندازهٔ دانائئ خود حق‌شناسي و یزدان پرستي و خدایابئ خدیوِ مقدّس دریافته اند) از هزاران میمنت یکے انگاشته ناصیه‌آرای عقیدت گردند *

و چون عمومِ خلائق از چنین یورشِ دور دستِ بےهنگام در ستوه بودند آن جهانِ آگاهي سرعتِ مراجعت را پیشروِ قوافلِ سپاس‌گزیني دانسته در عنفوانِ تباشیرِ صبحِ فیروزمندي بهمعنانئ اقبالِ روزافزون نشاطِ معاودت فرموده بدارالخلافهٔ فتحپور سایهٔ معدلت گستردند - جشنهای عالي ترتیب یافت - و بزمهای والا چهره‌گشای عشرت شد - پایهٔ صورت بلنديگرای آمد - و روزبازارِ معني رواجِ تازه یافت - و موجهٔ بخششهای سترگ تشنگانِ بادیهٔ احتیاج را سیراب ساخت * * نظم *

چو دریائے که موج انداز گردد * گهر بیرون فشاند باز گردد
رعیّت پرور از بخشایشِ عام * چوبارانے که مي‌بارد بهنگام

از فروغِ عدالتِ گیهان‌خدیو و حسنِ سعيِ[۴] خان جهان و یاورئ راجه تودرمل آن ملکِ وسیع تازه بدست آمده موردِ امن و عافیت شد - و عمومِ خلائق با تخالفِ مشارب و تباینِ اطوار بنزهتگاهِ آسایش در آمدند - و خاطرِ اقدس یکبارگي ازان ملک (که آنرا از قدیم بلغاک‌خانه گویند) فراهم گشت - یعني همواره از بدگوهرانِ آن مرز و بوم غبارِ شورش ارتفاع یابد و همچنانکه اورنگ‌نشینِ فرهنگ افروز از دیدِ آثارِ نیک اندیشي و خوب کرداري نیایشِ توفیقِ ایزدي بجای آورده دواعئ همّت را بالش بخشید جمهورِ آدمیان شکرِ نیک اختريِ خویش را (که چنین فرمان‌روای دانش اندوزِ مهرآمودِ پرستارِ ایزد پاسبانِ رعیّت دوستدارِ بخشش و بخشایش یافته اند) عقدِ لزوم بر دامنِ باطن بسته فنونِ سعادت را غازهٔ چهرهٔ زندگئ خود گردانیدند * * بیت *

زمانه تا بود دورانِ او باد * براتِ درر در فرمانِ او باد

---

(۲) در [اکثر نسخه] اخلاص (۳) نسخهٔ [ا] شرائف طویت گزیدهٔ خیرسگالي (۴) نسخهٔ [ب ز] پاسبانئ *

و از سوانح آنکه قطب‌الدین‌خان بمرتبهٔ پنجهزاري شرف اختصاص یافت - کدام روز که این کارشناس ملک صورت و معني منسوبان دولت ابدپیوند را از دور و نزدیک بپایهٔ علیای امارت نرساند - و ازانجا (که سرانجام نشأ صورت بآموزش تدریجي انتظام پذیرد) قانون نصفت و مروّت را شمسهٔ پیشطاق آگاهي ساخته مدارج خدمت‌گذاران بارگاه سلطنت مرتبه بمرتبه مي‌افزاید - هم بهای جوهر جهانیان گرفته میشود - و هم بازار دنیا رواج مي‌یابد - اگر شرح آن نگاشته آید این شگرف‌نامه برنتابد - ناگزیر باعاظم امور پرداخته از جزئیّات دست باز دارد - نی نی[2] شرح جزئی بارگاه کلّی تام بالاست - لیکن شرح تمامی سوانح این دولت دوام طراز از حیطهٔ حوصلهٔ بشري بیرون است تا بمن شوریده‌دل انجمن امکان چه رسد - خصوصًا که بارهای تعلّق پرورش عنصري گرفته با دل تنگ و خاطر پراگندهٔ آهنگ تجرّد حقیقي و گریوه نشیني تنگنای خمول و گسستن علاقهٔ هیولاني آرام ربای اطمینان بود - و (چون در نگارش این داستان آگهي برخلاف رسمیان عادتي عبادت ایزدي و سپاس نعمت رسیدگي رهنمای بادیهٔ حقیقت است) با چنین کشاکش مختلف بعزیمتي درست و فطرتی حق‌گزین و دلی نسیم[3] روی در سرانجام این کار سترگ دارد - و بحکم قدسي توقیع خرد اگر دست بدامن کل نرسد ناچار از جزو کناره نتوان گرفت - و اگر بگلگشت راه نباشد از استشمام روائح نتوان روی درهم کشید - لاجرم بذکر برخی صوادر بارگاه اقبال اوّلًا سرمایهٔ سعادت خود سرانجام میدهد و ثانیًا آگهي‌طلبان انصاف‌منش حال و آینده را ارمغاني تازه آمادهٔ میسازد - باشد که ذریعهٔ آن شود که در دلی جای گیرد - و از صدر نشینان قبول گردد ●

و از سوانح فرستادن فوجی ظفرطراز بسزادادن دودا پسر رای سرجن حاکم رنتهنبور است آن بدنهاد فرومایه بی رخصت بموطن خود بوندي[4] شتافته دست تطاول برگشود - اورنگ نشین دادگر صفدرخان و بهادرخان و محمّدحسین شیخ و کاندررای[5] و جاندون سلطان و جیمل و طایفهٔ از نبرد دوستان خدمت‌گزین را نامزد فرمود که آن بدمست ناعاقبت‌بین را خمارآلود ناکامي سازند و عموم توطّن‌گزینان را حراست نمودهٔ استظلال عاطفت نمایند ●

نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر

خدیو خداپرست حق‌سگال را روز اسفندارمذ پنجم مهرماه الٰهي عزیمت طواف روضهٔ فیض‌بخش خواجه معین‌الدین سنجري از مشرق خاطر قدسي سربرزد - با برخي از ملتزمان بارگاه تقدّس و طایفهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] بي غلطم (۳) در [بعضی نسخه] دلی بی‌غمی (۴) نسخهٔ [ا] لوندي (۵) نسخهٔ [ا] کاندا - و نسخهٔ [ب] کاندي ●

از آمرای عقیدت‌منش سمندِ اقبال را جلوهٔ مراد دادند - در نخستین منزل میرزا خان بعضر زد
از گجرات آمده بسجدهٔ پیشاني و زمین‌بوسِ مژگاني افتخار یافت - پادشاهِ دانش پژوه کثرت را
نقابِ وحدت ساخته شبِ مهر شانزدهم مهر ماهِ الٰهي در خطّهٔ فیض‌اساس اجمیر نزولِ رحمت فرمودند
مراسمِ زیارتِ آن مشهدِ قدسي بجای آمد - و طوائفِ انام (که از اکنافِ جهان و اطرافِ عالم برای
استیفای حاجات گرد آمده بودند) کامروای عشرت گردیدند - و عمومِ خلائق و جمهورِ مردم از موائدِ انفضال
بهرهٔ وافر و نصیبهٔ وافي برداشتند - نغمه‌پردازان در فنونِ موسیقي سامعه افروز آمدند - اصحابِ شوق
دست‌افشان و پای‌کوبان غمزدا گشتند * * ع * مطربان هم باده میدادند لیک از راهِ گوش *
بظاهر شهرستانِ عادت را آئینی بستند - و بباطن آبیاریِ گلشن‌سرای حقیقت طراوتِ تازه آورد *

و از سوانحِ آنکه کنور مانسنگهه و سایرِ آمرای اینصوب جبهه‌سای آستانِ جلال گشته صفا افزای
آئینهٔ پیشاني شدند - این گروهِ عقیدت‌مند بعد از طلوعِ لوامعِ اقبال و فروشدنِ ستارهٔ بختِ رانا
بکوهستانِ هزیمت در کوکنده[۲] (که بنگاهِ آن شوریده رای بود) رختِ اقامت افکندند - آن راندهٔ
درگاهِ ایزدي در تنگناهای کوهستان روی در خمول آورد - و آمرا دوراندیشي بکار برده در جست‌وجوی او
تکاپوی ننمودند - و از رهگذرِ دشواریابیِ آذوق ازان سنگلاخ برآمده در فراخنای صحرا لوای عشرت
برافراختند - حیله اندوزانِ هنگامه ساز چنان بمسامعِ همایون رسانیدند که در استیصالِ آن گردآلودِ
خاکستانِ خواري تساهل ورزیده اند - و نزدیک بود (که آمرا در عتابِ سطوتِ پادشاهي درآیند)
از دیده وري وژرف‌نگاهي (که آئینِ والای گیتي‌خدیو است) پرده از روی تسویلِ آن سخن‌سازانِ بدکیش
برداشته آمد - و از سوانحِ عشرت افزای آنکه روز باد بیست و دومِ مهر ماهِ الٰهي (که سعادتِ زمان
و فرخندگیِ وقت لمعهٔ ظهور داشت) آن نقدِ گنجینهٔ آفرینش را بآئینِ مقرّر بجلائلِ امور سنجیده
بخشش و بخشایش را عیار گرفتند *

و از سوانحِ آمدنِ پیشرو خان بدرگاهِ مقدّس و رسانیدنِ مژدهای فیروزمندیِ نخستین
شکست یافتنِ گجپتي و رسیدن بباد افراه - و اجمالِ این تفصیل آنکه از واژونیِ بخت و صعوبتِ
مداخل و دشواریِ مخارج بنگاه راهِ فرمان‌پذیري گذاشته نخوت آرای شد - چنانچه مجملی
گذارش پذیرفت - و در اندیشهٔ تاراجِ غازي‌پور بود که شهبازخان با جنودِ اقبال رسید - اساسِ
ثباتِ آن تبه‌کار بلرزش درآمد - صلاحِ کار درگریز دیده بصوبِ گذرِ چوسه شتاب آورد - و مبارزانِ
نصرت‌قرین در تعاقب همّت بسته جدگزین آمدند - او از آبِ گنگ گذشته بعزیمتِ پیکار پای افشرد
بهادرانِ کارطلب بتکاپویِ تمام سفائن بهم رسانیده روی در عبره نهادند - از نیرویِ همّت‌مندیِ

---

(۲) نسخهٔ [۱] کوه کنده *

این گروه بدشتِ انهزام[2] سرگردان شد - و کشتیها و توپها و برخی از اسباب مکنتِ او بتصرّف غازیانِ شهامت منش درآمد - در اثنای راه عبورِ برجِ نشرقرین احوالیِ قلعهٔ مُهد[3] بماند - مبارزانِ کینتی کشا در محاصرهٔ آن پای جلادت افشردند - و سنگرام سردارِ حصار سپردن قلعه را دستاویز گشایش منصود گردانید - شهبازخان آن دز را بکارداران سپرده مزلی گیتی بیش‌نهادِ عزیمت ساخت - آن مُدبر بدزخشان[3] حواشی بهوج‌پور (که نشیب و فرازِ بسیار داشت) پناه برد - سپاه‌دلانِ عقیدت‌گزین هرچند عرصهٔ تیزدستی پیمودند سودمند نیامد - آن غنوده‌بخت از دورباشِ سطوتِ اقبال صلاح در پیکار ندید - لشکرِ منصور معاودت نموده مسلکِ دیگر پیش گرفت - روزِ دیگر آن قابوجوی فرصت‌جوی بر کنارِ رود آمده تا شب گردِ پیکار برانگیخت - و از شکستگیهای زمین و تنگنائیهای سر بهادرانِ پُردل را خردِ صلح‌اندیش نگذاشت که روبروی غنیم عبره نمایند - برهنمونی سنگرام بغارت‌گری بنگاهِ او گام فراخ نهادند - و در چندین جا مبارزتهای سترگ و نصرتهای والا روی نمود چون آن تاریک باطن از نورستانِ روز ناامید شد شبخون آورد - و بسعیِ خویش در ظلمت‌آبادِ ادبار سرنگون آمده غبارآلودِ خجالت به جگدیس‌پور (که محکم‌ترینِ جایهای او ست) شتافت - و کارافزایانِ لشکرِ نصرت‌طراز[5] قریبِ دو ماه دربریدنِ درخت‌زارِ آن حوالی تیزدستی کردند - به نیروی اقبالِ شاهنشاهی قلعه مسخّر شد - و زن و زادِ آن بدسرشت اسیرِ کمندِ قهرمانِ سطوتِ ایزدی آمد - و او گردآلودِ خاکستانِ بی‌ناموسی روی در خمول آورد ۰

و نیز پیشروخان معروض داشت که دران شب (که آبستنِ فتحِ بزرگ بود) بتوجّه شاهنشاهی حمایتِ ایزدی حصارِ من گشت - تا ازان بلای جانکاه رستگاری یافتم - و شرحِ این موهبتِ والا بطرزِ اختصار چنان است - ازان بار که در بندِ آن نخوت‌مندِ خودسر افتادم شبی روزی نبود که آنرا دمِ واپسین نشمردمی - و از برکاتِ یادکردِ گیهان‌خدیو گزندی نمیرسید - خاصه زمانی که با جنودِ اقبال کارزار داشت - و از همه بدیعتر شبی (که آن گرانِ خوابِ تیره‌بختی بادیه‌پیمای هزیمت گشت) قریبِ هشتاد آدم از گرفتاران رهنمای عدمستان شدند - ازانجمله چهار کس از همراهانِ من بودند هرکدام را بیکی از حق‌ناشناسان سپرد - که دران تنگنای درخت‌زار از هم گذراند - آنکه بجانستانیِ این ناامید مقرّر بود مرا بگوشهٔ برده درگسیختنِ تارِ بودِ هستیِ من همّت گماشت - و من ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی را وسیلهٔ تقرّبِ ایزدی ساخته روی نیاز بمبدای فیاض آوردم - و سر بگریبان توجّه فروبردم - که اگر حراستِ این کاخِ استخوانی صورت نه‌بندد در نزهت‌گاهِ تقدّس غرفهٔ عالی

---

(۲) نسخهٔ [ی] انهدام (۳) نسخهٔ [ب ی] مهدا (۴) نسخهٔ [ا] بدرّتها بسیار (۵) نسخهٔ [ب] نصرت قرین ۰

اساس یابد - و چون زمانِ دراز سپري شد و اثرے ازان جلّادِ آهن جگر پدید نیامد سر بزداشتم
او به نیایش و نیازمندي پیش آمدهٔ زبانِ استکشاف گشود - که از صدر نشینانِ بزمِ شهودي
یا گزیدهٔ مردِ کارگاهِ طلسمي - هرچند همّت گماشتم نیروی دست یاوري نکرد - من در پاسخِ او داستانِ
نیکوبندگي و نیرنگِ اقبالِ شاهنشاهي را سرائیده بار رهگرای شدم - هنوز این گفتارِ حقیقت
سپري نشده بود که گیتي را گذر برما افتاد - ازانجا (که خواب آلودِ ناکامي بود - و بختِ بد پردهٔ
برچشمِ آگهیِ او فروهشته) این داستانِ عبرت را افسانهٔ سخن‌سازان اندیشیده مرا بجانستانے دیگر سپرد
او نیز در برانداختنِ اساسِ عنصري کوششِ فراوان نمود - و من همچنان تصوّرِ ذاتِ مقدّسِ خدیوِ
صورت و معني را حرزِ خود ساخته متوجّهِ درگاهِ الٰهي بودم - هرچند این تناورِ زورمند نیروی خود را
بکار برد شمشیر از نیام برنیامد - ناگاه آن آوارهٔ دشتِ ادبار را باز برما گذر افتاد - از ظهورِ سرگذشت
برآشفته روی درهم آورد - چون سراسیمگیِ سترگ داشت (از یک جانب بیمِ جان و ترسِ گرفتاري
تیرگي افزای جوهرِ عقلِ او بود - و از طرفِ دیگر اندیشهٔ بنه و بار رسانیدن بمامن[2]) راهِ سعادت گم کرد
و باشارتِ او همان جلّاد مرا بر فیل گرفته روان شد - تا در آرام جای بفراغِ خاطر کار بانجام رساند
فیل نو استیناس و بد راه بود - آن مردِ آزار یافته خود را بپایان انداخت - و در وقتِ افتادن
لگدے باو رسید - و هوش از سر برفت - و مقارنِ آن فیل آوازے هولناک کرده رو بگریز نهاد
از شنیدنِ این صدای مهیب هرکدام از فیلانِ دیگر بناحیتے شتابان شد - در اندک فرصتے به بیابانے
رسیدم که نشانِ آدمیان نبود - دران تیز روي هر دو دستِ خود را (که بسته بودند) در گردنِ فیلبان
انداختم - تا گلوی اورا بیفشرم - و چون کار از سپري شود خود را بگوشهٔ سلامت رسانم - و فیلبان را
خیال آنکه خود را بمن محکم میسازد - آخر حقیقتِ کار دانسته او بهزار حیله خودرا بپایان انداخت
و فیل همچنان گرمِ دویدن بود - در لوامعِ سحري آرامش گزید - خویشتن را ناگزیر بر زمین افگندم
بر روی افتادم - و از خود رفتم - نیم روز نیّرِ آگاهي لمعهٔ بینش داد - با هزار گونه ناتواني
رو براه آوردم - سوارے بنظر درآمد - و مرا بیگانه اندیشیده تیز روان شد - و من از گروهِ آشنا پنداشته
آواز برکشیدم - شناسائي پذیرفته سجدهٔ شکر بجای آورد - او یکے از منتسبان بود که در جستجوی من
گام فراخ میزد - بر شگرف آثاري[3] تصوّرِ آن ذاتِ قدسي و نیرنگيِ تائیداتِ ایزدي نیایش کنان
بخانهٔ زین درآمده عشرت گزین و سپاس آرای شدم - درین هنگام آوازِ نقّاره رسید - بآنصوب شتافتم
عرب بهادر را با جمعے از سپاه دیدم که در تفحّصِ حالِ من بود - بهمعنانیِ او به شهبازخان پیوسته
حقیقتِ دستگیریِ شاهنشاهِ صورت و معني گذارش نمودم - جهانے از ظهورِ این کرامتِ بزرگ

---

(۲) نسخهٔ [۱] بمامنی (۳) نسخهٔ [۱] شگرف کاری •

بدست آویز ندامت خود را به فتراک دولت ابدپیوند بست - و چون این کار بآسانی روش ساخته آمد عزیمت سروهی نمودند - رای آنجا را نیز بخت غنود بیدار گشت - و با زبونی خوشگانی به منتسبان دولت بپیوست - و بآگهی تاج خان بعبادت سجدهٔ آستان مقدس روانه شد - و تجهیز راه ترسون خان بایالت پتن گجرات شتافت - و سید هاشم و رای رایسنگه در قصبهٔ نادوت[۲] رخت اقامت انداخته متمردان آن ناحیت را ایل کردند - و مداخل و مخارج رانا بسته آمد ه

و از سوانح توجه رایات جهانگشای بصوب کوکنده است - خاطر مقدس انتظام ملکی را در شکار آنجانب اندیشید - تا سرکشان آن ناحیت یکبارگی آوارهٔ دشت ناکامی گردند - و از فیض قدوم شاهنشاهی ساکنان آن مرز و بوم نور سعادت گزینند[۳] - و تماشای صنائع ایزدی روشنی افزای خداوندان استعداد شود - و برانداختن بدکاران چون نواختن خیراندیشان (که از گزیده‌ترین عبادات ایزدی و سرچشمهٔ مکارم کونی و الهی ست) بهنجار شایسته بی شایبهٔ منت خدمت فروشان و بی مداخلهٔ تزویرات گروه فتنه اندوز تحقیق پذیرد - و طراز صورت بطرز معنی سرانجام یابد - چه خوش کاری ست که هم شارهٔ عبادت برروی دارد - و هم چهره افروزی تربیت را دستاویزی سترگ اگرچه در نظر نخستین خیراندیشی در حق نیکان است لیکن بژرف نگاهی روشن گردد که دربارهٔ بدکاران نیکوئی خواستن بود - و هرچند در دید اولی تنبیه کردن سرکشان شورش مند نماید اما بمعنی سرمایهٔ سعادت اخلاص گزینان عقیدت منش باشد - که به نیروی تکاپوی شایسته عیار جوهر بمیزان محک رسد - تا نواختن پیشین و سرمایه افزودن حال خاطرنشین صورتیان عادتی گردد - و پیداست که جمیع اشغال سلطنت اولا بالذات بر ذمت اورنگ نشینان فراخ حوصله از بارگاه سلطان خرد نشان لزوم دارد - ازین رو شاهنشاه خدا شناس کاری (که از ملازمان عتبهٔ اقبال بخوبترین وجهی تمشیت نیابد) در انجام آن بنفس اقدس همت می بندند - بنابران درین ایام (که عنفوان شعشعهٔ نیر اقبال است) چون پرتو ظهور انداخت (که رانا درکوهستان جنوبی سر بشورش برداشته است - و رای نراینداس در قصبهٔ ایدر علم استکبار می افرازد - و همچنان طایفهٔ دیگر از بدگوهری مفارق نخوت می خارند) شکار آن ناحیت پیش نهاد عزیمت والا شد - روز مار اسفند بیست و نهم مهر ماه الهی باشارهٔ عالی طبقات امرا و طوائف ملازمان (که درین یورش سعادت حضور داشتند) جرق جرق بزیور فولاد آراسته بنظر درآمدن گرفتند ه

ه بیت ه

یلان غرق آهن ز سر تا بپای ه چو صورت که گیرد در آئینه جای

چنان مرد خود را درآهن گرفت ه که مژگان او شکل سوزن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ی] نادوت (۳) نسخهٔ [ا] گیرند ه

[illegible]

نشأ جامعیت عزیمت این سفر دامنگیر همت شد - متفکران بارگاه سلطنت و دانش‌منشان بزم انس بوسعتهای منشأ تعلق و تجرد را (چنانچه بر خاطر حقیقت‌اموز روشن بود) مطلق ساختند و بظرست (که حق‌شناسی راستی‌اندوز معروض دارند) بموقف عرض مقدس رسانیدند که برخی از حقیقت اندوزان والا نظرت (که به نسبت این طایفهٔ قدسی امثال این امور روا داشته اند) منوط بآنست که ازان گرد فتورت بنزهت‌آباد رعیت‌پروری نه نشیند - سورآرائی معدلت بمقتضای دریافت والای خویش و بموجب پاس خاطر اخلاص‌مندان یکادل نقش آن داعیه از لوحهٔ خاطر ستردند - و چون صورت لزومی انعقاد یافته بود رای صواب‌اندیش بران قرار گرفت - که یکی از درست کرداران معامله دان بآن‌دیار فرستاده شود - تا همچنانکه بآن بارگشت معنوی جوهر[2] گرانبهای حقیقت زدوده آمد باین ادای نیابتی پاس ظاهر نیز شده باشد - سلطان‌خواجه نقشبندی را (که از صفای مذکوره نصیبهٔ فراوان داشت) در تاریخ مسطور امیرحاج گردانیده رخصت ارزانی داشتند - و مبلغ شش‌لک روپیه نقد و دوازده‌ هزار خلعت ضمیمهٔ افضال گشت - تا بفروغ دیده وری مراتب شایستگان احسان دریافته بخشش سترده نماید - و عامهٔ غربت‌گزینان این راه دراز را بجزائل انعام بی‌نیاز گرداند - و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که تجردمنشان آن‌مرز (که از شغل بپراستن نفس‌درفتن فرصت مکاسب و حرف ندارند) و سایر احتیاج‌مندان قناعت پیشهٔ آن‌بوم نگاشتهٔ قلم تحقیق ساخته نسخهٔ منقح بدرگاه والا آورد - غرض ازین اندیشهٔ قدسی آنکه هرسال یکی از آگاه دلان بارگاه اقبال بدان دیار رفته عموم محتاجان آن‌ناحیت را از مایدهٔ احسان شاهنشاهی چون آرزومندان سایر اقلیم احتظاظ وافر بخشد - درین‌قافلهٔ سعادت اصناف آدمی علی‌الخصوص منسوبان خانوادهٔ نظر و اشراق و منتسبان استدلال و شهود فراوان بار دولت بستند - هرگز چنین وفود برکات طلب از هندوستان عزیمت آن‌صوب نکرده بودند - سعادت یار کوکه و شاه خواجه و ملک[3] محمود و قاضی عمادالملک و مولانا عبدالرحمن واعظ و ملا عبدالله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین‌علی فرخاری و مولانا فضلی نوشاد و شاه میرزا و جمال خان بلوچ رهنورد غربت گشتند - و از وفور عاطفت فرمان مطاع شد که امرای رخصت یافته بدرقه باشند - آن[4] کاروان بزرگ از راه گریوهٔ هلدی با لشکر منصور بگوکنده شتافت - و از تنگیها و عقبها گذشته به پنواره رسید - ازانجا قطب‌الدین خان و راجه بهگوانداس و سایر لشکر فیروزی (که باستیصال رانا تعین‌شده بودند) بآن[5] حدود معاودت نموده بصوب گوکنده روانه شدند - و چون بموطن آن شوریده بخت پیوستند از سطوت عساکر نصرت‌اعتصام بگوخمول

(۲) در [اکثر نسخه] نشان تخم حقیقت - و در [بعضی نسخه] حقیقی (۳) نسخهٔ [ا] ملک محمود بهار و قاضی (۴) در [چند نسخه] سران کاروان بزرگ (۵) در [بعضی نسخه] بآن خدمت معاودت نموده •

